

سفرنامه پزشک انگلیسی به ممالک ایران

(گزارشی از فرهنگ، آداب و رسوم و وضع طبابت در ایران دوره قاجار از نگاه دکتر اوئیلز (اواپلس) به سال ۱۳۰۵ ه.ق.)

مترجم: میرزا سیدعبدالله

به کوشش: دکتر یوسف بیگ باباپور

دکتر مسعود غلامیه

مقدمه مصححین

رساله حاضر، سفرنامه‌ای است که توسط دکتر اوئیلز - دکتر در طب - نگاشته شده است. اوئیلز هم‌زمان با پادشاهی ناصرالدین شاه و ولی عهدی مظفرالدین میرزا به ایران سفر کرده و پس از مراجعت به کشور خود، مشاهدات و شنیده‌های خویش را نگاشته و مدعی است که نگاشته‌اش مفید و مطابق حقایق است که با چشم خود دیده هر چند در بخشی از نوشته‌هایش اغراق کرده است.

از اهمیت و ارزش رساله‌های این چنین آگاه است و به خوبی می‌داند که وجود یک سفرنامه در مورد یک سرزمین در اقلیم دور می‌تواند چه اطلاعات باارزشی به خواننده انتقال دهد. ابتدای سفرنامه خود را این چنین آغاز می‌کند که «ما همواره محض تفرج و اطلاع مقصود، خود را مصروف به انکشاف اماکن جدید خارجه می‌نماییم». از این نوشته چنین برمی‌آید که این اولین سفر اوئیلز به سرزمین‌های دیگر نمی‌باشد و نشان می‌دهد که وی چند اقلیم دیگر را دیده و احتمال این که از او به غیر از سفرنامه‌ای که در مورد کشور ایران نوشته، سفرنامه‌های دیگری نیز یافت شود. در نوشته‌اش اغراق و بیش از اندازه بزرگ‌نمایی می‌کند. طوری از سفرنامه‌اش می‌نویسد که انگار در این سفر برای اولین بار و اولین شخص است که پایش به ایران باز می‌شود و نوع کلام طوری است که انگار خبر از کشف قاره‌ای نویافته می‌دهد؛

می‌نویسد: «ولی همین که یک نقطه بسیار خوبی منکشف گردید، و کاشف خوشبخت آن نقطه انکشاف خود را اطلاع داده و شرح احوال آن نقطه را منتشر ساخت، آن وقت سیاحان دیگر در کمال سرعت خود را به آن خطه می‌رسانند و در این هنگام لازم است که شخص کاشف و سیاح اول از حرکات و مهمان‌نوازی‌های ساده و صوری آن مملکت ترک سخن کند...».

به طوری که از مطالب سفرنامه پیداست، نویسنده شخصی آگاه، دقیق و جستجوگر بوده، و نویسنده در سیاحت‌نامه خود زمینه‌های مختلفی را بررسی کرده و از لابه‌لای سطور نوشته‌اش پیداست که او مردی زیرک و هوشیار، ریزبین و کنجکاو در مسایل گوناگون است. او هم عاشق سیاحت است و هم دلبسته تجارت. در ایران اشیای گرانبه‌ای بسیار از قبیل فرش‌های قدیمی ایرانی و انواع تابلو و ظروف خریداری می‌کند. اطلاعات وی درباره قیمت اجناس و انواع کالاها و مقایسه قیمتی که بین ایران و انگلستان انجام می‌دهد، جالب توجه و منبعی درجه اول است. در خصوص ارزانی در ایران می‌نویسد: «در آنجا می‌توان اسب بسیار خوبی را به ده لیر (که معادل سی تومان ایران است) اکتیاع نمود و معلوم است که علیق و خوراک آن حیوان در هر روزی از پانزده شاهی تجاوز نخواهد کرد».

مسیر حرکت خود و بهترین راه برای رسیدن به ایران را به خوبی ذکر می‌کند و این که از انگلستان با چه وسیله‌ای و در چند روز می‌توان به کدام کشورها و در

نهایت به ایران رسید را ذکر می‌کند. در خصوص سفر در داخل ایران شکل و راه‌های سفر را برای خواننده می‌شمارد تا خواننده با آگاهی از هزینه سفر مناسب‌ترین گزینه را انتخاب کند: «اول آن که ممکن است که سیاح مانند سلاطین مسافرت نماید با خدم و حشم، قاطران و کالسکه و آشپزها و آشپزخانه‌ها؛ ثانیاً شخص بر روی اسب خود نشسته و فقط دو یا سه نوکر و آشپز با خود بردارد که خرج سفر او در هر روز از سی شیلینگ که معادل چهل تومان و نیم ایران است، زیادتر نخواهد شد؛ ثالثاً صرف نظر از نوکر و دلیل راه نموده، با یک اسب کرایه سفر کند که کرایه آن در هر میلی از پنج شاهی تجاوز نمی‌کند. غذای او از دو شیلینگ، که معادل سه قران ایران است، بیشتر نخواهد شد؛ رابعاً اگر شخصی بخواهد بدون اسب سفر کند، می‌تواند...».

در توصیف ایران و اهمیت آن می‌نویسد: «این مملکت شرقی که از اروپا دورتر واقع شده است، فواید بسیاری از برای شخص گیاه‌شناس و طبیعی‌دان دارد؛ زیرا که سطح اراضی پرگیاه آن مملکت مملو از حیوانات و گیاه‌های مختلف آن جنس می‌باشد و رودخانه‌های آنجا مملو از ماهیان بسیار لذیذی است که ساکنین آن مملکت به هیچ وجه اطلاع از صنعت صیادی ندارند. در آن مملکت از طیور و حیوانات بزرگ و کوچک از قبیل قرقاول و کبک، آهو، خرس، بز کوهی، ببر و شیر بسیار دیده می‌شود».

از نظر مردم شناسی دیده‌های اوئیلز درباره زندگی، آداب و رسوم ایرانی‌ها، نمایش‌های خیابانی، بازی‌ها، موسیقی و نوازندگان بی‌اندازه جالب و در خور اهمیت است. سفرنامه مذکور متضمن اخبار مفید و سودمندی است که کمتر نظیر آن در نوشته‌های آن دوره به دست می‌آید. مشاهدات او نظیر دیدار از دربار ظل‌السلطان و توصیف روحیات و رفتار این شاهزاده در خور اهمیت می‌باشد. به طرز لباس پوشیدن زنان و مردان ایرانی، آزادی زنان در آن عصر، شجاعت و مهمان‌نوازی ایرانی‌ها، مکتب اهالی شهرها و رفتار ایرانی‌ها با فرنگیان در آن دوره بسیار جالب است. تجمل

و ظرافت بیش از حدّ منازلی که از او در آنجا پذیرایی کرده‌اند، او را به منتهای درجه شیفته و مفتون می‌سازد.

او اساسیّه منزل و پرده‌ها، از پارچه‌های زری و زربفت یاد می‌کند. او مانند اهل خبرت و بصیرت، جواهری را که در زینت و زیور زنان و مردان به کار می‌رفت، با چشم اعجاب نگریسته است. او به رسم ایرانیان در رفتن به حمام‌های عمومی، نحوه تعارف و ادب به یکدیگر، ترکیب غذاها و جزئیات اساس البیت ایرانیان، علاقه و توجه ابراز کرده است.

وجود یک جنبه خیالی در این سفرنامه به چشم می‌خورد، به طوری که اوئیلز در جاهایی که امکان دسترسی و مشاهده عینی نداشته، از قدرت تخیل خود و بر اساس شنیده‌ها، که کلیشه در واقعیت از آداب و رسوم و اخلاقیات ایرانیان دارد، در توصیف و ترسیم بعضی بناها و یا اندرون حرم شاهی کمک می‌گیرد؛ در جایی از سفرنامه خود می‌نویسد: «خلاصه، آرزو می‌کنم که کاش مرا کلاه غیر مرئی بود و من آن را بر سر گذاشته، از میان دسته مردمان ولگرد و فقیری که در درب امارت نواب اشرف والا ظلّ السلطان ازدحام نموده‌اند، عبور نموده و نیز از قراولان لباس‌پاره که در دالان عمارت غیر وسیع نواب والا ایستاده‌اند، بگذرم. در آن وقت خود را در باغ بسیار وسیعی خواهم دید که دارای جاده‌های بسیار و تمامی زمین آنجا به واسطه آجرهای سفید مرغوب، فرش شده‌اند. گل‌ها و اشجار این باغ را...».

این جنبه خیال در آخرین بخش این سفرنامه دوباره ولی این بار با قوت بیشتری دیده می‌شود که در آن سفرنامه‌نویس در بیان شرح داستان شیخ الملوک میرزا، حاکم همدان و چگونگی حيله و تدبیری که یک درویش با نام نورالدین، برای تنبیه حاکم به کار می‌برد، ذکر می‌کند.

برای آشنایی خوانندگان عزیز با مندرجات این سفرنامه که توسط خود سیاح به پانزده فصل تقسیم‌بندی شده است، اهمّ مطالب موجود در آن ذکر می‌شود:

«فصل اول: در ذکر مقصود مصنف و طریقه مسافرت به ایران و گفتگو از مناظر

تهران و ارزانی اشیا و حبوبات و مأكولات و انواع مسافرت در آن سرزمین.
فصل دوم: در بیان اوصاف اعلیٰ حضرت، شهریار ایران، ناصرالدین شاه و چگونگی اجتناب آن شهریار کامکار از دشمن - یعنی بابی‌ها - و تنبیه مقصرین دولتی و بیان بیرون آمدن اعلیٰ حضرت همایون از عمارات و اسب‌های مخصوص دم قرمز و کالسکه‌های خاصه او، از عادات و تفرّج اعلیٰ حضرت پادشاه ایران و ناهار سلطنتی و رجال دولت و معتکفین و حرم و سایر مطالب دیگر.

فصل سوم: در بیان اوصاف نواب اشرف والا ظلّ السلطان، القاب و اخلاق و عادات و عمارت شاهزاده معظم و مورد غضب موقتی بوده ایشان گفتگو می‌شود.
فصل چهارم: در بیان حالات «سر رونالد تامسن»، وزیر مختار ملکه انگلستان مقیم دربار ایران و سایر احوال و پلتیک آن و وضع خارجی و داخلی سفارت‌خانه انگلیس و خیابان سُفرا.

فصل پنجم: در بیان تسلط محاکمات و جوشانیدن انسان و احوال پلیس و اقرار مردمان به اعمال شیعه و تنبیه شدن آنها و سایر تنبیهات بسیار سخت و به دار کشیدن مقصرین.

فصل ششم: در بیان مرافعات بلدیه و قانون ایران و نفرت اهالی از وضع مرافعات و دعاوی تجار و اخذ رشوه و انجام مرافعات.

فصل هفتم: در بیان ازدواج ایرانیان و چادر نسوان ایرانی و طریقه رفتار خواستگاران و تشریفات و تهیه عروسی و مقامات موزیک و آوازه‌خوانی ایرانیان.

فصل هشتم: در بیان طلاق و وضع زندگانی عروس و داماد و تعدد ازدواج و طریقه زندگانی و انواع مشاغل زن‌های ایرانی در خانه، وضع تدفین زنان ایرانی.

فصل نهم: در خصوص مقابر زن‌های فاحشه ایران و تأدیب و مجازات آنان و چاه مشهور شیراز و کیفیت کیفر دیدن زن‌های ایران زمین.

فصل دهم: در بیان بهشت بندگان - یعنی ایران - احوال خواجهگان و چگونگی تأهل آنها و وضع احترام نمودن اهالی ایران نسبت به غلامان و کنیزان.

فصل یازدهم: در بیان وضع خانه‌های ایرانیان، علم طب، ادویۀ قدیمی و حالیه، بزک و آرایش زن‌های ایرانی.

فصل دوازدهم: حالات و حرکات درویشان، لباس و صورت ظاهر آنها، عادات دایمی و «یا حق» گفتن آنها و داستان احوال شیخ الملوک، حاکم همدان.

فصل سیزدهم: در بیان صنعت نقاشی و پرده‌های مصور و ترسیم شمایل و کارهای مینایی شده ایران زمین، گفتگو از دکان نقاشی و حالت نقاشان ایرانی.

فصل چهاردهم: در توصیف دکان دلاکی و مشهدی حسن سلمانی، اصلاح ریش و عرقچین‌های ایران، وضع تراشیدن سر و غیره گفتگو می‌شود.

فصل پانزدهم: در بیان بست و میدان توپ‌خانه و قیمت خون انسان در ایران است. سفرنامه مذکور در تاریخ ۱۳۰۵ هـ.ق. به زبان نگاشته می‌شود. سپس مسیو کرستوف روسی، این سفرنامه را از انگلیسی به زبان روسی ترجمه نموده و پس از آن به دستور ظل‌السلطان، میرزا سیدعبدالله، مترجم زبان روسی دربار ظل‌السلطان، مکلف به ترجمه آن به زبان فارسی می‌گردد.

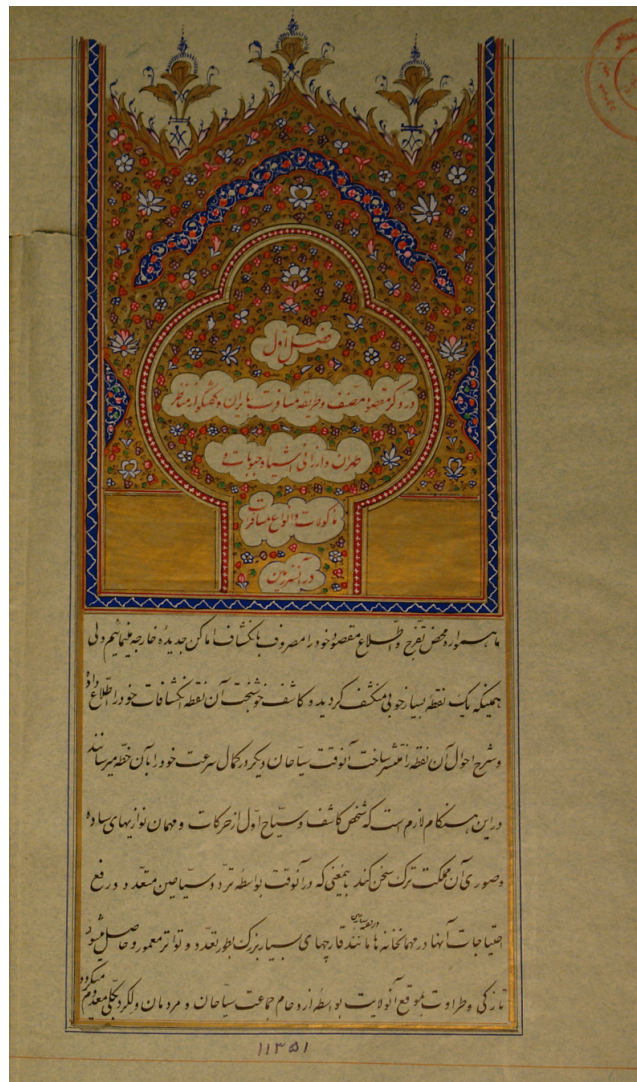
در انجام سفرنامه، میرزا سید عبدالله تاریخ اتمام کار ترجمه را ۲۲ شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۷ هـ.ق. ذکر می‌کند و تاریخ کتابت نسخه حاضر با تاریخ اتمام ترجمه یکی است که نشان می‌دهد نسخه حاضر، نسخه مادر و اصل می‌باشد. البته نسخه دیگری از همین سفرنامه در کتابخانه ملی (۱۷۶/۴) ملاحظه گردید، اما نسخه صارم‌الدوله از هر نظر بدان ارجحیت داشت؛ به همین دلیل از مقابله و مداخله نسخه مذکور در تصحیح متن حاضر منصرف شده، به نسخه مادر اکتفا گردید.

مشخصات فیزیکی نسخه ما بدین گونه می‌باشد: «نستعلیق زیبا، ۲۲ رجب‌المرجب ۱۳۰۷، دارای سرلوح مذهب، زر، شنگرف، لاجورد، سبز، سرفصل با خط درشت به رنگ شنگرف در وسط سطور، جداول متداخل به رنگ زر و مشکی و نیلی و قرمز، جلد مقوایی با روکش مخمل بنفش، در ۲۲۴ ص، ۱۳ س، به ابعاد ۲۲*۳۵ سم، به

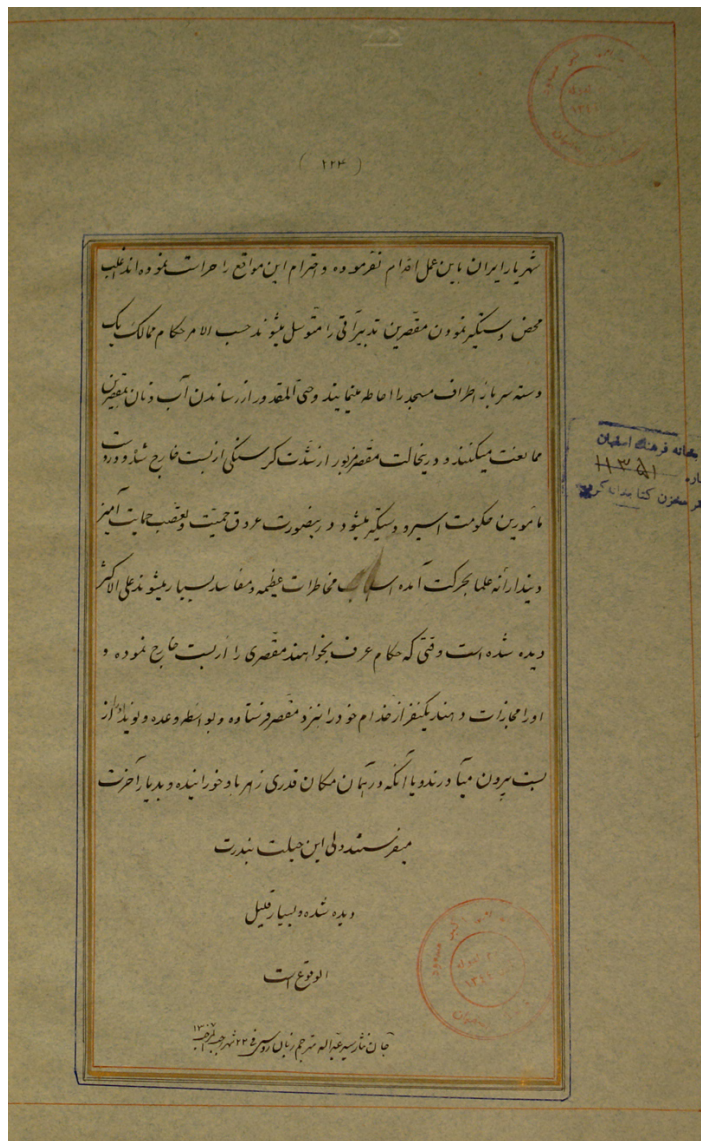
شماره مخزن ۸۷۶.^۱

منهای آنچه گذشت، این سفرنامه به سان بسیاری از سفرنامه‌های دیگر، یک اثر خواندنی برای اوقات فراغت است که می‌تواند خواننده را در فضاهای مختلفی از ایران و جز در ایران در حدود ۱۳۰ سال پیش قرار دهد. این سفرنامه مجموعه‌ای ارزشمند بوده و می‌تواند موضوع چندین تحقیق مستقل قرار گیرد. امید است که این مختصر کوشش مقبول اهل نظر قرار گیرد و فرصتی به دست آید که نقایص آن جبران و احیاناً تکمیل گردد. در آخر، جای دارد از زحمات دوست فاضل و گرانقدر جناب حجت‌الاسلام سیدصادق حسینی اشکوری نهایت سپاس و قدردانی را به جای بیاوریم که تصویر نسخه خطی مزبور را در اختیار ما قرار دادند.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه صارم‌الدوله، ص ۲۰-۲۱.



تصویر صفحه آغاز سفرنامه دکتر اوئیلز (اوایلس)



تصویر صفحه انجام سفرنامه دکتر اوئیلز (اوایلس)

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

فصل اول

در ذکر مقصود مصنف و طریقهٔ مسافرت به ایران و گفتگو از مناظر طهران و ارزانی اشیا و حبوبات و مأكولات و انواع مسافرت در آن سرزمین

ما همواره محض تفریح و اطلاع، مقصود خود را مصروف به انکشاف اماکن جدیدۀ خارجه می‌نماییم؛ ولی همین که یک نقطه بسیار خوبی منکشف گردید و کاشف خوشبخت آن نقطه انکشافات خود را اطلاع داده و شرح احوال آن نقطه را منتشر ساخت، آن وقت سیاحان دیگر در کمال سرعت خود را به آن خطه می‌رسانند. در این هنگام لازم است که شخص کاشف و سیاح اول از حرکات و مهمان‌نوازی‌های ساده و صوری آن مملکت ترک سخن کند؛ به این معنی که در آن وقت به واسطهٔ تردد سیاحین متعدد و رفع احتیاجات آنها در مهمان‌خانه‌ها ورود سیاحین مانند قارچهای بسیار بزرگ به طور تعدد و تواتر معمور و حاصل می‌شود. تازگی و طراوت به موقع آن ولایت به واسطه ازدحام جماعت سیاحان و مردمان ولگرد به کلی معدوم می‌گردد؛ ولی در نظر ما یک مکانی متصور می‌شود که گویا به هیچ وجه اقدام سیاحین به آنجا نرسیده است و به استثنای یک مهمانخانه در آنجا مهمانخانه دیگری دایر نیست؛ و به عبارت آخری آن مکان چنان ولایتی است که کاروان‌سراهای مشرقی آن درب‌های خود را بر روی همه کس اعم از غنی و فقیر مکشوف می‌دارند و نیز آن مکان را می‌توان بلدی خواند که مردمان آن مانند پرنس به اطراف مسافرت می‌نمایند و غالباً معاش یومیۀ فقرای آنجا از نه پنس که معادل چهل و پنج پول ایران باشد، تجاوز نخواهد کرد، (پنس عبارت از پنج پول سیاه است).

این مملکت شرقی که از اروپا دورتر واقع شده است، فواید بسیاری از برای شخص گیاه‌شناس و طبیعی‌دان دارد؛ زیرا که سطح اراضی پر گیاه آن مملکت مملو از حیوانات و گیاه‌های مختلف آن جنس می‌باشد و رودخانه‌های آنجا مملو از

ماهیان بسیار لذیذی است که ساکنین آن ملک به هیچ وجه اطلاع از صنعت صیادی ندارند. در آن مملکت از طیور و حیوانات بزرگ و کوچک از قبیل قرقاول و کبک و آهو و خرس و بز کوهی و ببر و شیر بسیار دیده می‌شود و نیز آن مکان چنان مملکتی است که در آنجا می‌توان اسب بسیار خوبی را به ده لیره (که معادل سی تومان ایران است)، ابتیاع نمود؛ و معلوم است که علیق و خوراک آن حیوان در هر روزی از پانزده شاهی تجاوز نخواهد کرد؛ و آب و هوای آنجا بسیار خوش و لطیف است. این چنین مملکتی که شرح آن را ذکر نمودیم، نباید خواب پنداشت؛ بلکه می‌باید فی‌الحقیقه آنجا را ایران شمالی دانست. در آن مملکت (ایران) امنیت و آسایش حاصل است. تمام طرق و شوارع در کمال امنیت و انتظام و مردمان آنجا مرتکب تقصیرات عظیمه نمی‌شوند و تمام ساکنین آن صلح‌طلب و امنیت‌پرست می‌باشند.

از لندن تا برلن یک روز و نصفی بیشتر راه نیست و از برلن تا انزلی که در کنار بحر خزر واقع است، ده روزه می‌توان خود را رسانید و در مجموع این ایام که عبارت از پانزده روز و نیمی باشد، شخص مسافر می‌تواند در کمال خوبی از لندن تا انزلی مسافرت بنماید.

پس از عزیمت از برلن مسافر وارد «ویلنو» می‌شود و در آنجا قدری مکث نموده، بعد داخل خاک روس می‌گردد که دارای مناظر کثیف و غیر مهم است. اگرچه ملت آن مملکت (روس‌ها) قدری سخت و خشن هستند، ولی در عوض بسیار مهمان‌نواز و نیک نفس می‌باشند؛ (و اطفال ساکنین این مملکت، چه در راه‌های آهن و چه در کشتی‌های بخار، می‌توانند مجاناً مسافرت کنند). الغرض، مسافر از آنجا هم طی طریق کرده تا داخل «آرل کریازی سارسین» می‌شود. در آن مکان مسافر در کشتی بخاری که بر روی رود سیر می‌کند، می‌نشیند و گفتگویی که همواره در آن کشتی متداول است، این است که چه قدر زندگانی در این کشتی مطبوع است و چه مزه‌های بسیار خوب با جوهریات و آب جو و خاویارهای تازه به مسافر داده می‌شود. هرگاه صرف نظر از ماهیان خوش‌گوشت این موقع نموده و از خوش مزگی طعم

آن‌ها به هیچ وجه اظهاری ننماییم، سزاوار است که بگوییم هیچ چیزی در این کشتی بهتر و مطبوع‌تر از خاویارهایی نیست که این موقع صرف می‌شود و در حقیقت شایسته است که انسان متحمل این همه زحمات و ناملايمات مسافرت بشود و محض اینکه از آن خاویارها به قدر امکان میل و تناول کند.

خلاصه، مسافر به طریق مذکور طی مسافتات نموده، تا وارد حاجی ترخان و بحر خزر می‌شود. در این شهر مسافر با کلاه‌های استوانه‌ای شکل و چکمه‌های روغنی و انجمن نسوان اروپا و تربیت آن وداع می‌کند؛ زیرا که مسافر در این نواحی تربیت را به نوع دیگر ملاحظه خواهد نمود و مهمان نوازی این مکان را بر پذیرایی روس‌ها ترجیح خواهد داد؛ زیرا که مردمان اینجا مهمان نوازتر و مهربان‌تر از دیگران هستند. الغرض، مسافر مشارالیه به همین طریق طی مسافت کرده، تا وارد دربند می‌شود و پس از آن که او وارد بادکوبه و در آن جا دو روز اطراق کرد، آن وقت او می‌تواند که خود را از شهر به کناری کشیده و ملاحظه آتش‌های دائمی آن مکان را بنماید و تعجب انسان وقتی زیاد می‌شود که کوچه‌های آن جا را می‌بیند که با نفت آب پاشی شده است. هرگاه در خارج شهر انسان قطعه زمینی را حضر کند و پس از آن کبریت را آتش زده و به آن مکان محفور نزدیک کند، فوراً آن قطعه زمین را مشتعل می‌بیند. تمام اراضی و خاک بادکوبه ممزوج با نفت می‌باشد و اسکناس‌های این شهر از وفور نفت در آن جا بوی نفت می‌دهد. از وقتی که استخراج نفت در بادکوبه معمول شده است، این شهر روی به ترقی گذارده و اهالی آن بسیار متمول شده‌اند. کاری که از ساکنین این بلد دیده می‌شود، فقط همان نوشیدن شراب شامپین و بازی کنگفه و گفتگو نمودن از حالات نفت است. خلاصه، مسافر در روز دوازدهم از لنکران عبور نموده و به مقصد نزدیک می‌شود.

برجی که اعلی حضرت، شاه ایران ساخته‌اند، مانند کوشک‌های قدیمی که شرح حال آنها در بسیاری از قصص و حکایات مذکور است، از دور نمایان است. بیشه‌های نارنجی انزلی تا به ساحل دریا سلسله خود را ممتد نموده‌اند. در نزدیکی این محل اکثر اوقات هوای بسیار خوبی دیده می‌شود و آسمان این جا صاف و از دور

کوه‌هایی دیده می‌شود که در کنار اراضی و جنگل‌های انبوه امتداد دارند و قُلل آن‌ها به واسطه برف‌های دایمی مستور و مفروش مانده است. مناظر مزبور که شرح آن در فوق مذکور شد، از مناظر اراضی ایران است که در آن‌جا به هیچ وجه رسوم و عادات تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد. به این معنی که آن مملکت چنان مکانی است که در آن‌جا سلطان مستقل مانند عهد قدیم سلطنت می‌نماید و مردمان آن بسیار متعصب هستند و نیز این مملکت همان ولایتی است که از آن‌جا «حاجی‌بابا» تولید شده است و به عبارت اُخری این مملکت همان مکانی است که انسان می‌تواند به واسطه صرف پول به تمام مقاصد خود نایل شود.

این مملکت (یعنی ایران) از جهت تجارت اشخاص گیاه‌شناس و طبیعی‌دانان خاصه معلّمین علم حشرات الارض و طالبان اسب‌های نجیب و اصحاب صنایع بسیار مفید است؛ چه، تمام گیاه‌ها و حشرات و اسب‌های نجیب در آن‌جا در کمال وفور و ازدیاد دیده می‌شود. آداب این مملکت با آداب ما تفاوت کلی دارد؛ به این معنی که آداب در این مملکت اسباب بیکاری را فراهم آورده است و شخص ساکن در آن باید یا از شدت بیکاری خواب ببیند و یا صرف دخانیات بنماید و بهترین اسبابی که در این مملکت از جهت صرف دخان موجود است، قلیان است؛ چه، انسان در صرف آن تمام محسّنات دخانیات را درک می‌کند و یک گردان که تنباکوی شیرازی که بهترین تنباکوهاست، به قیمت پانزده شاهی فروخته می‌شود. شخص مسافر که مقصودش از مسافرت به ایران تماشای اراضی و بعضی از مضافات و امکانه آن باشد، فقط تا طهران و اصفهان بیشتر مسافرت نمی‌کند؛ ولی شخص مسافری که طالب اشیای قدیمه باشد، در تمام منازل طیّ مسافات می‌کند تا خود را به ملک ری برساند و بعد از آن که مقبره کیخسرو و مجسمه شاپور را تماشا کرد، آن وقت خود را به اصطخر فارس رسانده و در آن‌جا مقبره‌های سلاطین قدیم از نظر عبرت خود می‌گذارند و از آن مکان شخص مسافر به همدان رفته و در آن‌جا اراضی مخروبه همدان قدیم را با عمارات سلطنتی (شوشان) و مقبره‌های اِستَر و ماردوشه را ملاحظه می‌نماید. (اِستَر زوجه اردشیر است و ماردوشه عموی اِستَر بوده است). از این محل

نیز مشارالیه طیّ طریق نموده و خود را به کرمانشاهان می‌رساند و از آن‌جا به بیستون مسافرت کرده در تخته سنگ‌های آن، اشکال حکاکی شده داریوش آمدی را تماشا می‌کند و در اواسط این راه معبد دسی آن را از نظر می‌گذرانند، (دسی آن ربّ النوع شکار و صنعت است). مسافر مذکور در وقت مراجعت از راه بغداد طیّ مسافت نموده، خود را به مکانی می‌رساند که در آنجا برج بابل واقع است و هرگاه مقصود شخص مسافر تماشای اراضی نیکو منظر باشد، وقتی که او از منطقه حاصل‌خیزی که بر بحر خزر محیط شده است، عبور نموده و بر بسیاری از معابر جبال و تنگه‌های رودخانه‌ها طیّ طریق نموده، در آن وقت او خود را در صحرای مصیبت‌انگیزی می‌بیند که در ورای او جنگل‌های بی‌شمار و چراگاه‌های متعدد است، موجود است. در این صحرا شخص مسافر به جز جبال و صحاری لم‌یزرع، چیز دیگر که عبارت از آب و نباتات و ابنای نوع بشر باشد، ملاقات نمی‌کند. در پایتخت ایران معدودی از اروپاییان زندگانی می‌نمایند، ولی شکوه اعلیٰ حضرت شهریاری و عمارات سلطنتی اثر مخصوصی دارد. بعضی از نسوان محترمه در کوچه‌ها به همراهی خواجهگان راه می‌روند.

از مناظر بازارهای پر قیل و قال طهران که شتران و اسبان و قاطرها و خرها همیشه اوقات در آنجاها در حرکت هستند، چنین معلوم می‌شود که گویا آن مناظر بر روی پرده نقاشی نقل شده است. شکوه لباس‌های ایرانی و زینت‌های آن و فراوانی فلزات گران‌قیمت، سیاحان اروپایی با تجربه و سیاحان بی‌تجربه را متعجب می‌سازد. در این مملکت مقصّرین را به واسطه چوب تنبیه می‌کنند و یا آن که آنها را به دهنه توپ بسته، پس از آن توپ را آتش می‌دهند. مسلمانان ایران یهودی‌ها را اذیت می‌کنند. اگرچه در باب صرف شراب و سایر مسکرات غدغن اکید رفته است، ولی از اعلیٰ و ادنی در استعمال آن بسیار مصرّ و مسرف هستند. اغلب در کوچه‌های طهران در اویش با کلاه‌های بلند و لباس‌های پوست پلنگ با چوب‌دستی خود در جلو مردمان ایستاده و استدعای صدقه می‌نمایند. هر شخص مسافری که وارد طهران می‌شود، می‌تواند که عمارت سلطنتی و سایر عمارات دولتی را که در خارج شهر

بخش دوم: متون / ۲۰۳

ساخته شده، با تمام عمارات مقربین و متمولین این دولت را تماشا بنماید و نیز بریلیان اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری با دریای نور و مرواریدی که به اندازه تخم کبوتر است، با فنجانی که تمامی آن از فیروزه ساخته شده و حلقه‌ای که تمامت آن لعل است، با سایر جواهرات گرانبها به شخص مسافر خارجی نشان داده می‌شود.

در ایران می‌تواند به چند نوع مسافرت نمود:

اولاً آن که ممکن است که مانند سلاطین که به همراهی خود در اسفار اسب‌ها و سرپرده و قاطران و کالسکه‌ها و آشپزها و آشپزخانه‌ها و سایر ملزومات نقل می‌دهند، مسافرت نمود.

ثانیاً هرگاه شخص مسافر صرف نظر از تکبر کرده و بخواهد بدون تکلف مسافرت بنماید، در آن وقت بر روی اسب خود نشسته و تخت خواب سفری با خود برمی‌دارد و بر حسب لزوم برای انجام سایر خدمات یک آشپز و دو سه نفر نوکر و یک نفر فرآش اجیر نموده و در این سفر مخارج مشارالیه در هر روز از سی شیلنگ (معادل چهار تومان و نیم ایران است)، زیادتر نخواهد شد.

ثالثاً این که اگر مسافر مشارالیه صرف نظر از نوکر و دلیل راه نموده و بخواهد در هر ساعتی هشت میل مسافت طی نماید، در آن وقت او می‌باید یک اسب که کرایه آن در هر میلی از پنج شاهی تجاوز نمی‌کند، کرایه نموده و به واسطه آن به طرف مقصود مسافرت نماید و معلوم است که در این حال غذای او در هر روزی از دو شیلنگ که معادل سه قران ایران باشد، بیشتر نخواهد بود؛ (شیلنگ معادل سی شاهی ایران است).

رابعاً آن که اگر شخص مسافر بخواهد صرف نظر از اسب هم بنماید، می‌تواند به اتفاق کاروانان پیاده طی طریق کند و در این صورت هرگاه ملاحظه اکنومی (صرفه‌جویی) را بکند، حتماً مخارج یومیه او از ده پنس که معادل بیست و پنج شاهی ایران است، تجاوز نخواهد کرد.

خامساً آن که بالفرض مسافر مزبور در خلیج فارس باشد و از آن جا بخواهد مسافرت کند، در آن وقت قاطری از برای خود به ده تومان و نیم کرایه کرده و از

آن جا طی مسافت نموده و اغلب اماکن و ولایات ایران را تماشا می‌نماید. سادساً اگر آن شخص مسافر یک نفر از انگلیس‌های هندوستانی باشد و در سواری جلادت تامی داشته باشد، در آن صورت یک اسب به مبلغ سی و سه تومان ابتیاع نموده و در مدّت نه الی ده روز می‌تواند که در تمام طول ایران که عبارت از ابوشهر الی انزلی باشد، مسافرت بنماید و هرگاه مشارالیه دلیلی در این راه با خود بردارد و بدیهی است که مخارج آن دلیل در این مسافت از بیست و پنج قران متجاوز نخواهد بود.

سابعاً هرگاه مسافر مزبور بخواهد که امتداد طریق خود را در کمال سرعت طی بنماید، در آن صورت مجبور می‌شود که بر روی اسبان تندرو که عبارت از اسب‌های چاپاری باشد، نشسته و در نهایت سرعت طی طریق نماید و علاوه بر آن در این راه مسافر می‌باید که غذا و لباس و رخت‌خواب خود را به همراه داشته باشد و در هر هفت فرسخی اسب سواری خود را تغییر بدهد.

در ایران شخص مسافر می‌تواند مانند چاپارها به دو قسم سفر نماید: یکی در خصوص ساعات روز است که مسافر در ساعت معینۀ روز طی مسافت می‌نماید. قسم دوم چاپاری شبانه روزی است؛ ولی قسم اول را همیشه مسافرین تنبل دوست می‌دارند. به این معنی که ایشان در وقت سحر از منزلگاه خود خارج شده و بر اسب چاپاری می‌نشینند و تا ساعت پانزده صبح از دو منزلگاه عبور می‌کنند و پس از آن در منزلی فرود آمده، در آنجا نهار می‌خورند و سیگار می‌کشند و قدری استراحت کرده، در ساعت چهار ظهر مجدداً سوار شده، تا شام از دو منزل دیگر هم عبور می‌نماید. در این مسافرت اخیر، یعنی چاپاری فقط شخص مسافر چیزی را که مشاهده می‌نماید، همان دورنماهای ولایات و اسبان می‌باشد. اگرچه این مطلب راست است که منازل چاپارخانه‌ها بسیار کثیف و ناتمیز است و در وقت ورود نمی‌توان تصور نمود که چه نحو در آنها باید توقف کرد، ولکن خستگی و صعوبت مسافرت با اسب‌های چاپاری به قدری خیال مسافر را مشوب و منصرف می‌نماید که مشارالیه نمی‌تواند در آن منازل عیب‌جویی و سایر تجسس‌ات لازمه را بنماید.

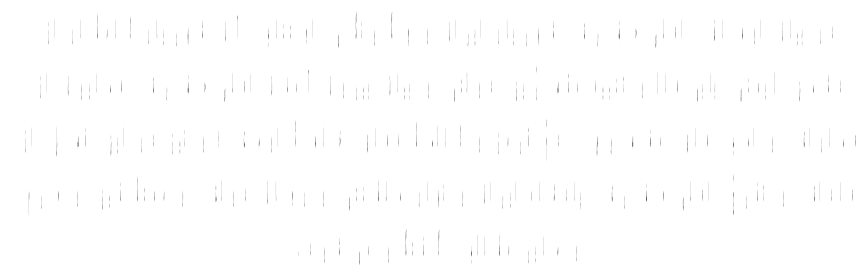
بخش دوم: متون / ۲۰۵

الغرض، شخص مسافر به طریق مذکور در فوق می‌تواند که در مدت چند روز بلاد معظمه ایران را که عبارت از طهران و شیراز و اصفهان و تبریز باشد، تماشا نماید و نیز می‌تواند که در هر یک از حمام‌های ولایات مزبوره خود را شست و شو و تطهیر نماید.

تمام مطالبی که در این فصل مذکور شد، شرح حال مملکت جدیدی است که حالات آن جا چندان مکشوف و معلوم نیست، تمام مسافرینی که در آتیه به عرصه ظهور خواهند رسید، بدیهی است که هر گاه مشارالیهم به ایران مسافرت بنمایند و تحقیقات لازمه و تجسس‌ات متواتره معینه را در آداب و اخلاق و سایر رسوم ایرانیان بنمایند، ایران را به آن طوری که هست نخواهند دید و به گُنه اخلاق و سایر روابط ایرانیان پی نخواهند برد. ولی فصولی که در ذیل ذکر می‌شود پرده از روی کار برداشته و چیزهایی را به شخص خواننده مکشوف می‌دارد که مطالعه کننده از خیال و تخمین آنها نیز عاجز و قاصر خواهد بود.

مصنّف این کتاب تمام حالات مذکوره را به چشم خود دیده و اکنون در ذیل به ترتیب آتی مشروحاً آنها را می‌نگارد.

فصل دوم



یقیناً باید دانست که پر زحمت‌ترین اشخاص در ایران، بلکه در عالم، نفس نفیس اعلی حضرت پادشاه ایران است که ملقب به لقب قبله عالم و شاهنشاه می‌باشد. این دو لقب، یعنی قبله عالم و شاهنشاه، مثل لقب اعلی حضرتی است که ما امپراطور خود را به آن می‌خوانیم و فی الحقیقه سلطان ایران باید دارای این دو لقب باشد؛ زیرا که هیچ کس قادر نیست که احکام آن اعلی حضرت را معجزی ندارد. به این معنی که احدی نمی‌تواند بر ضد احکام او اظهار آپلاسیون بنماید؛ (آپلاسیون اظهار شکایت اداره کوچکتر است به اداره بزرگتر از خود).

گویا چندی پس از جلوس آن شهریار به تخت سلطنت چند نفر از متعصبین فرقه بابیه مصمم شدند که ضرر و صدمه به وجود مبارک شهریار وارد بیاوردند؛ ولی از خوش‌بختی نوعی شد که آن شهریار خود را از این بلیه محافظت فرمود، به این معنی که فرقه بابیه ایران که چند درجه پست‌تر از «گم‌مونیست»های اروپا هستند، جسارت نموده، حمله سختی به پادشاه ایران آوردند. علاوه بر این که آنها نتوانستند به مقصود خود نایل گردند، باز هم تماماً دستگیر گشته و مورد سیاست و انواع مجازات بسیار سخت گردیدند و پس از دستگیر شدن آنها وزرای پادشاه ایران به حضور مبارک معروض و درخواست داشتند که قتل این اشخاص به دست آنها اجرا شود و آن شهریار درخواست آنها را پذیرفته، بنابر آن وزرا و سایر رؤسا و اعیان ایران متفقاً آن بدبخت‌ها را به واسطه شمشیر و طپانچه قطعه قطعه نمودند و نتیجه قصد و خیال آن

بخش دوم: متون / ۲۰۷

بدبختان اسباب این شد که اعلی حضرت شاه ایران تغییر در منازل مسکونی خود دادند؛ زیرا که هنوز آن شهریار از صدمه احتمالی متعصبین آن طایفه بدبخت مضطرب می‌باشند؛ و جهت این که اعلی حضرت پادشاه ایران میل مفرط به مسافرت‌های طولانی و موقتی دارند، آن است که اعلی حضرت معظم له در صید و شکار [و] علم تیراندازی اولین اشخاصی است که در این فن سعی و اشتغال دارند. شمایل اعلی حضرت پادشاه ایران از اغلب صورت‌های رعایای خویش سبز چهره‌تر و ملیح‌تر می‌باشد و قد ایشان متوسط و صورت مبارک آن اعلی حضرت در فرنگستان به قدری معروف و مشهور است که در این مختصر به اظهار آن احتیاج نیست.

چون چشم‌های مبارک آن اعلی حضرت قدری تار شده، لهذا ایشان همیشه عینک می‌گذارند؛ و مادامی که شروع به صحبت نکرده‌اند، می‌توان ایشان را مانند یک نفر از هندی‌های خوش‌مشرّب نیک قلب فرض نمود؛ ولی به محض این که آن اعلی حضرت با آن صدای تحکم‌آمیز صلابت انگیز مخصوص خود شروع به تکلم فرمودند، آن وقت خیال انسان در باب نیک نفسی آن نفس نفیس مبارک مسلوب می‌شود. همانا عادت بر این جاری است که باید اعلی حضرت همایونی از طرز معتاد بلندتر تکلم نمایند و هر چند مقرّبین حضور آهسته و ملایم‌تر صحبت می‌کنند، برعکس اعلی حضرت بلندتر فرمایش می‌فرمایند.

سلطان ایران مجمع معتبری از جواهرات دارد که آن را هیچ یک از سلاطین خارجه ندارد و این مجمع را فقط در روزهای اعیاد که عبارت از سلام عام عید نوروز باشد، به مردمان نشان می‌دهند.

لباس آن شهریار همیشه ساده است؛ چنان که اغلب سرداری ماهوت مشکی با شال کشمیری می‌پوشند و در اوقات زمستان به کلیجه‌ای که بطانۀ آن از خزهای گران‌قیمت است، ملبس می‌شود.

در پایتخت ایران اغلب می‌توان که اعلی حضرت شاه را مانند سایر ایرانیان نجیب در حالت سواری ملاقات نمود. اعلی حضرت معظم له کمال مهارت را در سواری

دارند. اسبان خاصه پادشاهی که دُم‌های آنها مزین و به رنگ بقمی ملون شده‌اند، و جاهت و قیمت زیاد دارند که نتوان ذکر نمود. (در ایران به استثنای اعلی حضرت شاه و پسران ایشان، هیچ کس مأذون نیست که اسبان دُم‌قرمز را سوار شود)؛ و همیشه اوقات دهنه و سایر متعلقات زین و یراق اسبان خاصه به جواهرات مختلفه اللون گران‌قیمت مرصع شده است. در وقت سواری اعلی حضرت اقدس همایونی شاطران بسیار که به لباس قرمز گلابتون دوزی و کلاه‌های قدیمی بلند ملبس هستند، آن اعلی حضرت را احاطه نموده و هر یک عمودی نیز از نقره در دست دارند و یکی از آنها محض ابلاغ فرمایشات و احکام همایونی به جاهای لازم همیشه در جلو اسب سواری همایونی در حرکت است و در عقب پادشاه یک یا دو نفر از وزرای عظام به فاصله معینه سوار می‌باشند و پس از آنها ازدحام غیرمنظم منشیان و سایر رجال و ملتزمین رکاب می‌باشند و به فاصله معینه پس از اشخاص مزبور، دسته سوار بی‌نظم شهریاری است که مسلح به تفنگ‌های تهر هستند که آنها را در پارچه‌ای از پارچه‌های قرمز روشن مجلد نموده‌اند و پس از آنها قریب صد الی دویست نفر سوار می‌باشند که بدون آنها اعلی حضرت شاه هرگز مسافرت نمی‌نماید. کالسکه اعلی حضرت همایونی به یکی از کالسکه‌های بسیار قشنگ شرفا شبیه می‌باشد. (شریف در لغت انگلیس به معنی رئیس کل محاکمات بلدیّه می‌باشد)؛ و به آن کالسکه هشت اسب بسته می‌شود. بر روی چهار رأس از آن اسب‌ها چهار نفر کالسکه‌چی که ملبس به لباس قرمز هستند، می‌نشینند. علاوه بر آن گاهی اتفاق می‌افتد که اعلی حضرت شاه تنها سوار می‌باشند و گاهی یک نفر از پسران آن شهریار با وزیر اعظم و یا یک نفر از علمای اعلام به فاصله معینه سوار می‌باشند.

چون ترتیب منازل شاه چندان معلوم نیست و نمی‌توان قیاس نمود که اعلی حضرت شاه امروز به کدام یک از عمارات خارجه شهر مسافرت می‌فرمایند، لهذا بهترین اسبابی که به واسطه آن می‌توان به مقصود رسید، همان سقایان طهران هستند که آن راهی را که شاه بر آن طی طریق می‌فرمایند، آب‌پاشی می‌کنند و چون اراضی واقعه در اطراف طهران بسیار پر گرد و خاک هستند، پس باید گفت که این آب‌پاشی

بخش دوم: متون / ۲۰۹

بسیار مطبوع و پسندیده است. شاه ایران همیشه توجّه خسروانی خود را مبذول به سلامتی خویش می‌فرمایند؛ و حکیم طولوزان فرانسوی در این باب مساعی جمیله به کار می‌برند و بنابر آن بحمدالله همیشه اوقات ایشان صحیح و سالم هستند، ولی گاهگاهی قدری مرض فلج آن شهریار را صدمه می‌زند.

اگرچه آن شهریار بسیار پرهیز از غذاهای سفره می‌فرمایند، ولی اگر جزئی اسراف در صرف اغذیه بفرمایند، حتماً در اوقات توقّف در حرم‌خانه محترمه می‌باشد و ما در این باب به هیچ وجه اطلاعی نداریم. همیشه اعلی حضرت شاه در چهار پنج ساعتی صبح بیدار می‌شوند، ولی در عوض قدری در اوقات ایام استراحت می‌فرمایند؛ و ایشان شستن سر را بسیار دوست می‌دارند و بنابر آن مقرّین در گاه محض افتخار خود در این عمل، به خاصّه تراشباشی همایونی کمک می‌نمایند؛ ولی اغلب اروپاییان از شستن سر و حظوظات آن چندان اطلاع ندارند. خاصّه تراشباشی شاه چون کمال مواظبت و مراقبت را در شستن سر اعلی حضرت شاه به کار می‌برد، لهذا بدین جهت مشارالیه هم مانند سایر عملجات درباری به منصبی مفتخر گردیده است؛ و نیز بسیاری از ساکنان حرم‌خانه محترمه چون در وقت توقّف شاه در حرم‌خانه و شستن سر معظم‌الیه اهتمامات لازمه را نموده‌اند، لهذا آنها هم به منصب و لقب و سایر افتخارات مفتخر گردیده‌اند.

اعلی حضرت اقدس همایونی نهایت میل و خواهش را به استماع موزیک دارند و همیشه چند دسته از موزیکانچیان دولتی که ریاست آنها با «مسیو لمر فرانسوی» است، در قرب و جوار دربار حاضر هستند. اگرچه این دستجات بسیار قیل و قال می‌کنند، ولی در هنگام ترنّمات موزیک بسیار خوش منظر هستند. خود «مسیو لمر» که فلوت‌زن نیکویی است، فلوت را که در نزد ایرانیان مطبوع‌ترین سازهاست، در کمال خوبی می‌نوازد.

عقاید مشرقیان بر این است که نواختن فلوت و خواندن اشعار انسان را به خواب می‌برد؛ بنابر آن اعلی حضرت شاه نزدیک به وقت خواب سر مبارک خود را می‌شویند و پس از آن حکم به ترنّمات اشعار می‌فرمایند. اعلی حضرت همایونی

علاوه بر تیراندازی، صید و شکار، شطرنج را هم به کمال مهارت می‌بازند و سان عساکر حاضر رکاب را هم می‌بینند؛ و یکی از اشتغالات جدید شاه این اوقات عبارت از سه فوج قزاق می‌باشد که تازه تأسیس و برقرار شده‌اند. اعلیٰ حضرت شاه بسیار میل دارند که از اطلاعات درونی مملکت و اخبار خفیه پایتخت (نمّامی) مستحضر باشند؛ بنابر آن رئیس اداره پولیس هر روز اطلاعات صحیح و گاهی راپورت‌های غیر صحیح مجعوله به حضور مبارک تقدیم می‌نماید و اعلیٰ حضرت همایونی تمام آنها را بنفسه مطالعه می‌نماید. عدالت‌خانه‌های ایران دایر است و گاهی احکام بسیار سخت صادر می‌شود.

در اعصار سالفه، سلاطین ایران در اوقات قتل مقصرین و ریختن خون آنها حاضر می‌شدند، ولی این شهریار از این حالت و دأب نهایت تنفر را دارند و با وجود آنها در هنگام حیف [و] میل مالیات که یکی از تقصیرات پلّتیکی محسوب می‌شود، مجازات بسیار سخت داده می‌شود؛ و همچنین اگر شخصی، شخصی را خفه کند و یا مسموم نماید، به نسق‌های سخت مجازات می‌شود و غالب نسق‌های ایرانیان چوب زدن است. عقاید ایرانیان بر این است که انتظام و نظم امور بدون چوب امکان پذیر نیست. سارقین و الواط و عربده‌کننده‌ها و قاطعان طریق بدون ملاحظات شخصی و موقع و مقام به واسطه چوب تنبیه می‌شوند و رشوه‌های مأخوذه از آنها را حکام بلاد تمالک می‌نمایند. تفاوتی که در این مجازات منظور است، عدد ضربات است، نه خاصیت آنها؛ یعنی که فرآشان تمام مقصرین را به یک منوال چوب می‌زنند و هرگاه مقصرین قبل از وقت رشوه میر غضبان را منظور دارند، یقین است که آهسته‌تر چوب خواهند خورد. با وجود این‌ها ایرانیان چوب خوردن را بی‌احترامی خود نمی‌دانند، و اجتنابی که از این جهت دارند، همان دردی است که از صدمه ضربات چوب به آنها وارد می‌شود. هرگاه شخصی در حضور ایرانیان مدعی آن شود که بدون چوب می‌توان کاری را از پیش برد، بدیهی است که ایشان آن شخص را در جواب استهزا خواهند کرد.

همیشه در اوقات سواری اعلیٰ حضرت شاه، می‌باید که چند نفر میر غضب که

ملبّس به لباس قرمز هستند، با چند نفر از جوانان چابک که موسوم به فرّاش بوده و چوب‌های کلفت در دست دارند، حاضر باشند؛ و شغل ایشان در آیام سواری منحصر بر آن است که ازدحام و جمعیت تماشاگران ایرانیان را از تقرّب به شاه منع نمایند. به همین ملاحظه چوبدستی‌های خویش را حواله‌ی پا و پشت ایرانیان می‌کنند و گاهی به قدری صدای ناله آن اشخاص بلند می‌شود که می‌توان اعتماد یقین نمود که میر غضبان چوب را بسیار سخت و دردناک می‌زنند.

نهار سلطنتی همیشه در وقت ظهر داده می‌شود. اعلی‌حضرت شاه در وقت صرف نهار مانند عثمانیان بر روی زمین می‌نشیند و در سر سفره قریب پنجاه قاب غذاهای لذیذ و لطیف چیده شده است درین وقت اعلی‌حضرت شاه چند لقمه از ساده‌ترین آن غذاها میل می‌فرمایند و محض رفع عطش چند پیاله شیر و شربت خنک که در فنجان‌های بسیار مرغوب چینی داده می‌شود میل می‌فرمایند.

در وقت صرف نهار، مقرّبین و سایر حضّار سکوت اختیار می‌کنند و پیش خدمتان خاصّه با کمال ملایمت و سکوت قاب‌ها را تجدید و تبدیل می‌نمایند، ندرتاً در وقت صرف نهار اعلی‌حضرت شاه یکی از حضّار را مورد عنایت و التفات ملوکانه نموده، با او تکلم می‌فرمایند. شخص مزبور در جواب فرمایشات شاه اول تعظیم کرده و پس از آن، کلمات ذیل را معروض می‌دارد: تصدّق قبله عالم گردم، قربانت شوم آنچه قبله عالم امر فرموده بودند، به انجام رسید و یا آن که عرض می‌کنند، قربانت گردم همین نوع است. علاوه بر آن، پسران اعلی‌حضرت شاه هم، در وقت عرض مطالب به حضور همایون، به همان زبانی که در باب سایرین ذکر شد، تکلم می‌نمایند. گذشته از آن، ایشان مأذون نیستند که در حضور مبارک بنشینند. در ایران هیچ پسری جرأت نمی‌کند که در حضور پدر خویش بنشیند و به عبارت آخری، می‌توان گفت که آداب خانواده همه ایرانیان، بر این مجری شده است و نه آن که این احترام مخصوص به شخص پادشاه باشد.

خلاصه، پس از صرف نهار اعلی‌حضرت شاه، دهان و دستهای مبارک خود را به واسطه آفتابه لکن طلا می‌شویند، پس از آن از سر سفره برخاسته و شاهزادگان آن را

صرف می‌نمایند و پس از شاهزادگان، نهار مزبور به عملجات درباری داده می‌شود و آخرالامر، باقی مانده نهار به فرآشان قسمت می‌شود و معلوم است، که درین حال برای فرآشان، جز کف بشقابها چیزی نخواهد ماند. شام سلطنتی هم، مانند نهار مزبور در نه ساعتی شب داده می‌شود و در وقت صرف آن، یا دسته موزکانچیان قدیم و یا جدید ترنمات جدید را می‌نوازند.

اعیان و رجال حاضر، در وقت شام عبارت است از وزیر دربار و فرآشباشی و وزیر عدلیه و وزیر خزانه و رئیس سربازان محافظ و وزیر اول و وزیر امور خارجه و سایر عملجات خلوت و فرمانده گارد و حکیمباشی همایونی و خاصه تراش و تلگرافچی باشی و امیرآخور و شاعر درباری (شاعرباشی) و نقاشباشی.

تمامی اشخاص مذکوره، مواجب دارند و هر یک از آنها تکلیف خود را، در آن می‌دانند که به تابعین خود ظلم کنند و رشوه از ایشان بگیرند. اغلب اتفاق می‌افتد که مواجب ایشان داده نمی‌شود و یا آن که یک چیزی از تمامت مواجب آنها کسر می‌شود. هر یک از رجال، یعنی از وزیر اول گرفته تا به وزارت‌های پست، از زیر دستان خود، جریمه مخصوص دریافت می‌نمایند و قدری از خزانه دولت، سرقت می‌کنند و مداخل معینی، موافق شغل و ریاست خود، مأخوذ و منظور می‌دارند. هر مطلبی که، از دست یکی از آنها برآورده شود، می‌باید که در عوض اعشار معینه، از آن پول دریافت دارند و هر چه مبلغ اعشار بیشتر باشد، یقین است که، منفعت هم بیشتر است. در ایران همه مأموریتها، مانند حکومت حاکم و شغل قضاوت و امامت و شغل‌های اشخاص رسمی و غیره به فروش می‌رسد. وزرا و امنای ایران مانند (بکن)، همه رشوه‌خوار هستند و تاکنون، اتفاق نیفتاده که آنها را، در مقام استطاق و مؤاخذه بیاورند و اگر هم، به سمع اعلی حضرت پادشاه برسد، فوراً تقصیرات خود را به مبلغی اتباع می‌نمایند.

خلاصه، اعلی حضرت شاه بعد از صرف نهار به استثنای بعضی اوقات، تشریف فرمای اندرون می‌شوند و عده ساکنین حرمخانه محترمه، که به معرفت خواجه‌باشی و سایر نواب او مرتب هستند، تقریباً سیصد نفر می‌باشد و اکثراً آنها، عبارت از اطفال

کوچک و کنیزهای حبشی می‌باشند. هر شغلی که در دربار، به امنا و سایر رجال داده می‌شود، موافق همان اشغال هم به ساکنین حرمخانه سلطانی مرحمت می‌شود. درین سنوات عدّه ساکنین حرمخانه، بسیار زیاد شده است، در حرمخانه محترمه سلطنتی، از اهالی اروپا، بزرگتر از پانزده ساله چه اناث و چه ذکور، توقف ندارند و هر یک از نسوان و منتسبان حرمخانه، موافق لیاقت خود، منزل مخصوصی دارند و مداخل معینی دریافت می‌کنند و نیز، عدّه معینی کالسکه و نوکر و بریلیان دارند؛ و بزرگترین منتسبان حرمخانه، ملقب به لقب جلیس انیس الدوله است. تمام نسوان محترمه‌ای که در حرمخانه جلالت، توقف دارند هرگز، بدون چادر و حفاظ، از عمارت سلطنتی بیرون نمی‌روند مگر، دو سه نفر از آنها که قدری، کم عقل هستند و در وقتی که در کالسکه نشسته‌اند، غفلتاً صورتشان را عابرین می‌بینند. درین وقت اگر ما صرف نظر کنیم از حکایات متواتره‌ای که در باب حرمخانه سلطنتی نقل می‌شود، می‌توانیم در کمال صحت و اطمینان، اظهار داریم که تا به حال بدون اعلی حضرت شاه، هیچ کس داخل حرمخانه سلطنتی نشده و اگر هر آینه داخل شده باشد، حتماً زنده بیرون نیامده است.

اولین مسافرت شاه به فرنگستان می‌بایستی اثر تربیت را منتشر دارد، ولی به محض این که مراجعت به پایتخت نمود، تا مدّت یک سال، وزیر اول خود را برای بعضی رفتارهای ناشایست، مؤاخذه می‌فرمود.

عمارت سلطنتی اعلی حضرت شاه به واسطه چراغ گاز روشن شده است، اگرچه مایل شدند که عمارت سلطنتی به واسطه چراغ برق هم روشن شود، ولی آن مقدار پولی که می‌باید به جهت ایجاد چراغ مزبور خرج بشود، داده نشد. لهذا عمارت شاه، با آن چراغ روشن نگردید ولی طول نکشید که عمارت سلطنتی را به واسطه چراغ برق، روشن نمودند.

این اوقات اعلی حضرت شاه، جواب تعظیمها و احتراماتی را که به ایشان می‌نمایند، می‌دهد لکن قبل ازین، به این وضعها سلوک نمی‌نمودند و همچنین، با کمال میل روزنامه‌های مصوّر و غیر مصوّر را ملاحظه و مطالعه می‌فرمایند.

در سفر دوم اعلی حضرت شاه به اروپا، در وقت عبور از دریای خزر قدری در زیر میز اطاق خانمها، خوابیده و چکمه‌های خودشان را بر روی میز گذاردند. این اوقات اعلی حضرت شاه، دسته‌ای از مردمان قوی هیکل بلند بالا و جمعی از اشخاص پست قد باریک اندام را انتخاب نموده، مستخدم ساخته‌اند. یک روزی اعلی حضرت شاه مایل شدند که، مشغولیت و تماشای نیکویی در عمارت سلطنتی بفرمایند، بنابر آن حسب الامر ایشان، چندین نفر از امنای عظام که ملبس به لباس سلام بودند قایقی که بر روی یکی از اصطخرهای عمارت سلطنتی واقع بود، نشسته و قدری شنا نمودند. ولی درین بین قایق به اشخاصی که در آن قرار گرفته بودند، در آب فرو رفت و پس از چند دقیقه دیگر، که امنای ایران از آب با لباس تر و گل آلود بیرون آمدند، آن شهریار به قدری خندیدند که نزدیک بود به زمین بیفتند.

دفعه دوم مسافرت اعلی حضرت شاه به اروپا چنین نقل شده است که آن شهریار یک شبی مجبور گردید که فیما بین دو نفر از شاهزاده خانمهای آنجا نشسته و شام میل بفرمایند، می گویند که اعلی حضرت همایون در همان شب قدری مارچوبه از سفره برداشته و قدری از آن میل فرموده و باقی آن را به یکی از آن دو شاهزاده خانم مرحمت فرمودند و در ضمن فرمودند: به به عجب چیز خوشمزه و خوشگواری است.

سابق‌الایام در ایران، قانونی بود که هیچ شخصی که بیشتر از ده سال از عمر او گذشته بود، نمی توانست در راهی که نسوان حرمخانه جلالت دوختران سلطان عبور می نمودند، بایستد بلکه می باید که در آن راه هیچ کس از ذکور دیده نشود و هر کس که موجب اختلال قانون مزبور می گردید، فی الفور به قتل می رسید و این اوقات تمام اهالی اروپا که در طهران توقف دارند، در وقتی که یکی از نسوان حرمخانه جلالت سوار هستند، به محض این که صدای بروید غلامان را استماع می نمایند فوراً خود را به یکی از کوچه‌های مجاور طریق عبور نسوان محترمه کشیده و به قدری در آنجا مکث می نمایند که کالسکه‌ها و سایر ملتزمین رکاب ایشان عبور بنمایند، ولی برخلاف وزیر مختار قدیم امریکا مقیم دربار ایران که یک روزی خط

عظیمی نمود و آن این بود که چون مشارالیه همیشه تنها سوار می شد و بیشتر از یک نفر آدم همراه بر نمی داشت یک روز در وقت سواری، خود مشارالیه اعتنا به اعلام غلامان ملتزم رکاب یکی از نسوان حرمخانه جلالت نکرده و روی خود را به طرف دیوار برنگردانید و نتیجه خبط مشارالیه این شد که اولاً نوکر او را به قدری که ممکن بود کتک زدند و ثانیاً خود او را نیز با زحمت زیاد به یکی از کوچه های عقب آنجا رسانیدند. در روز دیگر وزیر مختار مشارالیه، به طور رسمی شکایت نمود که در روز گذشته ملتزمین رکاب حرمخانه محترمه، بدین نهج با من رفتار نمودند، ولی در جواب خبری که شنید این بود که خدام حرمخانه نفهمیده اند که شما شخص وزیر مختار هستید، زیرا که در مرافقت شما جز یک نفر نوکر کس دیگری نبوده است.

کاستیکلرخان بهتر از همه اروپائیان درین باب حرکت نمود، چنان که یک روز مشارالیه در وقت سواری، چون از دور کالسکه های حرمخانه را که در آنها مرحومه مهد علیا و بسیاری از معتکفان حرم محترم نشسته بودند ملاحظه نمود، فوراً پشت خود را به آنها و رو را به طرف یکی از دیوارهای راه عبور ایشان برگردانده و به هر کدام از کالسکه هایی که از محاذی او عبور می نمودند، با پشت سر تعظیم می نمود و این رفتار مشارالیه در آن وقت، تمام خانمها را خندانده و در وقتی که وارد حرمخانه جلالت گردیدند، فی الفور رفتار مشارالیه را به خاکپای همایونی معروض داشتند. اعلی حضرت پادشاه ایران در آن وقت، به احضار کاستیکلرخان حکم فرمودند و پس از شرفیابی مشارالیه، شاه فرمودند که همان طوری که از عقب سر به اهل حرم تعظیم نمودی حالا هم به همان نوع در حضور شاه، تعظیمات لازمه را معمول دار. کاستیکلرخان همان طریق در حضور شاه تعظیم نموده و مطبوع افتاد. پس از آن اعلی حضرت اقدس همایون شهریاری قدری تعریف و توصیف از مشارالیه فرموده و در ضمن فرمودند که کاستیکلرخان مرد شکسته نفس تربیت شده و محجوبی است. خلاصه، هر یک از افراد مسلمانان بیشتر از چهار زن عقدی نمی تواند نگاه دارد. بزرگترین و نجیب ترین نسوان اعلی حضرت شاه نواب علیه عالیه شکوه السلطنه است

که مشارالیه‌ها، هم دختر عموی اعلیٰ حضرت شاه و هم نواده مرحوم مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه محسوب می‌شود؛ (اولاد مرحوم فتحعلی شاه پس از فوت او اناثاً و ذکوراً به صد و ده نفر می‌رسید). این شاهزاده خانم والده ماجده نواب اشرف والا ولیعهد ایران است و یکی دیگر از نسوان آن شهریار عالیمقدار که او هم رشته انتسابش به خانواده سلطنت منتهی می‌شود، دختر یکی از پسران مرحوم فتحعلی شاه می‌باشد. سیمین زوجه اعلیٰ حضرت شاه که سوگلی و محبوب‌ترین عاکفان حرم عدالت است، انیس الدوله است. مشارالیه‌ها قریب ده سال است که در جرگه نسوان عقدی اعلیٰ حضرت شاه برآمده است. در اوّلین مسافرت اعلیٰ حضرت شاه به اروپا این خانم محترم تا به مسکو همراهی نمودند. ولی چون تمام طبقات روس مایل شدند که به هر وسیله‌ای هست او را ببینند، لهذا شاه مشارالیه‌ها از همان نقطه مراجعت دادند.

انیس الدوله در حرمخانه جلالت اقتدار و تسلط زیاد دارند و هرگز دیده نشده است که محض جلب منفعت از مشارالیه‌ها خلاف انسانیت حرکتی واقع شود. خانواده و منتسبین این خانم محترم روز به روز رو به ترقی می‌گذارند چنان چه، سه نفر از اقوام مشارالیه این اوقات در دربار اعلیٰ حضرت شهریار به مناصب و درجات عالیّه مفتخر گردیده‌اند و این چنین مشهور است که ایشان به خلاف خود حضرت انیس الدوله قدری از صفات ذمیمه را متّصف می‌باشند. غرض آن که سلسله تمام خانواده مذکوره به شخص آسیابانی منتهی می‌شود که در نزدیک وُلکان [به معنی آتشفشان] خاموش شده دماوند که الحال به واسطه برف دایمی مفروش می‌باشد، زندگانی می‌نموده است.

پیرترین نسوان حرمخانه جلالت والده ماجده نواب اشرف والا ظلّ السّلطان است که او بزرگترین پسران شاه محسوب می‌شود. این خانم محترمه کمال اهتمام و مساعی را در حفظ و صیانت شئون پسر خود مبذول می‌دارد و نسب خود مشارالیه‌ها گویا منتهی به طایفه اتراک باشد. برادر مشارالیه‌ها که الحال به منصب امیر آخوری نواب اشرف والا ظلّ السّلطان مفتخر است از قرار معلوم، قدری خشن و سختگو و

بخش دوم: متون / ۲۱۷

بی تربیت است. و یکی دیگر از نسوان حرمخانه جلالت مادر نواب مستطاب نایب السلطنه است که محبوب شاه می باشد و خود نایب السلطنه بر پدر بزرگوار خود نهایت شباهت را دارد. سلسله اسلاف این خانم به خانواده سلطنت منتهی نمی شود، بلکه مشارالیهها دختر یک نفر از معمارباشیان قدیم بوده است. در سوابق ایام ریاست تمام نسوان حرمخانه جلالت با مهد علیا طاب تراها والدة ماجده اعلی حضرت پادشاه بود. مشارالیهها در این کار کمال اقتدار و تسلط را داشت و اغلب امور مهمه حرمخانه را هم ایشان به انجام می رسانند. دشمنان نواب علیه عالیّه مهد علیا بسیار بود و می توان گفت که ایشان درین عداوت خود محق بوده اند.

فصل سیم

**در بیان اوصاف نواب اشرف و الا ظلّ السلطان که شخص بسیار توانایی
است در ایران و نیز درین فصل از القاب و اخلاق و عادات و عمارت
شاهزاده معظم و مورد غضب موقتی بودن ایشان گفتگو می‌شود.**

این لقب جلیل ظلّ السلطان که از جانب اعلیٰ حضرت شاه به نواب اشرف والا داده شده است، بسیار مناسب است؛ چه، شاهزاده معظم کمال شباهت را به والد مکرّم خود اعلیٰ حضرت شاهنشاه دارند و این شباهت فیما بین اعلیٰ حضرت شاه و نواب والا اسباب میل و ازدیاد مرحمت شهریاری نسبت به ایشان شده است. سابق‌الایام این شاهزاده والا تبار ملقب به لقب یمین‌الدوله بودند؛ ولی پس از چندی نظر به ازدیاد مرحمت ملوکانه و ازدیاد و التفات شهریاری ایشان به لقب جلیل ظلّ السلطانی نایل شدند.

این قسم القاب از قبیل عمادالدوله و عین‌الملک و غیره در ایام سابقه نیز به واسطه سلاطین قدیمه ایران محض اظهار التفات به رجال و سایر وزرا مرحمت می‌شد و معلوم است که اغلب این القاب موروثی نخواهد بود.

اعلیٰ حضرت پادشاه نواب اشرف والا ظلّ السلطان را بسیار دوست می‌دارند. گویند که پادشاه یک روزی والده مکرّمه این شاهزاده را در کنار جوی آبی دیدند که نشسته و لباس می‌شست و چون مشارالیها بسیار زن نیک خلقت و خوشرویی بود، لهذا آن شهریار او را به حرم‌خانه جلالت احضار نموده و به ازدواج همایونی سرفراز فرمودند و از این قرار مستفاد می‌شود که نژاد خانم مشارالیها آن قدرها معروف نیست و طریقه گفتار و رفتار ناشایسته خان دایی برادر ایشان که الحال به ریاست امیرآخوری نواب والا ظلّ السلطان مفتخر است، شاهد این مقال است که نواب اشرف والا از طرف مادر به خانواده بزرگ انتساب ندارد. و اگر هر آینه نژاد این شاهزاده معظم از طرف مادر هم به خانواده سلطنتی منتهی می‌شد، بدیهی است که اعلیٰ حضرت شاه ایشان را به لقب جلیل ولایت عهد ایران مفتخر می‌فرمودند؛ چه، در ایران یکی از شرایط لازمه ولایت عهد تسلسل نژاد شخص ولیعهد است به

خانواده سلطنت، چه از طرف مادر و چه از طرف پدر. ولیکن اعلی حضرت پادشاه ایران مایلند که ولایت عهد ایران را به پسر محبوب خود، یعنی نواب ظل السلطان مرحمت فرمایند، ولی این مطلب منوط به این است که آیا این شاهزاده معظم لیاقت جلوس تخت سلطنت را خواهند داشت. به تمام رعایای دولت علیّه ایران ظاهر است که پسر بزرگ اعلی حضرت شاه که نژاد آن از طرف مادر هم به خانواده سلطنت منتهی می شود، شخص کم عقلی است؛ بنابراین معلوم است که اعلی حضرت شاه پس از چندی نواب اشرف والا ظل السلطان را اعلان به ولایت عهد خود خواهد کرد. خود ظل السلطان از خیال خود که عبارت از ولیعهدی دولت علیّه باشد، بارها گفتگو کرده اند و یقین است که شاه قصد ایشان را صحیح خواهند خواند.

خلاصه، آرزو می کنم که کاش مرا یک کلاه غیر مرئی می بود و من آن را بر سر گذاشته، از میان دسته مردمان ولگرد و فقیری که در درب عمارت نواب اشرف والا ظل السلطان ازدحام نموده اند، عبور نموده و نیز از قراولان لباس پاره ای که در دالان عمارت غیر وسیع نواب والا ایستاده اند، بگذرم؛ در آن وقت خود را در باغ بسیار وسیعی خواهم دید که دارای جاده های بسیار و تمامی زمین آنجا به واسطه آجرهای سفید مرغوب فرش شده اند. گلها و اشجار این باغ را بسیار به قاعده زینت داده اند و تمامت باغچه های خوش منظر آن جا به واسطه طارم های منقول محصور شده. در جاده های این باغ اغلب عملجات خلوت شاهزاده و تجار و مدعی و مدعی علیه با سایر خدام ازدحام و تردد دارند. در بعضی نقاط این باغ صداهای های هوی غیر طبیعی مردم مسموم می شود و در یکی از زوایای این باغ یهودان بدبخت که به معارضه و یا تظلم آمده اند، اذیت کرده می شوند. کلیتاً در ایران، ملت یهود را بسیار اذیت و آزار می کنند و هر یک از اطفال ایرانی تکلیف شرعی خود را چنین می داند که یا این بیچارگان را سنگ زند و یا آن که فحاشی و بدگویی نماید؛ ولیکن در اصفهان ملت یهود معتقد و امیدوار بر آنند که در حق آنان به عدالت رفتار شده و می شود. خود حضرت ظل السلطان شخص دانایی بوده و مردمان قوی و ظالم را کيفر

داده و در خاک مذلت نشانده است.

و در زاویه دیگر این باغ برخی از دزدان و قاطعان طریق دیده می‌شوند که مقید و ملبّس به پیراهن سیاه دهقانی و کلاه‌های مخروطی شکل بلند از نم‌دارچینی رنگ در سر دارند.

در نزد این دو نفر مّتهم به تهمت قتل و غارت دو جوان دیگر نشسته بودند که ملبّس به لباس زمستانی بوده و در کمرشان خنجرهای منحنی شکل بود و چوب‌های نازک و بلندی در دست داشتند. این دو نفر با کمال مراقبت با دزدان مزبور تکلم می‌نمودند و یکی از آن دزدان در کمال استراحت قلیان می‌کشید و به هیچ وجه در خصوص باقی زندگانی خود که به زودی انجام پذیرد تصوّر و خیال نمی‌نمود. به فاصله چند قدم دو سه نفر دیگر نیز چوبهای بلند را دسته می‌کردند و شاخه‌های کوچک آن را شکسته و آنها را راست و مستقیم می‌نمودند و این چوب‌ها که به جهت تنبیه مقصرین بیچاره تهیه می‌شود، در وقت تنبیه به واسطه میرغضبان مخصوص استعمال می‌کردند. هیچ یک از مردمان حاضر در باغ توجه و اعتنا به میرغضبان نمی‌نمایند.

در زاویه سیم باغ جمعیت کثیری ازدحام نموده بود و در نزدیک پنجره اطاق یکی از منتسبان اعلی حضرت شاه که ملبّس به لباس ماهوت مشکی مرغوب بود، نشسته، مشغول تحریرات و برخی از مسائل را توضیح می‌نمود.

الغرض، ما از نزدیکی اشخاصی که در باغ بودند، عبور کرده خود را به نزد قاپوچی ریش بلند حضرت ظل السّلطان که چماق نقره هم در دست داشت، رسانیدیم و از آن هم عبور نموده پرده کلفت تالار را که بر روی آن شکل سرباز ایرانی منقوش شده بود و سلام نظامی می‌داد، بلند کرده و داخل خلوت آن شاهزاده معظم شدیم و از آنجا داخل دالان تاریکی شدیم که در مقابل آن درب بسیار خوبی ساخته شده است. در کفش کن این در، چند جفت کفش کنده شده بود و از روی شماره این کفش‌ها ما می‌توانستیم تعداد مردمان حاضر در اطاق را معلوم کنیم و از آن اشخاص می‌باید حضرت ظل السّلطان را استثنا کرد؛ زیرا که او هم مانند

اعلی حضرت پدر بزرگوار خود، در هیچ مکانی به استثنای دخول در مسجد کفش‌های خود را از پای در نمی‌آورد. خلاصه، این اطاق قدری تاریک بود. حضرت ظل‌السلطان در یکی از زوایای این اطاق بر روی مسندی نشسته و چون قدری نقاقت داشتند، لهذا حکیم‌باشی ایشان نبض او را می‌گرفت و والی ولایت یزد زانوی او را می‌مالید و حکمران ولایت دیگر زانوی دیگر ایشان را می‌مالید و در همان وقت خاصه تراش شاهزاده معظم پشت گردن او را برای تراشیدن مالش می‌داد و میرزا رضا که یکی از نوکران و معتمدین آن حضرت است، به خواندن اشعار مشغول بود و هر وقت میرزا رضا در خواندن اشعار مسامحه می‌کرد، فی‌الغور حضرت ظل‌السلطان از روی غضب بر او نظری کرده، می‌فرمود: ای پسر پدر سوخته! بخوان.

از جمله پلتیک‌های آن شاهزاده یکی آن است که همیشه اوقات بسیار مایلند که مردمان پست‌نژاد درب عمارت و خلوت او را احاطه بنمایند و بارها خود ظل‌السلطان می‌فرمایند که کی غیر از من به آنها مرحمت فرماید. من خانواده ایشان هستم. من امید آنها هستم و همه چیز آنها من هستم.

خلاصه، مکرر در این هنگام ایشان می‌فرمودند: بمالید، بمالید؛ و پس از قدری مالش با صدای حزین فرمودند: خوبست. پس از آن فرمودند: میرزا رضا، میرزا رضاخان! آن خرقة بطانه خز مرا به خاصه تراش بدهید. در این وقت خاصه تراش که مورد التفات و مرحمت نواب والا گردید، در کمال خوشحالی تبسم کرد و میرزا رضاخان خلعت را به او تسلیم نمود. خاصه تراش که در این وقت خلعتی به قیمت نود اشرفی دریافت نمود، ایستاده و خواست که به نواب والا تشکر بگوید؛ ولی حضرت ظل‌السلطان تشکرات او را قطع کرده، فرمودند: بمال، متقلب! در این وقت یکی از مقربین نواب والا قدری نزدیک آمده، تعظیم کرده و بعد در حضور ایشان کلمات ذیل را با کمال آهستگی و ملایمت معروض داشت: قربانت شوم، جناب امام جمعه مایل اند که به خدمت نواب والا مشرف شوند. نواب ظل‌السلطان فرمودند: عرض کنید: بسم‌الله! پس از آن خود شاهزاده از جای خویش برخاسته و شروع به

تغییر لباس فرمودند و ما الحال شرح جوانی و هیکل او را ذکر کرده و پس از آن از تغییر لباس مشارالیه گفتگو می‌کنیم.

نواب ظل السلطان جوانی است به سن سی و سه ساله و استخوان بندی مشارالیه مانند پهلوانان بسیار رشید و شانه‌های ایشان بسیار وسیع و قد او قدری کوتاه و دست و پاهای او قدری کوتاه و موهای او مجعد و سیل مشارالیه بسیار قشنگ و صورتشان بسیار مقبول و صدای او مانند صدای شاه است. در این وقت میرزا رضا کلاه جدید الاختراع (مد جدید) نواب والا را که از ماهوت نازک دوخته شده بود، به حضور آورده و تسلیم نمود.

نواب ظل السلطان که خود را مقنن اختراعات ایرانی می‌خواند، در این حال با کمال عجله تکمه‌های ارخالق خود را انداخته و قبای ابریشمی آبی رنگ را بر روی ارخالق پوشیدند و پیراهنی هم که آن شاهزاده معظم پوشیده بودند، از منسوجات اهالی انگلیس بود. خلاصه بر روی قبا کمر بند چرمی ساده بستند و جواهری در آن کمر نصب شده بود که بسیار بزرگ و گرانبها بود و از روی قبا یک سرداری شال کشمیری زرد رنگ که بطانۀ آن از پوست سمور بود، پوشیدند. اطراف شلوار مشکی حضرت معظم‌الیه که از کارهای لندن بود، به واسطۀ یراق مزین شده بود و در کمال خوبی بر قامت ایشان برازندگی داشت. خلاصه، شاهزاده معظم از خلوت خارج شده و در تالار تابستانی که موسوم به تالار پذیرایی رسمی است داخل گردیدند. این تالار بهترین تالارهاست و در وسط آن حوضی بزرگ ساخته شده است که از فواره آن همیشه آب در جریان و فوران بوده و عمق آن تقریباً سه ذراع می‌رسد. در این حوض چند ستون ساخته‌اند و تمامت ارتفاع این ستون‌ها تا چهار ذراع می‌شود و از دهان هر یک از این ستون‌ها (مجسمه‌ها) آب بسیار به حوض می‌ریزد و صدای ریزش آب از اطراف حوض با صدای فواره‌ها جلوه مخصوصی داشت. روشنایی این تالار از میان شیشه‌های پنجره‌ها و پرده‌ها داخل می‌شود. در میان این حوض تخت قشنگی با ارتفاع سه پا که از سنگ ساخته شده بود، تعبیه کرده بودند. اوقاتی که اصفهان پایتخت ایران بود، این محل مجلس پذیرایی سلاطین بوده است.

من حیث المجموع این تالار قدری سرد و طرز معماری او عجیب و غریب است و چون این تالار در مملکتی واقع است که همیشه اوقات امراض تب و لرز در آنجا موجود است، لهذا زندگانی در آن غیر مطبوع و اسباب مخاطرات می شود و خود حضرت ظلّ السلطان از این فقره آگاه هستند.

الغرض، از این تالار گذشته در اطاق دیگر داخل شدیم که دیوار و طاق آن مزین به طلا کاری بود و بسیار روشن می نمود. در این وقت حسب الامر نواب ظلّ السلطان پنجره ها را بلند کردند و در عقب سرما حیاطی دیده شد که در وسط آن نیز حوضی واقع و فواره آن به ارتفاع چند پا بلند می شد. جناب امام جمعه در این هنگام داخل گردید و به اتفاق ظلّ السلطان بر روی مسندی که در یکی از زوایای تالار مفروش شده بود، جلوس فرمودند. در وقت جلوس حضرت ظلّ السلطان، فرآشباشی با دو نفر مقصّر و چند نفر مستحفظ داخل شدند. ظلّ السلطان رو به یکی از آن دو نفر کرده و با کمال تغیر فرمودند: پدر سگ تو هم از رعایای پادشاه مالیات می گیری؟ مقصّر مزبور به یک نوع غیر مفهوم عرض کرد: قربانت شوم، من تقصیری ندارم. پس از آن حضرت ظلّ السلطان رو به امام جمعه که عمّامه سیاهی بر سر داشت، کرده و تقصیرات آن مقصّر را در مقابل خود مقصّر بیان فرمودند. امام جمعه هم با کمال تصدیق سر خود حرکت داد و گفت: بلی، بلی، فی الحقیقه این شخص تقصیر دارد. بعد شاهزاده معظّم فرآشباشی را به حضور خواسته و به طور نجوی چیزی در گوش او فرمودند و بعد گفتند که این مقصّر را ببرید. پس از آن شاهزاده نگاهی به مقصّر دوم کرده فرمود: ای خرا! مرا شکر گوی که تو آزاد هستی. فرآشباشی هر دو مقصّرین را به باغ برده و آن ها را از غل و زنجیر رها کرد و یکی از آن ها را حسب الامر نواب والا رخصت انصراف داده و پس از چند دقیقه صدای مهیب توپ از مرگ مقصّر اوّل اطلاع داد. در این وقت جناب امام جمعه تشریف بردند و ظلّ السلطان خمیازه کشیده و می فرمود یک سگ کم شد؛ بروید آن چهار سگ دیگر را بیاورید. به موجب حکم آن شاهزاده فی الفور چهار سگ داخل حیاط نمودند و از این سگ ها قرمز رنگ و بسیار بزرگ بود و دوتای دیگر از سگ های مزبور

پوزه‌های بزرگ داشتند. حسب الامر شاهزاده سگ‌های مزبور را در حیاط با زنجیر رها کردند و آن‌ها مانند حیوانات وحشی در حیاط راه می‌رفتند. در این جا مذکور شد که در وقت نهار شاهزاده ظلّ السلطان آن‌ها را قند می‌خورانند. بر خلاف تمام ایرانیان، شاهزاده معظم به هیچ وجه صرف دخانیات نمی‌فرمایند و پس از صرف نهار مشارالیه شطرنج بازی می‌کنند و در حقیقت در این بازی ایشان ید طولا و مهارت تامی دارند؛ ولی آداب و اوضاع بزرگوارانه او را مانع است که از حریفان مقابل خود ببرد؛ و بعد از اتمام بازی سوار بر اسب شده و سیاحت می‌کنند و اغلب در وقت سواری بر اسب پیاده شده تیراندازی می‌کنند. نواب ظلّ السلطان مانند تیراندازان بسیار خوب صنعت خود را مجری می‌دارد؛ به این معنی که بطری و نارنج و تخم مرغ و پول سیاه را به کمال مهارت در هوا می‌زند.

روزهای جوانی و روزهای مطبوع و خوش‌گذرانی این شاهزاده شرقی به اتمام رسید. سابق بر این نواب ظلّ السلطان دختر وزیر اول ایران را که شخص متمولی بود، به زوجیت مفتخر ساخته بودند. (پدر این دختر را به واسطه حکم اعلی حضرت شاه خفه کردند)؛ ولی پنج سال قبل از این مشارالیه نیز مرحوم شد. جلال الدوله پسر نواب والا ظلّ السلطان حالا به موجب دستور العمل و دلالت پدر در کمال استقلال به حکمرانی ولایت شیراز اشتغال دارد و غیر از این پسر گویا حضرت ظلّ السلطان چند دختری هم دارند. شام این شاهزاده معظم در هشت ساعتی ظهر داده می‌شود و خود ایشان تنها بر سر سفره نشسته، غذا می‌خورند و پس از آن وارد حرم‌خانه جلالت می‌شوند و از این به بعد ما با آن کلاه غیر مرئی هم به وجهی نتوانیم از احوالات نواب ظلّ السلطان اطلاع حاصل نماییم.

خلاصه، نواب اشرف والا که الحال به حکمرانی چندین شهر از بلاد عظیمه ایران اشتغال دارند، در احکام خود بسیار سخت هستند؛ ولی در ضمن عادل و از حيله که بهترین اسباب دوام حکمرانی در ایران است دقیقه فرو گذار نمی‌فرمایند. و باید گفت که این شاهزاده بسیار دوراندیش و نجیب است و اعمال حسنه او از خصایل غیر لائقه او زیاده‌تر است در فصل بهار سال هزار و هشتصد و هشتاد و شش چند

اتفاق ناگوار از جهت شخص ظلّ السلطان روی داد. اولاً در ماه ژانویه سال مذکور عمارت طهرانی ایشان که سی و شش هزار تومان ارزش داشت به تمامه آتش گرفت. در ایران کمپانی بیمه و سکدریه دایر نیست و اگر هر آینه این چنین کمپانی منعقد می شد، یقین است که هر یک از ایرانیان به امید این که زیادتیر پول حاصل کنند، عمارت خود را می سوزانیدند.

ثانیاً حضرت ظلّ السلطان مبلغ خطیری تقدیم حضور همایونی نمودند، به امید این که به منصب وزارت جنگ نایل و مفتخر گردند؛ ولی نواب والا نایب السلطنه چون از این مطلب مطلع گردید، فی الفور خود را به اقدام اعلی حضرت شاه انداخته، معروض داشت که هرگاه برادر بزرگ من ظلّ السلطان به این منصب منصوب شود، من خود را خواهم کشت. اعلی حضرت شاه از این مطلب متوحش گردیده و به ظلّ السلطان فرمودند که به زودی خود را به مقر حکمرانی خود برسان؛ ولی ظلّ السلطان خود را ناخوش خواند. به امید همان مقصود در طهران قدری توقّف نمود و چون دید که اعلی حضرت شاه او را به این منصب جلیل مفتخر نخواهد کرد، لهذا صرف نظر از تنخواه تقدیمی خود نموده روانه مقر حکمرانی خود گردید. این فقره حضرت ظلّ السلطان را بسیار متغیر می گرداند که در زمان توقّف خود در طهران به برادر کوچکتر از خود یعنی ولیعهد احترام نماید؛ چنان چه در وقتی که حضرت ولیعهد از تبریز عازم طهران شدند به موجب حکم اعلی حضرت شهریاری ظلّ السلطان مجبور گردید که ایشان را استقبال بنماید و در حق نواب ولیعهد احترامات شایسته به جای آورد. پس از ورود ولیعهد به طهران ظلّ السلطان ابراز مراسم احترام نموده عمارت تازه ساز خود را تقدیم ایشان نمودند. ولی حضرت ولیعهد هدیه ایشان را قبول فرموده و در ضمن آن عمارت را به برادرزاده خود یعنی پسر ظلّ السلطان مرحمت فرمودند؛ اگر چه عفت الدوله مادر ظلّ السلطان خیلی سعی نمود که به پسر خود کمکی نموده باشد، ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند.

فصل چهارم

در بیان حالات «سر رونالد تامسن»، وزیر مختار ملکه انگلستان مقیم دربار ایران و سایر احوال و پلتیک آن و نیز در این فصل از وضع خارجی و داخلی سفارت خانه انگلیس و خیابان سُفرا گفتگو می‌شود.

در طهران فقط یک خیابان ساخته شده است که قدری شباهت به کوچه‌های اروپا دارد و آن کوچه وسیع بوده و در دو طرفش پیاده رو ساخته شده است و قسمت سفالی آن کوچه به یک نوع سنگ فرش مفروش است.

خیابان مزبور بهترین تمام کوچه‌های ایران و موسوم به خیابان سفرا گردیده است سابقاً تمام آن کوچه در اوقات شب به واسطه شمعهای گچی که در فانوس‌های حلبی می‌گذارند روشن می‌شد و این نه از برای آن است که در طهران کارخانه گاز دایر نیست بلکه در طهران کارخانه گاز هم دایر است و حتی تمام عمارت سلطنتی به واسطه چراغ الکترسیته روشن می‌شود و در این اوقات هم تمام کوچه سفرا به واسطه چراغ گاز روشن می‌شود. ولی در سابق ایام هر روز در وقت غروب آفتاب شمعهای مزبور به واسطه یک طفلی روشن می‌شد که او اول بر بالای یک سه پایه چوبی رفته و یک یک چراغ‌ها را روشن می‌کرد.

خلاصه، تقریباً تمام سفارتخانه‌های خارجه در این کوچه واقع شده است و در انتهای این کوچه در طرف یسار سفارتخانه انگلیس واقع شده است. در آخر خیابان مزبور منظره بسیار عجیبی دیده می‌شود به این معنی که هرگاه شخصی در نزدیک سفارتخانه انگلیس ایستاده و نگاه کند آن وقت می‌بیند که اواخر این کوچه به طور فراز منتهی بیشه‌های سبز و کوه‌های سیاهی می‌گردد که اغلب قله آن‌ها حتی در قلب الاسد تابستان به واسطه برف مستور شده است و بهترین منظری که در این حال دیده می‌شود منظر جبال دماوند و ولکان (کوه آتش فشان) خاموش آنجاست که به واسطه برف دائمی مستور و در وقت غروب آفتاب جلوه مخصوصی را در انظار حاصل می‌نماید.

درب باغ سفارتخانه انگلیس به وضع بسیار قشنگ ساخته شده و قراولان ایرانی که در آنجا محض حراست به طور مربع نشسته بودند در وقت دخول ما بر پا خاسته و مانند ژاندارم‌های انگلیس از ما احترام نمودند (سلام دادند).

نمونه نباتات به قدری در ایران قوت دارد که درختان باغ سفارت که الحال قریب پانزده سال است کاشته شده مانند بیشه و جنگل بسیار بزرگی به عمل آمده است و هرگاه شخصی می‌خواست که در خارج ایران اقسام این نباتات را به این نوع ترتیب بدهد یقین است که آب بسیار و مخارج گزاف لازم داشت.

در طرف راست عمارت اطاقهای کوچک متعدد ساخته شده است که در تمامی آنها منشیان سفارت و دکتر آنجا که موسوم به «سر یوسف دیکسن» است منزل دارند. وضع معماری محقر این خانه‌های کوچک که به طرز ساختمان بریتانیای کبیر ساخته شده است، انسان را به یاد وطن، یعنی مملکت انگلیس می‌اندازد. منزل سفیر ما که بهترین تمام عمارات معتبره طهران است، در طرف یسار باغ سفارت ساخته شده است و دلیل برتری آن بر سایر عمارات ایرانی آن است که تمام عمارات طهران مثل این است که بر روی یخ و بدون استحکام ساخته شده، ولی برعکس بنای عمارت سفارت انگلیس در کمال استحکام برداشته شده و بنیان آن بسیار معتبر است. گچبری و نصب مرمرهای خوش رنگ درین سفارت به هیچ وجه به کار برده نشده و تمامت ساختمان آن یا از آجر و یا از سنگ است و محض این که خنکی و لطافت هوا در اطاقها جریان نماید در زیر بام منزل سفیر که از آهن است شیروانی بسیار ممتازی بنا نهاده شده است و در بالای بام منزل مخصوص سفیر ساعت بزرگی نصب کرده است که شمّاطه و صدای زنگ آن اوقات شبانه روز را بر مردم اعلام می‌کند و نظیر این ساعت در ایران موجود نیست زیرا که تعیین وقت در ایران چندان اهمیت اعظم ندارد.

خلاصه، محیط منازل سفیر ما مرگب از یک مربعی است که در سه ربع آن منازل سفیر انگلیس واقع و درب دخول در آن عمارت در وسط این ساختمان‌ها واقع شده است و در وسط آن باغچه بسیار خوبی ترتیب داده‌اند که در آن باغچه انواع ریاحین

و گُل‌ها تربیت داده شده است. عمارت قدیمی سفارتخانه ما مانند یکی از خانه‌های دهاتی مربع‌الشکلی بود که انسان را مبتلا به مرض گوناتیزم می‌نمود؛ (گوناتیزم، عبارت از یک نوع خوابی است که هر کس به آن مبتلا گردید، در خواب از جای خود برخاسته و بر روی دیوارهای بسیار باریک در کمال سرعت راه می‌رود و اغلب اتفاق افتاده است که در همان وقت غذایی از برای خود فراهم آورده، می‌خورد، بدون این که از خواب بیدار شود).

خلاصه، مرحوم «مارژپرسن» چون ساختمان سفارت قدیم دولت بهیبه ما را به طریق مذکور دید، لهذا مساعی خود را مصروف بر این داشت که طرح جدیدی ترسیم و از روی آن عمارت بسیار خوبی از جهت اقامت سفیر برپا دارد؛ بنابر آن مشارالیه طرح جدید حالیه سفارت را ترسیم نمود و از روی آن دستورالعمل ساختمان سفارت حالیه را داد. اکنون به نوعی ساخته شده است که در زمستان گرم و در تابستان سرد و خنک است.

الغرض، مشارالیه آن چه باید و شاید در این کار زحمت کشید و حالا وزیر مختار انگلیس مانند یک شاهزاده در آن اقامت می‌نماید. در مرکز عمارت جدید حالیه چندین اطاق پذیرایی ساخته شده است که بهترین تمام اطاق‌های واقعه در طهران است و تمام مُبل و اسباب و مخلفات و حتی قالی‌ها و آینه‌های معتبر اطاق‌های مزبور از انگلستان به این جا حمل و نقل شده است. یقیناً که مخارج آن‌ها مبلغ کثیری تمام شده است.

از اطاق‌های پذیرایی مزبور یک درب به سوی برج مرتفع آنجا که بهتر آن است آن را عمارت مشرف نمایم باز می‌شود و آن عمارت اگر چه چندان مطبوع نیست ولی در عوض زینت‌هایی که در آن مرتب شده است، بسیار مرجح و انسان در آنجا می‌تواند که منظر عجیب طهران و کوه‌های مجاور مرتفعه را تماشا بنماید. این اوقات نصف اطاق‌های مذکور را خود سررونالد تامسن در دست دارند و نصف دیگر را برای اقامت منشیان و دفترخانه معین نموده‌اند. در عقب اطاق‌های پذیرایی باغ باشکوهی امتداد دارد که در بعضی از نقاط آن حوض‌هایی از سنگ ساخته شده

است که سطح آن حوض‌ها تقریباً یک پا از سطح زمین بلندتر واقع است و آب آن حوض‌ها در وقتی که از کنار تخته سنگ‌ها جاری می‌شوند، یک صدای ریزش مطبوعی مسموع می‌دارند و معلوم است که در این حالت و با وصف وفور آب چه قدر هوای سفارت خنک و مطبوع خواهد گردید.

مجملاً علاوه بر آن که وزیر مختار انگلیس در چنین سفارتخانه‌ای که مانند بهشت ساخته شده است، منزل و مقام دارند، باز هم در قریه قلّهک که در دامنه جبال آنجا واقع و قریب یک فرسخ از طهران مسافت دارد، منزل ییلاقی بسیار خوبی دارند؛ به این معنی که منزل ییلاقی سررونالد تامسن در قریه قلّهک عبارت از خانه بسیار کوچکی است که آن را ژنرال ماژر مأمور خدمات هندوستان ساخته‌اند و در قرب آن خانه یک خانه و دستگاه عمارت بزرگی از جهت مهمان‌خانه و سفره‌خانه ساخته شده است. تمام عمارت ییلاقی و سفره‌خانه و مهمان‌خانه وزیر مختار انگلیس در وسط یک باغ بسیار وسیع واقع است که در بعضی از نقاط آن باغ، خانه‌های بسیار کوچک منشیان و سرا پرده ایشان یا مهمان‌خانه ایشان به مرور زمان ساخته شده است. در قریه مزبور اشتها دارد که آن جا در زیر اداره و حکم وزیر مختار بریتانیای کبیر واقع است و یکی دیگر از حقوقی که متعلق به سلاطین بوده و سررونالد تامسن دارای آن امتیاز است، این است که مشارالیه مآذون است که طاوس نگاه دارد و چه در ایران به استثنای اعلی حضرت شاه و خانواده سلطنت هیچ کس مآذون نیست که طاوس داشته باشد.

سررونالد تامسن در هیچ مملکتی غیر از ایران خدمت ننموده است و او آخرین دیپلوماتیست در ایران که می‌خواهند در لندن او را به منصب وزارت سرافراز فرمایند و دلیل انتخاب مشارالیه این است که در وزارت امور خارجه بریتانیا اعتقاد اولیای امور بر آن است که وزیر مختار مقیم در طهران هر چند با پلتیک ایران آشنا و هر قدر از روابط ایران زمین مطلع باشد باز هم مشارالیه نمی‌تواند خود را از سوء نتیجه افکار ایران متخلص و آزاد سازد. بدیهی است که در مملکتی مانند ایران هرگاه وزیر مختار مقیم آنجا مانند سررونالد تامسن دارای صفات حمیده و از حقایق

اشیای مخبر باشد، یقین است که او بهتر از یک سفیر بازیچه‌ای خواهد بود که از احوالات مشرق زمین مطلع نباشد؛ زیرا که هر چند آن وزیر مختار را در وزارت امور خارجه بریتانیا مطلع و از حقایق اشیای مخبر و از روابط ایران مستحضر بسازند، باز هم او در دست‌های دانایان ایران و یا نایبان سفارت انگلیس مانند همان بازیچه‌ای خواهد بود که با او بازی می‌کنند و این مطلب را نباید فراموش نمود که وزیر مختار دولت بریتانیا مقیم دربار طهران همیشه با یکی از ایرانیان نیم تربیت شده محیل کار دارد و در صورتی که به هیچ وجه نتیجه افکار و افعال آن شخص به وزیر مختار مشارالیه مکشوف نمی‌شود، ولی هرگاه وزیر مختار موصوف مثل سر رونالد تامسن تدابیر غیرت دایمی قدیمی خود را محفوظ بدارد و از کثرت توقف در مشرق زمین از قوای عقلانی‌اش کاسته نشود، بدیهی است که او هم از طریقه کردار و نتیجه افکار آن شخص نیم تربیت شده حیل‌ور مطلع و مستحضر خواهد گردید.

سر رونالد تامسن در تحت مواظبت و دلالت سشلی و سر موری و سر راولنسن و ماژر آلیسون برادر متوفای خود تامسن تربیت یافته است. مشارالیه مانند ایرانیان دانا در کمال فصاحت به زبان فارسی حرف می‌زند و نیز از تمام کتب ادبیه و علمیه ایران اطلاع کاملی حاصل نموده و با تمام وزرا و اعیان طهران دوستی و مودت حاصل نموده‌اند و می‌توان به طور یقین معتقد شد که احدی نیست که با مشارالیه عداوت داشته باشد و علاوه بر آن اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری سررونالد تامسن را بسیار دوست می‌دارند و او را مشیر و دوست خود می‌خوانند و در سفر دویم مسافرت آن اعلی حضرت به اروپا مشارالیه در جزو ملتزمین رکاب اعلی حضرت اقدس همایونی بوده است. نظر به این ملاحظات می‌توان گفت که این چنین وزیر مختار عامل و تجربه کاری که دارای تمام صفات وزیر مختاری بوده باشد از جهت دولت بریتانیا انفع و اولی از مأمور دیگر خواهد بود که او را مأمور به ایران بنمایند؛ چه آن شخص اولاً از اخلاق ملت ایران غیر مستحضر و به هیچ وجه از لسان و پلتیک آنجا باخبر نخواهد بود و علاوه بر آن هرگاه مشارالیه قدری هم عداوت با اهالی ایران زمین داشته باشد، وقتی که مأمور به وزارت مختاری ایران می‌شود مانند

شخصی خواهد بود که او را اخراج بلد کرده باشند و در آن وقت تمام هم و غم مشارالیه مصروف بر آن می‌شود که حتی المقدور یا مستمری او را مضاعف و یا آن که از طهران او را خواسته و به پایتخت دیگری مأمور بنمایند.

خلاصه، سر رونالد طامسن یک شخص با تحمل در زحمات بوده که هرگز از زحمات شکایت نداشته و حتی الامکان مساعی خود را مصروف داشته است که زحمات او غیر مرئی و پنهان بماند. الحال قریب سی و هفت سال است که مشارالیه در ایران متوقف و یکی از عادات ایرانیان که به مشارالیه سرایت کرده است همان زود برخاستن از خواب سحر است. در اوقات صبح و بعد از ظهر که تمام اروپاییان به خواب می‌روند، او در عقب میز نشسته و به نوشتجات مشغول می‌شود. سر رونالد طامسن بر خلاف تمام وزراء مختار مقیم دربار طهران همیشه در سر خدمت و شغل مرجوعه به خود حاضر، بدیهی است که تسلط مشارالیه بدین جهت هرگز در دربار ایران ضعیف و نقصان نخواهد پذیرفت و از طرف دیگر باید در نظر داشت که این اوقات تقدیم فواید خیالات علیا حضرت ملکه انگلستان به اعلی حضرت شاهنشاه ایران بسیار کار مشکلی است. در ایران می‌توان هر یک از ایرانیان را گرفته از اعلی حضرت شاه تا ادناترین مأمورین و رعایا رشوه داد و سابق الایام عقاید ایرانیان بر این بوده است که وزرای مختار ما مقیم دربار ایران به واسطه ادای رشوه کارهای بسیار عمده را از پیش برده و به مقاصد خود نایل می‌شدند. ولی این اوقات وزرای مشارالیه خود را از دادن رشوه و تعارف معاف داشته‌اند.

از ایران تا به انگلستان بسیار دور است ولی اعلی حضرت امپراطور روس کمال قرب و نزدیکی را با ایران بی‌پشت و پناه دارد.

ما هرگز راضی نخواهیم گردید که شهر هرات را به دولت ایران تفویض داریم؛ ولی امید تصرف هرات همیشه اوقات در مقابل نظر اعلی حضرت شاهنشاه ایران در طیران است؛ چنان که گاهی نزدیک و گاهی دور می‌شود و آخر الامر مطلب معلوم است که تا ابد آن شهریار در این خیال باقی نخواهند بود، از یک طرف تهدید و تشدد نمایان روس، از یک طرف کمال مرحمت و محبت شخص اعلی حضرت شاه

نسبت به سررونالد تامسن و از طرف دیگر مداخل گراف که از طرف اداره تلگراف به آن شهریار تقدیم می‌شود، اسباب این شده است که ایران متحمل حضور سفیر ما در ایران شود. ضیافت و مهمان نوازی وزیر مختار ما مقیم دربار طهران بر تمام انگلیسهای متوقفه در طهران واضح و در روز تولد ملکه انگلستان تمام انگلیسها از رئیس تلگرافخانه انگلیس و سیاحان دائمی و تاجر خورده فروش با لباس مندرس هندوستانی به توسط مشارالیه دعوت کرده شده و در کمال خوشبختی و خوش وقتی ضیافت کرده می‌شوند. بدیهی است که این شخص تاجر هندوستانی خورده فروش نیز که ملبس به لباس منحوس و کلاه متنفر است، از رعایای بریتانیای کبیر است و فی الحقیقه این پذیرایی و این دعوت شایسته‌شان و موافق رعیت پرستی وزیر مختار مقیم طهران محسوب خواهد گردید.

سر رونالد تامسن عقیده‌ای را که سابقاً معتقد علیه بود که یک شخص نمی‌تواند چند کار را از پیش ببرد منسوخ گردانید؛ چه، مشارالیه در زمان سفارت خود در طهران هم به امورات راجعه به سفارت می‌رسید و مکتوباً با فرمانفرمای هندوستان سؤال و جواب و هم به وزرای دول خارجه دولت بریتانیای کبیر کمک می‌نمود به این معنی که تمام مخبرات تلگرافی که از طرف سفارت طهران به لندن فرستاده می‌شود، اول دفعه باید به دست فرمانفرمای کلکته رسیده و پس از آن به لندن فرستاده شود. دولت انگلیس هر ساله مبلغ هفده هزار لیره انگلیسی برای مخارج سفیر خود مقیم دربار ایران بر فراز نموده است و بیشتر از دو ثلث این مبلغ از سرچشمه‌های هندوستان واصل مشارالیه می‌شود و بنابراین می‌توان گفت که وزیر مختار ملکه انگلیس مقیم دربار ایران مختار و شخص رسمی اداره هندوستان شمرده می‌شود و فی الحقیقه این غلط بزرگی است و امیدوار هستم که پس از این، این امر پیش‌بندی کرده شود.

تولد سررونالد تامسن در ستلند واقع و در سنه هزار و هشتصد و چهل و هشت مشارالیه به منصب درجه سیم آتاشه با مواجب و مقرری مفتخر و در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو به منصب درجه اول آتاشه سرافراز گردید در سنه هزار و

بخش دوم: متون / ۲۳۳

هشتصد و شصت و دو مشارالیه به منصب نیابت اول امورات شرقیه سربلند گردید و در همان سال دو ماه بیشتر طول نکشید که او به منصب شارژدافری منصوب و در سال هزار و هشتصد و شصت و سه به منصب نیابت سفارت مفتخر آمد.

در سنه هزار و هشتصد و شصت و شش مشارالیه در ارومیه در باب نصرانیان استنطاق لازمه به عمل آورد و پس از آن باز هم به همان شارژدافری منصوب بود تا اینکه در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و نه به منصب وزارت مختار و ایلچیگری مخصوص منصوب و مفتخر گردید و چندی قبل هم از طرف دولت بریتانیا نشان امتیازی به مشارالیه مرحمت شد و در سنه هزار و هشتصد و هشتاد مشارالیه صاحب نشان مملکت هندوستان گردید و علاوه بر آن سرروناuld تامسن از اجزاء انجمن جغرافیا محسوب و منصوب گردیده است. رفتار ملایم و باشکوه مشارالیه مانند دستکش مخملی است که بر دست آهنی پوشانده باشند. از سن سرروناuld تامسن شصت سال بیشتر نگذشته است و قامت مشارالیه قدری بلند و صورت ظاهر او خوش نما و صاحب صوت نازک و لطیفی می باشند و چون از سن مشارالیه شصت و پنج سال گذشته است. پس می باید گفت که الحال وقت آن است که سرروناuld تامسن مآثر عقلیه خود را بروز و در انظار جلوه بدهد و فی الحقیقه همین نوع است، زیرا که او هرگز شکایت از کار ندارد و عیبی که درین محل از جهت او بتوان وضع نمود همان صرف سیگارهای خوب است. مشارالیه هر روز صبح یعنی در ساعت شش پس از صرف یک استکان چای از جای خود برخاسته و در باغ تفرج می نماید و در اوقات ییلاق که مشارالیه در قلعهک توقف دارد باز هم صبح ها به همراهی چند نفر غلام سوار شده و در نواحی و اطراف گردش می کند. سفیر مزبور این غلامان را از جهت اظهارشان با خود بر نمی دارد، بلکه عادت بر این جاری شده است که غلامان مزبور با وزیر مختار مشارالیه سواری بنمایند.

غرض پس از قدری تفرج به منزل مراجعت کرده و به امورات راجعه به شخص خود رسیدگی می نمایند و در ساعت یازده صرف نهار کرده و دوباره به امورات مزبوره پرداخته و در ضمن هم به اشخاص رسمی و نجبا دید و بازدید و ملاقات

لازمه می‌نمایند. در طرف عصر مشارالیه یا بر اسب و یا بر کالسکه نشسته و تفرج ثانوی خود را هم به اتمام می‌رسانند و در ساعت هفت ظهر ایشان در سر شام رفته و شام می‌خورند و اگر هر آینه در نیمه شب کاری از جهت مشارالیه اتفاق بیفتد فوراً به همان کار رسیدگی می‌کنند و هرگز نخوت و تکبر ندارند که من در نیمه شب به فلان کار رسیدگی نموده‌ام؛ صفت مذمومه تکبر و غرور از شخص این وزیر مختار بسیار دور است عظم خدمات داخله سرروالد تامسن که در این مدت طولانی به ظهور پیوسته است کمال برتری را بر خدمات خارجه او دارد. مشارالیه در باب انعقاد اداره تلگراف دولت بریتانیای کبیر در ایران زحمات بی‌شمار دید و گفتگوهای بسیار نمود؛ واضح است که در ابتدای کار محض ترقی این عمل چه زحمات و چه صدماتی بر مشارالیه وارد آمد.

در وقتی سرروالد تامسن به منصب نیابت سفارت بریتانیای کبیر منصوب شد که می‌بایست تندروی گماشتگان مذهبی را در سرحدات معینه ایران مانع گردد و این مأموریت را مشارالیه در کمال خوبی به انجام رسانید و نیز خدمات متواتره او در اوقات جنگ افغانستان بر اغلب مردم معلوم و شایسته آن است که در این محل از ذکر آن قلم خود را نگاهداریم؛ چه، خدمات مزبوره و نتیجه آنها و لیاقت مشارالیه در انجام خدمات مزبوره منظور نظر دولت گردیده است و الحال مقصود اصلی وزیر مختار ما مقیم دربار ایران مصروف به این است که با کمال جوانمردی خیالات فاسده روس را که این اواخر به واسطه مسیو زنیفیف وزیر مختار روس کمال ترقی را در ایران حاصل نموده است، واضح و مبرهن گرداند و اخبارات لازم و اطلاعات شایسته و اسباب عدم پیشرفت آن خیالات را فعلاً و کتباً فراهم آورد.

فصل پنجم

در بیان تسلط محاکمات و جوشانیدن انسان و احوال پولیس و اقرار مردمان به اعمال شنیعه و تنبیه شدن آنها و سایر تنبیہات بسیار سخت و به دار کشیدن مقصرین است.

هرگاه یکی از حکام ایران به طور وراثت بر او منتقل شده است، در مقام صحبت به شما اظهار دارد که جد او را زنده زنده در آب جوش جوشانیده‌اند و احتمال کلی دارد که مرا هم به همین عقوبت مبتلا گردانند، در آن وقت شما چنین گمان خواهید کرد که جد مشارالیه مالک یک کارخانه قندریزی بوده و خود او هم الحال وارث کارخانه مزبور گردیده است؛ ولی هرگاه حاکم مشارالیه مجدداً آغاز سخن کرده و در بین اظهار دارد که جد او را به حکم قانون در آب جوشانیده‌اند و کمال مرحمتی که درین عمل به مشارالیه مبذول شد، این بود که او را یک مرتبه به آب جوش انداختند. در آن وقت معلوم است که شما اقوال مشارالیه را حمل به کذب خواهید کرد. ولی این چیز واضحی است که در ایران ازین قبیل اتفاقات بسیار روی داده و بدیهی است که من بعد هم اتفاق خواهد افتاد و چه جد حاکم بلده شیراز که یکی از بلاد معظمه و متموله فارس محسوب می‌شود به همین درد مبتلا و به واسطه آب جوش رخت از دار فانی به دار باقی کشید.

این اوقات محتمل است به شما اظهار دارند که الحال ازین قبیل تنبیہات به هیچ وجه داده نمی‌شود و شرایط زندگانی در ایران به کلی تبدیل یافته است و در قدیم الایام ملتجی به چنین تنبیہات می‌شدند ولی شما در جواب باید به مشارالیه اظهار دارید که هرگز شرایط زندگانی در ایران تبدیل نخواهد یافت و چیزی که ملاحظه می‌شود این است که به تنبیہات ایرانی به تدریج رو به تنزل و تخفیف می‌گذارد. از زمان قحطی اخیر در ایران قریب پانزده سال می‌گذرد؛ ولی در آن وقت نانوهای بلده اصفهان متفق الرأی گردیدند که گندم را با سایر حبوبات مخلوط کرده و از آنها ترتیب نان می‌دادند و به اهالی می‌فروختند. ساکنین بلده اصفهان چون نان را به این طریق دیدند، روز به روز اظهار شکایت می‌کردند و آخر الامر کار به

جایی رسید که حاکم مشارالیه نانوایان را خواسته و به کلمات ذیل ایشان را خطاب نمود:

ای رفقای من! هرگاه من بعد هم نان را مانند ایام گذشته بپزید، یقین است که من یکی از شما را در تنور انداخته و او را بریان خواهم کرد.

معلوم است که حاکم مشارالیه در وعده خود خلف نکرد، ولی با وجود آن نانوایان نان را به قیمت معینه فروختند و اغلب آنها از ترس حاکم مجبور گردیدند که در گوشه‌ای مخفی و پنهان شوند.

این اوقات تقریباً تمام احکام محاکمات ایرانی به توسط حکام بلاد آنجا داده می‌شود و حرص و رشوه‌گیری آنها در وقتی قدری روی به تخفیف می‌گذارد که فقها و سایر علما ملت ایران را بر ضد آنها تحریک نمایند.

علمای اعلام ایران می‌توانند که احکام در حق مردمان مست و اشخاص زانی و مرتد صادر نمایند و در بعضی اتفاقات ایشان تنبیه اشخاص مزبوره را تفویض حکام می‌نمایند. مقصرین و سایر مردمانی که مرتکب تقصیرات جزئی می‌شوند، به توسط داروغه همان شهر تنبیه می‌شوند و در قراء و سایر دهات کدخدایان آنجا مقصرین جزو را تنبیه می‌نمایند و اغلب تکلیف کدخدایان قرا و دهات برین بوده است که چون شخص سارقی را دستگیر و مأخوذ داشتند، فی الفور مجلسی ترتیب داده و در باب مشارالیه مشاورات لازمه به عمل آورند و نتیجه مشاورت ایشان بر این منتهی گردد که سارق مزبور را مجبور گردانند که اشیای مسروقه را مسترد و جریمه لازمه را تسلیم دارد و معلوم است که درین هنگام اگر شخص سارق اشیای مزبوره را مسترد و جریمه معینه را تسلیم داشت. آن وقت او را آزاد و از صدمات محبس و تنبیه مستخلص می‌سازند و در بعضی مواقع اتفاق افتاده است که شخص مقصری که نمی‌تواند بی‌گناهی خود را ثابت و یا رشوه معینه را تسلیم دارد، به قدری کتک می‌خورد که اقرار به تقصیر خود نماید و در صورتی که مقصر در یکی از قرا مرتکب تقصیرات شنیعه شود، آن وقت تنبیه مشارالیه به عهده کدخدای آن قریه نخواهد بود؛ بلکه کدخدا مسئول و مجبور است که مقصر را گرفته و به نزد حاکم

بلدی ارسال دارد که آن قریه از مضافات آن مملکت محسوب می‌شود. داروغه هر شهر و یا رییس پولیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می‌کنند و خود آنها بسیار سخت‌دل و قسی‌القلب هستند که به هیچ وجه التماس مقصرین را مقرون به اجابت نمی‌دارند و از خوشبختی آن که مشارالیه فقط همین قدر مأذون هستند که مردمان ارادل و مستان را تنبیه و سیاست بنمایند و از جهت تمام مقصرین یک تنبیه معین نموده‌اند و آن این است که مقصر بدبخت را چوب می‌زنند و غذا نمی‌دهند؛ ولی هرگاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت بوده باشد در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می‌کند، ایشان با او مانند مهمان رفتار می‌نمایند و همین که پول او تمام شد، آن وقت با او همان طور رفتار می‌کنند که با مقصرین شاه سلوک می‌نمایند.

در ایران به مقصر بسیار بد می‌گذرد و در اول کار هر چه پول و یا لباس داشته باشد، باید تسلیم داروغه نماید و پس از آن هم پاهایش را مغلول و گردنش را زنجیر کرده، در محبس بسیار تنگی که شبیه مسکن جانوران است، در نزد محبوسین حبس می‌شود؛ ولی هرگاه شخص مرتکب تقصیرات جزئی و گرفتار داروغه شود، چندان احکام محاکمه و استنطاقات لازمه در حقش معمول نمی‌شود، خلاصه داروغه بلد همین قدر که شخص مقصر را دستگیر و آنچه شاید و باید از او مأخوذ داشت و در کمال اطمینان مطلع گردید که حالا نباید مقصر مزبور چیزی داشته باشد، در آن وقت او را از زندان بیرون آورده و فرار می‌دهد؛ ولی اگر داروغه اطمینان کامل و صحیح داشته باشد که هنوز مقصر را از مال و منال رمقی باقی است، آن وقت با مقصر می‌گوید: رفیق اگر می‌خواهی که از قید و زنجیر مستخلص گردی، آن چه که داری بیاور با هم نصف بکنیم. در این موقع اگر شخص مقصر کم‌دل و قوای نفسانیه‌اش چندان قوی نباشد، معلوم است که آنچه که داروغه گفته است تسلیم و از قید مستخلص می‌شود؛ ولی اگر داروغه مزبور مرد قسی‌القلب و آنچه که از مقصر خواسته بود مأخوذ ننمود فی‌الفور او را به حاکم بلد تسلیم می‌دارد و معلوم است که حاکم آن بلد مقصر مزبور را یا مورد شکنجه و تنبیه و یا محبوس می‌دارد و هرگاه داروغه مزبور شخص متهم به سرقت را دستگیر بکند و آن متهم امتناع از ادای اشیاء

مسروقه داشته باشد و یا آن که او به هیچ وجه از اشیای مسروقه مطلع نباشد، آن وقت داروغه محض اقرار شخص سارق به انواع تنبیهات و شکنجه‌ها ملتجی می‌گردد؛ به این معنی که در اول امر انگشتهای آن دزد بدبخت را به واسطه آتش می‌سوزاند و پس از آن پاهای او را در قطعه چوبی که ایرانیان آن را کنده می‌خوانند، می‌گذارند و دست و پاهای او را اشکله می‌نمایند و گردنش را زنجیر و خودش را بر روی قطعه چوبی که دارای چند سیخ آهنی است می‌نشانند و آخر الامر کار به جایی منتهی می‌شود که آن سارق بدبخت را از گرسنگی به عالم نیستی واصل می‌نمایند. اثر شکنجه‌های مزبور اسباب آن می‌شود که شخص سارق اقرار به سرقت و تقصیر خود بنماید و فی الواقع همین است چه شخص سارق به محض آن که مزه یکی از آنها را چشید فی الفور اقرار به اعمال شنیعه خود می‌نماید و به پولیس و سایر عملجات می‌گوید که فلان اسباب را من سرقت نموده‌ام پس از آن که اسبابهای مردم به دست آمد آن وقت یا سارق مشارالیه را مستخلص و یا او را تسلیم حکام می‌دارند.

اغلب اوقات مقصرینی که مرتکب تقصیرات بسیار جزئی می‌شوند، داروغه شهر آنها را گرفته و به واسطه چوب تنبیه می‌نماید و به حسب ظاهر اگرچه ضربت این چوبها تأثیر مخصوص دارد و اسباب آن می‌شود که دیگر مقصرین مرتکب چنین تقصیرات و معاصی نشوند، ولی در باطن تنبیه نمودن به واسطه چوب اسباب آن می‌گردد که سایر مردم نیز مرتکب این قبیل معاصی نشوند.

خلاصه، داروغه شهر به قدری بی‌مروت است که حتی از عارض هم رشوه مأخوذ می‌دارد و اغلب اتفاق می‌افتد که عارض چون رفتار داروغه بی‌مروت را نسبت به محبوسین به درجه بسیار سخت ملاحظه می‌کند، فی الفور مبلغی پیشکش او می‌کند که او یکی از آن بدبخت‌ها را مستخلص سازد و همین رفتار ناگوار مشارالیه اسباب آن گردیده است که تقریباً هیچ یک از رعایای ایرانی در مقام نزاع و غیره به آنها رجوع نمی‌نمایند و از خوشبختی نوعی اتفاق افتاده است که داروغه مشارالیه به غیر از دزدان و غارتگران و قماربازان و مستان و زنان فاحشه به کس دیگری قادر نیست که تحکم و تنبیهات لازمه را مجری دارد.

در ایران با زنان فاحشه به نوع دیگری رفتار می‌نمایند و چون معلوم گردید که فلان زن مرتکب معاصی گردیده است، فی‌الفور او را گرفته و تسلیم داروغه یا امیران غضب می‌دهند و ندرتاً اتفاق می‌افتد که زن فاحشه (زانیه) را به طریق ذیل تنبیه نمایند و آن این است که یا او را زنده زنده در چاه و یا مسموم و یا به قدری چوب می‌زنند که هلاک می‌شود؛ و در این باب اخبار موثقی که خود من استماع نمودم، این بود که یک زن جوانی که گویا مرتکب معاصی می‌گردید، شغل خود را بر این قرار داده بود که شبها در منازل نجبا و اعیان به رسم دعوت رفته و در آنجا اشخاص مزبور را از رقص خود محظوظ می‌داشت. پس از مدتی که مشارالیها به این کار مشغول بود، ناگاه یک شخصی نواب علیّه عالیّه مهد علیا والدة ماجده اعلی حضرت قدر قدرت شهریار را از رفتار و اعمال شیعه آن زن مطلع ساخت؛ بنابر آن نواب مهد علیا - طاب ثراها - آن زن را خواسته و مورد استنطاق فرمود و جوابهایی که او از دخول به آن کار عرضه داشت ایشان نمود، عذری بود نامسموع و از آن جهت بنابر حکم ایشان آن زن بدبخت را در قالی پیچیده و به قدری لگد بر روی قالی زدند تا آن که او هم به عالم باقی رحلت نموده؛ و اگر زن مشارالیها صاحب جمال نیکو و معروف مردمان آن جا نبود، بدیهی بود که هیچ کس از هلاکت او مطلع و مستحضر نمی‌گردید.

اغلب اوقات در ایران مردمان را به واسطه چوب تنبیه می‌نمایند و هرگز در ایران زمین این تنبیه منسوخ نخواهد شد و در وقتی که یکی از ایرانیان را به واسطه چوب تنبیه می‌نمایند، سایر ایرانیان در گفتگو نمی‌گویند که فلان شخص را چوب زدند، بلکه در این باب اصطلاحی وضع نموده‌اند که فلان شخص چوب خورد؛ و هر وقتی که بخواهند یکی از مقصرین را با چوب تنبیه نمایند، ملتجی به آلات ذیل می‌شوند: آلات لازمه در این تنبیه عبارت از یک قطعه چوبی است که طول آن تا به هشت ذراع می‌رسد و وسط آن دو سوراخ مدور دارد که از میان آنها طنابی رد کرده و به آن قطعه چوب استوار نموده‌اند و در وقت تنبیه شخص مقصر را از پشت به زمین خوابانیده و پاهای او را در میان طناب مزبور می‌گذارند و آن قدر آن چوب را دور

او فشار می‌دهند که پاهای مقصر مزبور در کمال استحکام به آن قطعه چوب تماس می‌کنند و آن وقت عملجات این کار چند قطعه چوب‌های نازک دراز به دست می‌گیرند و به قدری بر کف پای او می‌زنند که آن چوب‌های بلند از همدیگر پاشیده و می‌شکنند؛ اگرچه محتمل است که این تنبیه چندان اثر مهلکی نداشته باشد، ولی در عوض شخصی که مورد آن گردید، تا مدتی پس از فراغت از چوب مشغول گریه و زاری می‌شود.

هر یک از وزرا و امرای ایران در درب عمارت خود چند دسته چوب و یک فلکه دارند و اغلب آن چوب‌ها را در حوض می‌ریزند تا به واسطه رطوبت از استحکام و دوام آنها کاسته نشود؛ و هرگز در وقت چوب زدن شغل و قوت شخص مقصر را رعایت نمی‌نمایند. در وقتی که عموی پادشاه به حکمرانی مملکت فارس مفتخر و منصوب بودند، به قدری مشیرالملک را که قریب هفتاد و پنج سال از عمرش گذشته بود و به منصب نایب‌الحکومه و جمع‌آوری مالیات آن مملکت مفتخر بود، به واسطه چوب تنبیه نمودند که نتوان ذکر نمود؛ و آن چه که در این باب من اطلاع حاصل نمودم این بود که تقصیر مشیرالملک مشارالیه این بود که اولاً خود او بسیار دولتمند، و در ثانی کمال عداوت را با عموی اعلی حضرت شهریاری داشت.

علمای اعلام و قضات آنجا هرگز مقصرین را تنبیه سخت نمی‌نمایند و اغلب ایشان مردمان زانی را حد شرعی می‌زنند و از مستان التزامی دریافت می‌دارند که دیگر آنها مرتکب صرف مسکرات نگردند؛ و اگر هر آینه یک شخصی به دستورالعمل آنها رفتار نمود، در آن وقت او را با تازیانه تنبیه می‌نمایند. در هر صورت علما و سایر قضات ایرانی همواره اوقات خود را مصروف آن دارند که فقط به امورات مسلمین و احکام شرعی آنها رسیدگی بنمایند و همیشه مایل‌اند که از تنبیهات مقصرین کناره‌جویی نمایند، غیر از اشخاص معتبره مذکوره که مقصرین دزدان را تنبیه و سیاست می‌نمایند. یک شخص دیگر هم هست که او را محتسب می‌خوانند و تکلیف مشارالیه این است که در اوزان و ترازوهای کسبه بلاد مواظبت داشته، همواره اوقات خود را مصروف دارد که اغذیه و حبوبات و سایر مأكولاتی که به

فروش می‌رسانند، پاکیزه بوده باشد و معلوم است که تمامی این اشخاص می‌باید که به واسطه مواظبت در کارها رشوه مخصوص دریافت و جریمه لازمی مأخوذ دارند. سابقاً حکام هر یک از ولایات ایران مأذون بودند که مقصرین را به انواع و اقسام اذیت و آزار هلاک می‌کردند؛ ولی این اوقات قتل مقصرین مشروط به این است که امر تلگرافی از جانب سنی‌الجوانب اعلی حضرت شهریاری که به حاکم هر ولایت صادر شود بسیاری از حکام ایران مانند نوآب حسام‌السلطنه مرحوم عموی اعلی حضرت شاه و نوآب خسرو میرزا برادر مشارالیه و نوآب اشرف والا ظل السلطان ولد ارشد اعلی حضرت همایون در اصرار احکام بسیار مسلط و قدرت آن‌ها غیر محدود است و عقیده این سه شخص بر این است که انتظام و امنیت وقتی ولایات را حاصل می‌گردد که قلب رعایا از حکومت مملو از ترس و وحشت بوده باشد و از جهت وصول به این مقصد در وقتی که به محل حکومت وارد می‌شوند، تمام محبوسین را از محبس خارج نموده و آزاد می‌نمایند و بسیاری از حکام ایرانی بعضی مقصرین فقیر را که از عهده جریمه خود بر نمی‌آیند، یا تسلیم داروغه و یا آن‌ها را به انواع نسق‌ها هلاک می‌کنند و یکی از آن نسق‌ها این است که مقصرین را گنج می‌کردند و به واسطه این نوع نسق گاهی بیست نفر را یک مرتبه به دار باقی می‌فرستند؛ و یکی دیگر آن که مقصرین را به دهنه توپ بسته و بعد توپ را آتش می‌دهند؛ و یکی از نسق‌هایی که در ایران رواج کلیه حاصل نموده است، بریدن سر انسان است. دست‌های دزدان را پس از دستگیر نمودن از مرفق و پاهای آن‌ها را از زانو مقطوع می‌نمایند و بعضی نسق‌ها هم در ایران داده می‌شود که فی‌الواقع بسیار وحشت‌انگیز و اسباب عبرت مردم است و آن، این است که مقصرین را یا با آتش می‌سوزانند و یا آن که آن‌ها را به چهار میخ کشیده و زنده زنده بدن آن‌ها را به واسطه میخ به دیوار می‌دوزند. عموماً این دو نوع تنبیه اخیر در وقتی داده می‌شود که شخص مقصر یا پدر خود را مقتول و یا از خانواده سلطنت سرقت نموده باشد. خود من در وقتی که در شیراز متوقف بودم، به رأی‌العین مشاهده نمودم که یک شخص جوانی را که دهنه طلای اسب پسر اعلی حضرت شاه را سرقت نموده بود، به چهار

میخ کشیدند و با میخ بدن او را به زمین متصل گردانیدند. غرض آن که حکام مشارالیه هم آن چه از محبوسین را که در محبس باقی باشند، از محبس درآورده، جریمه لازم از آن‌ها مأخوذ و به واسطه چوب آن‌ها را تنبیه نموده و بعد تمامی آن‌ها را از محبس مستخلص می‌سازند. وقتی که حاکم جدید به عمل محبوسین چنانچه الحال ذکر نمودیم، رسیدگی نمود، آن وقت تلگرافی به حضور اعلی حضرت شهریار می‌معروض می‌دارد که در شهر و توابع امنیت و آسایش کلی حاصل و جمیع محبس‌ها از مقصرین خالی هستند. هرگاه شخصی در این مقام از ما استنصار نماید که رفتار حکام مذکوره شایسته تعریف و یا مقرون به تکذیب است، جوابی را که خواهد شنید این است که اگر چه این نوع رفتار و مجازات چندان شایسته نیست؛ ولی در مقابل چیزی که از این رفتار منظور می‌شود این است که تمام دزدان و خائنان از ترس جان دست از سرقت و خیانت و ساختن پول‌های قلب برداشته و به کارهای شایسته مشغول می‌گردند.

احکام حکام بلدیّه ایران و محاکمه ایشان در حق مقصرین - غیر از وقتی که مقصر رشوه معینه را تسلیم دارد - نوعی است که شایسته ذکر و ایراد در این محل است. پس از آن که تقصیرات شخص مقصر ثابت گردید، در آن وقت حاکم نوعی او را تنبیه می‌نماید که اسباب عبرت سایر مقصرین بشود و آن این است که حاکم مقصر را خطاب کرده و می‌فرماید: ای ظالم گناهان و تقصیرات تو الحال ثابت گردید، دیگر آیا حرفی داری؟ مقصر بدبخت در جواب شانه‌های خود را به هم فشار داده صامت و ساکت می‌ایستد. آن وقت حاکم با تغیر و اوقات تلخی بسیار دست خود را به طرف گردن خود برده و می‌گوید: ببرید این ملعون را. پس از بردن مقصر که محتمل است بیشتر از پنج دقیقه طول نکشد، اطلاع می‌دهند که سر فلان مقصر را بریدند.

و در آن مواقعی که تقصیر شخص مقصر به ثبوت نپیوست و استنطاق لازمه‌ای که مرسوم است، نموده شد و معلوم گردید که این شخص مقصر نیست، در آن وقت حاکم او را مستخلص می‌سازد؛ و عموماً رسم عدالت ایران بر این است که مقصرین

بخش دوم: متون / ۲۴۳

را مدّت طولانی حبس ننمایند و به واسطه همین قانون است که در اکثر مواقع شخص مقصّر را جریمه کرده و بعد مستخلص می‌سازند و یا اگر تنبیهی از جهت او تعیین نمایند، این است که چند وقتی او را حبس و یا با چند چوبی او را تنبیه می‌نمایند.

خلاصه، عدالت‌خانه ایران همیشه احکام بسیار سخت صادر می‌نماید و عقیده خود ایرانیان بر این است که سخت‌ترین از تنبیهات چندان تأثیری بر ملت ننماید و می‌توان گفت که احکام و اعمال عدالت‌خانه مزبوره مناسبتی با بعضی حکایات شیخ سعدی دارد؛ چنان که مشارالیه گوید که سلطان از فلان کار محظوظ و متبسم شده و امر به انعام و احسان فرمود و با این که حالت پادشاه از فلان عمل آزرده شده و حکم نمود که او را هزار چوب بزنند. کلیتاً عدالت‌خانه‌های ایران در صدور احکام، بسیار سخت، ولی به طریق اختصار و تسهیل انجام عمل می‌نمایند.

فصل ششم

در بیان مرافعات بلدیه و قانون ایران و نفرت اهالی از وضع مرافعات و دعاوی تجار و اخذ رشوه که عمومیت دارد و نیز از وضع انجام مرافعات گفتگو می‌شود.

عمل عدالت‌خانه‌های ایران دو حسن دارد: یکی این است که مخارج آن از برای دولت بسیار ارزان تمام می‌شود دوم آن که حکم قطعی که از آن ادارات صادر می‌شود بسیار مختصر و هرگز مدعی و مدعی علیه را در انجام دعاوی در دسر و انتظار طولانی نمی‌دهند. این مطلب انسان را متعجب می‌نماید که از چه جهت همواره عمل محاکمات عدالتخانه مشرق بدون استنطاق و رسیدگی محاکمات به انجام می‌رسد و به چه دلیل است که ختم محاکمات آنجا فقط به یک حرکت دست ختام پذیر شده حکم به عقوبت داده می‌شود و با وجود این ندرتاً اتفاق می‌افتد که مدعی یا مدعی علیه از حکم عدالتخانه مزبور رنجش و یا اظهار شکایت بنمایند در ایران اشیایی که اسباب نزاع مدعی و مدعی علیه می‌شود عمدتاً اختلال قبایجات و نزاع در باب اراضی و مملکات و دیگری امور وراثت و تحدید حدود و مستقالات که از متفرغات این دو امر است و دیگری آبیاری مزارع و تصاحب مراتع و مراعی و اخذ طلب از شخص مقروض و مفلس شدن شخص تاجری است که از این حالات گفت‌وگو و نزاع برخاسته و مدعی و مدعی علیه به اتفاق نزد حاکم آن بلده رفته و در باب انجام عمل خود حکم قطعی دریافت می‌دارند و اغلب اموراتی که رجوع به علمای اعلام و قضات ایران زمین می‌شود و فقط همان انعقاد عقود و اجرای صیغه طلاق فیما بین مردان و زنان آن مملکت است اغلب اوقات وقتی که فیما بین دو نفر از اهالی ایران از اهالی تا ادنی از تظلم به عدالتخانه ایران و نتیجه حکم آن و مخارجی که باید با تمام این عمل بکنند نهایت وحشت را دارند اگر چه معلوم است که محاکمات ایران چندان مخارجی لازم ندارد ولی چیزی که مایه توحش است این است که حکام بلد ایران که در ختم امور دعاوی از مدعی و مدعی علیه ده یک گرفته و پیشکش لازمه خود را نیز که آن هم منوط به حرص مشارالیه است باید

دریافت دارد و از این مطلب معلوم می‌شود که وقتی عمل مدعی و مدعی علیه تمام می‌شود که آن‌ها مخارج فوق العاده‌ای بگذارند؛ مثلاً اگر مدعی محض پیشرفت مقاصد خود رشوه لازمه را تسلیم داشت و مدعی علیه هم مجبور می‌شود که در این عمل پیروی و تبعیت مشارالیه را بنماید و اگر مدعی در هنگام نزاع و رجوع به حاکم خود را در تحت حمایت و اقتدار یک شخص مقتدری قرار داد مدعی علیه هم تکلیف خود را حتی المقدور بر این میدانند که به حمایت شخص مقتدر دیگری تمسک جوید و اگر یکی از طرفین نتوانستند خود را از این توسل و تمسک منتفع سازند فوراً ملجی به رشوه می‌کردند.

امورات تجارتی و افلاس همواره در مجلس که اجزاء آن از معاریف تجار تشکیل یافته است رسیدگی می‌شود و آن مجلس همیشه در خانه یکی از بزرگ‌ترین و متمول‌ترین تجار منعقد می‌گردد در این مجلس مدعی و مدعی علیه بیانات لازمه حقه خود را که در مسئله متنازع فیه دارند اظهار می‌دارند و اسنادی که در این خصوص موجود دارند ابراز و در حضور اجزاء مجلس مکشوف و ارائه می‌شود و بعد از آن که مدعیات طرفین معلوم گردید. آن وقت معاریف و سایر اجزاء در آن مسأله شور می‌کنند و آخر الامر حکمی صادر می‌کنند که هر دو طرف یعنی مدعی و مدعی علیه در کمال خشنودی از روی آن رفتار و قبول می‌نمایند ولی هرگاه از دو طرف در مسأله متنازع فیه محق باشند بدیهی است که حکم قطعی مجلس در احقاق حقوق طرف محق صادر می‌شود یکی از محسنات این مجلس بر این است که علاوه بر آن که مسأله متنازع فیه در مدت بسیار قلیلی با کمال راحت تمام می‌شود مدعی و مدعی علیه مخارجی از قبیل رشوت و یا مصرف محاکمه چیزی نمی‌دهد.

خلاصه، پس از آن که حکم و قرارداد مجلس در باب مسأله مدعی و مدعی علیه صدور دریافت صورت آن حکم را موافق قانون معموله ثبت می‌کنند و تمام حضار مجلس آن کاغذ را مهر و مختوم می‌نمایند و بعد از آن کاغذ را به حضور یکی از علمای اعلام و اغلب به نزد امام جمعه می‌برند. عالم مزبور پس از ملاحظه و تطبیق در یادداشتی که هر یک از علما دارند صورت آن را ثبت و ضبط می‌کنند و به خاتم

خود مختوم می‌دارند و مخارجی که از مدعی و مدعی علیه در این باب کرده شده است از چند قران تجاوز نخواهد کرد و آن مخارج عبارت از این است که چون عادت بر این جاری شده است که در ختم عمل مدعی و مدعی علیه عرض تشکر و اظهار امتنان از رئیس آن مجلس بنمایند لهذا محض این که مراسم سپاسداری مجری شود و یک رأس بره و یک کله قند به رسم تعارف به رئیس مجلس پیش کش می‌نمایند و محض این که سایر اجزای مجلس که در این کار شرکت نموده‌اند بهر مند شوند روز معینی هم از اجزای مزبور دعوت می‌شود و اغلب اتفاق می‌افتد که یکی از دو طرف از حکم قطعی مجلس مزبور شاکی و ناراضی می‌شود در این حال آن شخص نزد حاکم بلد رفته و اظهار شکایت از حکم آن مجلس می‌نماید و هرگاه حکم قطعی این مجلس در باب یکی از دو طرف بسیار سخت بوده و بی‌اعتدالی و بی‌قانونی ظاهر سازد، در این حال شخص مظلوم در بازارها به صدای بلند فریاد کرده و اظهار تظلم از حکم مجلس تجار می‌نماید و علاوه بر آن اغلب مشارالیه در آن باب عریضه تظلم و دادخواهی نوشته و آن را تسلیم یکی از علما و یا حاکم بلدی آنجا و یا به حضور اعلی حضرت شاه ارسال می‌دارد.

و نیز یکی از مسایلی که اسباب نزاع مدعی و مدعی علیه می‌گردد و آن را هم باید مجلس عمومی دهات رسیدگی نمایند تحدید حدود اراضی و مشروب نمودن صحاری و باغات است که در خصوص رفع گفت‌وگویی این قبیل دعاوی رجوع به محل مزبور می‌شود. ولی تفاوت این مجلس و مجلس تجار آن است که اجزاء آن مجلس عبارت از دهاقین بوده و ریاست آن‌ها با شخص کدخدای قریه است عارضین این مجلس هم می‌توانند در وقتی که به بی‌اعتدالی محکوم شوند مسأله متنازع فیه را به ملاک آن قریه و یا به یکی از علمای اعلام حول و حوش و یا حاکم بلدی اظهار دارند و اگر از ایشان هم حکم کافی و شافی دیده نشد می‌توانند که عریضه خود را به خاکپای اعلی حضرت شاهنشاه ایران تقدیم نموده و از آن منبع عدالت مشروب گردند.

اغلب اتفاق می‌افتد در خصوص یک قطعه ملک و یا یک باب خانه فیما بین مدعی

و مدعی علیه نزاع سختی واقع می‌شود درین حالت اول دفعه ایشان شخص ثالثی فیما بین خود حکم قرار داده و به حکم قطعی مشارالیه راضی و قانع می‌شوند و اگر حکم آن شخص ثالث اسباب رضایت طرفین نگردید آن وقت یکی از طرفین که احقاق حقّ درباره او نشده است، فی الفور صورت حال را به امام جمعه و یا یکی از مجتهدین آن بلد معروض می‌دارد و پس از اظهار به مشارالیه و اخذ حکم حقانیت خود باز هم به حکمی که از جانب ایشان صادر شده است قناعت ننموده و صورت حال را به حاکم بلد آنجا عریضه می‌کند و آن وقت حکمی که از جانب حاکم آنجا صادر می‌شود با حکم امام جمعه بلد در دست اوست و به واسطه احکام مزبوره احقاق حق فیما بین عارضین کرده می‌شود و نیز امورات متعلقه به وراثت و وصایای اموات و امور متعلقه به اطفال صغیر مانند مسأله مذکوره رسیدگی می‌شود. یعنی اول شخص ثالثی را در آن مسأله حکم می‌کند و اگر حکم عادلانه شافی از مشارالیه صادر نشد، آن وقت عریضه به امام جمعه و به آن حاکم بلد داده و جوابی که دریافت داشتند از روی آن رفتار می‌نمایند و گاهی اتفاق می‌افتد که مدعی و مدعی علیه به اتفاق اقوام و اقارب خود در محضر شخص حاکم اجتماع نموده و به صداهای مختلف داد و فریاد کرده و موهای ریش و لباس خود را پاره می‌کنند و درین حالت دیوانگی و تغییر مدعی مظلومیت خود نیز می‌شوند. درین حال حاکم مشارالیه مدعی و مدعی علیه مزبور را تسلی داده و اسنادی را که در خصوص مسأله متنازع فیه در دست دارند می‌خواهد و تا چند روز رسیدگی کرده و استنتاجات لازمه را به عمل می‌آورد. اوقاتی که حاکم مشارالیه در خصوص دعاوی ایشان تحقیقات لازمه و تدقیقات متواتره به عمل می‌آورد هر یک از مدعی و مدعی علیه از عملجات حکومتی استفتاء می‌نمایند که آیا طرف مقابل تعارف و رشوه حاکم را تا به چه مبلغ تقدیم داشت و من از جهت پیشرفت و وصول به مدعای خود تا به چه مبلغ باید تسلیم دارم از عمال حکومت جواب موافقی در این باب اخذ نموده فی الفور تکلیف خود را به جای می‌آورد و پیشکش حاکم را تقدیم می‌دارد اغلب اتفاق می‌افتد یکی از طرفین که از طرف مقابل خود متمول‌تر است بر دیگری در

اجرای حکم تفوق می‌یابد. در این حال طرف مغلوب که مرد بیچاره و فقیری است مجبور می‌گردد که خود را در تحت حمایت یکی از علمای آن شهر قرار داده و از او استمداد کند. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که گاهی اتفاق می‌افتد که حاکم نسبت به شخص عارض از روی عدالت حکم نمی‌کند درین حال هر یک از ساکنین آن بلد خود را مکلف می‌دانند که در امور عارض مداخله نمایند و به هر وسیله که ممکن گردد تعدی و ظلم حاکم را از سر عارض مشارالیه دفع و رفع نمایند و بعبارة اخری مقصود اصلی مداخله کنندگان درین امر آن است که محل اعتماد و وثوق دیگران نیز بشوند و محبت خود را در قلوب ساکنین آنجا نافذ دارند. درین حال حاکم مشارالیه با یکی از علمای اعلام مشاورت می‌کنند و حق الزحمته را هم که درین کار باید تقدیم عالم مزبور بشود تسلیم می‌دارند. پس از آن او عقیده خود را در باب مسأله متنازع فیه در کاغذی نوشته و آن را مختوم کرده به حاکم می‌دهد و حاکم نیز آن را مهر کرده تسلیم عارضین می‌نماید و آنها کاغذ را گرفته و از روی آن قطع نزاع می‌نمایند.

در فوق مذکور داشته بودیم که درین روز شخص حاکم اوراق و اسناد مدعی و مدعی علیه را خواسته و چند روز درین باب رسیدگی و استنطاقات لازمه را به عمل می‌آورد و چون موعد حضور طرفین در مجلس حلول می‌کند، مدعی و مدعی علیه به اتفاق اقارب و اقوام و رفقا و سایر دوستان خود در قرب عمارت حاکم ازدحام کرده و به واسطه یکی از وسایل مذکوره در فوق که عبارت از حمایت فقها و یا تقدیم رشوه باشد حکم قطعی مسأله متنازع فیه را از حاکم مطالبه بنمایند. عملجات حکومت چون مدعی و مدعی علیه را با چنین ازدحام ملاحظه می‌نمایند فی‌الغور آنها را نزد حاکم که یا عمو و یا یکی از برادرزادگان اعلی حضرت شهریاری و یا یک طفل بی‌تجربتی است می‌برند و چون خود حاکم مشارالیه از عمل محاکمات چندان مستحضر نیست؛ لهذا حکم قطعی مدعی و مدعی علیه درین مجلس رجوع به شخص دانا و آگاهی می‌شود که سمت وزارت و پیشکاری حاکم مزبور را دارد و چه وزرا و پیشکاران حکومتی همواره از نکات و دقائق محاکمات آنجا مستحضر و در کمال سرعت قادرند که فی‌مابین مدعی و مدعی علیه حکم مناسبی بدهند درین

مجلس نیز مدعی و مدعی علیه و عادی خود را به واسطه اقوام و یا دوستان و یا وکیلی که به واسطه خود ایشان درین کار منتخب شده است معروض می‌دارند و در ضمن مجدداً اسناد در مواجهه مجلس خوانده می‌شود و اگر چنانچه شهودی هم درین کار با خود داشته باشند آنها هم به حضور وزیر آمده و آنچه را دیده و شنیده‌اند معروض می‌دارند و اغلب اتفاق می‌افتد که شهود مزبور در بین تکلم قسمها یاد می‌کنند و می‌گویند که فی‌الواقع فلان کس در این معنی محق است بعد از اظهارات و استماع شهود فیما بین شخص حاکم و وزیر مشارالیه و علمای اعلام و فقهای فهام که آنها نیز باید درین مجلس حاضر باشند به طور نجوی مشاهده می‌شود و اکثر اوقات دیده شده است که شخص حاکم پس از این که مشورت خود را با اشخاص مذکوره به انجام رسانید و مبلغ کثیری از مدعی و مدعی علیه مأخوذ داشت آن وقت حکم قطعی فیما بین مدعی و مدعی علیه را که فی‌الواقع از روی عدالت شده است تسلیم می‌دارد باید در نظر داشت که اغلب حکام بلاد ایران به ملاحظه و اهمه که از اعلی حضرت شاهنشاه ایران و علمای آن سامان دارند جرأت نمی‌کنند که درباره عارضین و مرافعه کنندگان از روی عدم عدالت حکم بنمایند زیرا که شخص مظلوم می‌تواند که عریضه به حضور اعلی حضرت شاه معروض و در آن اظهار تظلم و شکایت از حکم حاکم بلد بنماید و به این جهت است که شخص حاکم اغلب طرف حق را منظور می‌دارد و حتی المقدور نوعی می‌نماید که اظهار تظلم و شکایت از او نشود و بدین جهت در همان مجلس حکم می‌کند که حکم قطعی فیما بین آنها را بنویسند و بعد خود او با حضار و سایر علما و فقها که در آن مجلس حضور دارند آن حکم را مهر نموده و تسلیم عارضین و اصحاب آن بنمایند و معلوم است که مدعی و مدعی علیه برخلاف آن حکم نمی‌توانند رفتار بنمایند و علاوه بر آن حکم مزبور به یک اسلوب و طرز نگاشته شده است که اغلب اسباب رضایت طرفین در آن منظور گشته است.

خلاصه، پس از اتمام دعاوی عارضین حاکم مشارالیه موافق قانون و رسوم مملکت حق دارد که از عارضین ده یک دریافت دارد و اگر چنانچه حاکم درباره عارض از روی عدالت حکم ننمود آن وقت عارض می‌تواند که عریضه به حضور مبارک اعلی حضرت شهریاری ارسال داشته و در آن اظهار تظلم از حکم حاکم مشارالیه

بنماید ولی این نوع اتفاقات به ندرت واقع می‌شود زیرا حکمی که به واسطه حاکم مزبور داده شده است لابداً به مهر علمای اعلام و فقهای متوقّفین آن ولایت مختوم گشته است و به این جهت ممکن نیست که جبر و ظلمی به عارض شده باشد و اگر فرضاً هم بشود محل اعتنا و اهمیت نخواهد بود اغلب اتفاق می‌افتد که حکم حاکم بلد درباره عارض طوری سخت و ناگوار داده می‌شود که به هیچ وجه در آن حکم عدالت مشهود نمی‌شود درین هنگام یکی از علما و یا فقها به حمایت مظلوم برخاسته و خود را متعهد می‌نماید که عریضه‌ای درین باب به حضور مبارک تقدیم دارد درین صورت حاکم مشارالیه از ترس آن شه‌ریار رعیت پرور حکم قطعی سابق را که درباره عارض کرده بود تغییر می‌دهد و آنچه را هم که عارض بدبخت به رسم رشوه تقدیم کرده بود مسترد می‌دارد و در آخر کار خود او با کمال رغبت مجبور است که مبلغ کثیری هم به اسم جریمه تقدیم دارد از تفصیلات مرقومه فوق معلوم گردید که مظلومین ایران به چه قسم ناگوارها به مقام استدعای احقاق حقوق خود برمی‌آیند و به چه زحمت و مشقت در پیشرفت امور زندگانی خویش ساعی و جاهد هستند و به همین ملاحظات است که اهالی ایران هرگز مایل نمی‌شوند که عرایض خود را به حکام و محاکمات آنجا معروض دارند بلکه چنان چه در صفحه اول این فصل مسطور داشتیم همیشه عارضین ایرانی از جهت انجام امور خود شخص ثالثی را حکم قرار می‌دهند و آنچه او حکم نمود از روی آن رفتار می‌نمایند.

باید در نظر داشت که مخارج گزافی که اهالی آسیا به اسم رشوه تقدیم می‌دارند هرگز با پولی که انگلیسها در هنگام محاکمات خود خرج می‌نمایند مساوی نخواهد شد و انگلیسها در محاکمات انگلستان به یک اسلوب و طرز معینی به مقاصد خود نایل می‌شوند و در ایران دعاوی اتفاقیه را به زحمات و دوندگیهای بی‌معنی فصل و ختم می‌نمایند اگرچه ایرانیان بسیار دروغگو هستند ولی هرگاه ختم دعاوی و نزاع آنان به قسم منتهی گردد، در آن وقت هیچ یک از ایرانیان جرأت نمی‌کنند که سوگند دروغ یاد نمایند.

فصل هفتم

در بیان ازدواج ایرانیان و چادر نسوان ایرانی و طریقه رفتار خواستگاران و تشریفات و تهیه عروسی و مقامات موزیک و آوازه خوانی ایرانیان است.

زن‌های ایران زمین همیشه در چادرهای سیاه مستور و پیچیده بوده و به هیچ وجه شخص خارجی را ممکن نمی‌شود که صورت آنها را ببیند و اگر یکی از نسوان آنجا در کوچه‌های ایران غفلةٔ صورت خود را بر عابرین مکشوف دارد به اعتقاد ایرانیان اسباب بی‌احترامی خود را فراهم آورده است. و چون معلوم گردید که نسوان ایران به هیچ وجه در وقت عبور و مرور در خیابانها و در سایر اماکن بلاد ایران مکشوفاً تردد نمی‌نمایند، لهذا می‌توان گفت که انسان را ممکن نمی‌گردد که در چنین مملکتی اظهار تعشق نماید زیرا که نسوان آنجا وقتی که از خانه خود بیرون می‌آیند، خود را در پارچه آبی رنگی که آن را چادر می‌نامند مستور می‌دارند و از جهت حفظ صورت چیز دیگری وضع نموده‌اند که نه شباهت به آن روبنده‌های باشکوه مملکت ما و نه شباهت جزئی با آن روبنده‌های نازک مملکت عثمانی دارد بلکه همین چیز که به واسطه آن صورت زنهای ایرانی مستور می‌شود عبارت از یک پارچه چلووار کلفت و بادوامی است اغلب طول آن تا یک آرشین محدود و معین است و هنگام استعمال آن در وقت خروج از خانه است که در سر خود نصب و تعبیه نموده و اسم آن را روبند می‌نامند و از جهت ملاحظه و دیدن از ورای آن قطعه طرف علیای پارچه مزبور را قدری بریده و بر روی آن سوراخهای مشبک ترتیب داده‌اند به واسطه همین سوراخها زنان ایرانی می‌توانند که تمام اشخاص و اشیاء را ملاحظه کنند و معلوم است که در چنین حالت که تمام نسوان ایرانی ملبس به چادر سیاه و روبند سابق الذکر باشند. چیزی که ملاحظه می‌شود، این است که تمامی آنها به یک شکل و یک لباس مستور شده‌اند. این لباس نسوان ایرانی به طرزى است که انسان نمی‌تواند تفریق نیک و بد کرده خوشگل و بدگل را تمیز دهد؛ ولی گاه‌گاهی دیده شده است که یکی از نسوان و یا دختران آنجا بغتتاً قدری از صورت خود را مکشوف کرده و فی الفور مستور می‌دارد و ازین حالات می‌توان استنباط نمود که

تزويجاتی که والدین و اقربای داماد و عروس برای دو شخص منعقد می‌نمایند، غالباً بی‌مداخله و شرکت خود داماد و عروس بر پا نمی‌شود و محتمل است که داماد یک وقتی دخترک دلفریبی را با صورت باز دیده و بعد اظهار به والدین خود نماید که من فلان دختر را پسند نموده‌ام و از برای من آن را تزویج نمایید.

در ایران بسیاری از تزویجات را طبیعی و اسباب تکلف و قید خود قرار می‌دهند و آن تزویجات عبارت از عقود فیما بین دختر عمو و پسر عمو و دختر خاله و پسر خاله و دختردائی و پسر عمه است و این نوع اطفال از زمان طفولیت تا وقتی که به حد بلوغ می‌رسند غالباً در یک عمارت مانند برادران و خواهران به سر می‌برند ولی بغتاً تقدیر آسمانی تزویج فیما بین دو نفر از آن‌ها را فراهم آورده و آن‌ها را زوج و زوجه یکدیگر قرار می‌دهد. علاوه بر آن‌ها بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که داماد یکی از پیرزنهای آنجا را به خانه‌های اقربان و امثال خود می‌فرستد تا از برای او دختری خواستگاری نماید و در این حال انتخاب عروس و پسندیده شدن و جاهت و نظافت مشارالیها بسته برای خود خواستگار است و بعضی پیرزن‌ها در ایران دیده می‌شود که آن‌ها همین کار را اسباب شغل خود قرار داده‌اند و در عرض این چند دقیقه ملاقات می‌توانند که اطلاعات کامله از احوال دختران آنجا به شخص داماد بدهند و از مهارت و زرنگی خود ایشان است که مسمی به خواستگاری شده‌اند. در زمان قحط و غلا و بی‌پولی دختران بسیار شکیل ممتاز از فیض داشتن شوهر بی‌نصیب‌اند ولی وقتی که ارزاق و غلات فراوان باشد معلوم است که از برای دختران مزبور شوهرهای متمول و بامکتی پیدا می‌شود.

در ایران خواستگار را بسیار محبت و مهربانی می‌نمایند و در هر خانه که مشارالیه داخل شود او را مانند مهمان عزیز پذیرائی می‌نمایند و چنان که در فوق مذکور گشت شغل او آن است که یا از برای شخص داماد یک زن وجیه و ملیحی پیدا نماید و یا بالعکس از طرف عروس داوطلب گردد که فلان شخص را راغب به تزویج مشارالیها نماید. در هر صورت خواستگار مشارالیها همین که در خانه عروس با داماد داخل گردید در کمال کرمی و مهربانی پذیرفته می‌شود و چیزی که اول

دفعه با مادر عروس و یا داماد گفتگو می‌نماید این است که تمولّ داماد فلان قدر است و یا آن که عروس آن چنان وجیه و شکیل است که هیچ کس ندیده است و در ضمن خواستگار مشارالیه با آن صدای ناهنجار خود شروع به تعداد صفات ظاهری و باطنی و تمولّ و مکنت و اخلاق حسنۀ عروس و یا داماد می‌نماید چنان که گوید فلان مرد شخصی است محبوب و بسیار خوش خلق و یا یکی از صفات ممدوحه فلان شخص این است که او تا به حال متأهل نشده است و یا او زن دیگری غیر از تو که حال مایل به تزویج تو شده است نداشته و نخواهد داشت. هرگاه اسم داماد یوسف و یا حسن باشد خواستگار مزبور می‌گوید که یوسف بسیار بسیار خوشگل و ملیح است و یا آن که مکارم اخلاق و صفات حمیدۀ حسن را هیچ کس دارا نیست و یا بالعکس هرگاه مشارالیه از طرف دختر داوطلب باشد می‌گوید که دختر فلان صراف اگر چه قدری زشت است ولی بسیار دولتمند و صاحب اعتبار است و یا می‌گوید که زلیخا به قدری خوشگل و ملیح است که قلم یارای توصیف آن را ندارد و خلاصه مساعی خواستگاران ایرانی همیشه مصروف این است که حتی المقدور پدر عروس به همراهی عروس جهازی بسیار روانه دارد و هر قدر مبلغی که پدر عروس از جهت عروس تعیین می‌نمایند تماماً مصروف خریدن دیگ‌های مسی و سایر مسینه آلات و متعلقات سایره می‌شود.

باید در نظر داشت که تمام این اسباب اگر چه با عروس به خانۀ داماد فرستاده می‌شود، ولی دخل و تصرف در کلیۀ آنها با خود عروس است و داماد نمی‌تواند که در آنها تصرفات جزئیۀ نیز بنماید. خلاصه، پس از آن که خواستگار مشارالیه حتّی المقدور در ترضیه والدین عروس و یا اقوام مشارالیه مساعی خود را مبذول داشت و به فراهم آوردن اسباب جشن رأی آنها متمایل گردانید، آن وقت از طرف خانواده داماد به خانۀ عروس پیغامی داده می‌شود که در فلان روز عروس را شال و انگشتر خواهیم آورد خانواده عروس در روز معهود تهبۀ خود را دیده و پس از آمدن اقوام داماد و صرف شیرینی عروس را یک طاقه شال و یک حلقه انگشتری می‌دهد و ایرانیان این روز را که برای عروس شال و انگشتر داده می‌شود

شیرینی خوران می‌نمایند و رسم چنین شده است که پس از اتمام این جشن والدین عروس و داماد حق‌الزحمه خواستگار مشارالیها را به طور شایسته تسلیم دارند و در این حال معلوم است که خواستگار مشارالیها پس از دریافت حق مرسوم خود فی الفور از خانه داماد و عروس بیرون آمده و از پی کار خود می‌رود. این نوع خواستگاری که شرح آن را مذکور داشتیم همیشه در خانواده مردمان شهری که متوسط الحال باشند اتفاق می‌افتد و هرگز اهالی دهات و قراء کثیره ایران به این نوع خواستگاری رجوع نمی‌نمایند بلکه مساعی اهالی قراء و دهات مصروف بر این است که حتی المقدور زوجه پرتاقتی به دست آورند که استخوان‌بندی درست داشته در بافتن قالی و ساختن پنیر و تحمل زحمات سایر طاقت داشته باشد.

بدیهی است که اگر داماد دهاتی نیز قوت و قدرتی داشته و مانند عروس به زراعت و شخم اراضی و بافتن قالی و سایر اشتغالات خود را مشغول خواهد داشت، به آن ملاحظات معلوم می‌شود که در دهات تکلیف خواستگاران بر این است که حتی المقدور از برای داماد عروس مقتدر و نیکوئی پیدا کنند که اقلأ صاحب یکی از صنایع مزبوره بوده باشد و به عبارت اخری باید گفت که تکلیف خواستگاران دهات به عکس تکلیف خواستگاران شهرها و بلاد ایران است، یعنی اهالی شهرها و بلاد از تمول عروس و داماد گفت‌وگو می‌کند و دهاتیان از صنایع و اشتغالات طرفین سخن می‌رانند.

خلاصه، پس از آن که شیرینی خوران عروس و داماد منقضی گردید به دلخواه و صواب دید اقوام داماد روزی را تعیین می‌نمایند که در آن روز صیغه عقد مابین عروس و داماد جاری بشود و در آن روز تمام اقوام و آشنایان والدین عروس و داماد به مجلس عقد دعوت می‌شوند و عروس را بر حسب عادت بر روی مسند نیکویی مابین زنان اقوام و آشنایان خود می‌نشانند. هرگاه مجلس عقد در یک اطاق و یا در صحن عمارتی منعقد بشود معلوم است که تمام زنان که در این مجلس دعوت شده‌اند بدن و صورت‌های خود را از نامحرم به واسطه چادرها مستور خواهند داشت و یا این که در همان اطاق پرده می‌کشند که در وراء آن مردها با یکی از علمای

ایرانی که مخصوصاً از جهت اجرای صیغه عقد دعوت شده است می‌نشینند. در این مجلس داماد محض پاس احترام پدر خود حاضر نمی‌شود، بلکه مشارالیه از جانب خود شخصی را به وکالت تعیین کرده و او را به مجلس عقد روانه می‌دارد و بهتر است که در این محلّ طریقه انعقاد مجلس عقد را به طریق ذیل تشریح و بیان نمائیم فرض می‌کنم که حسن ماهوت فروش از جانب حسین نام داماد که پسر یکی از نانوایان آنجاست به سمت وکالت درین مجلس حاضر است و تکلیف مشارالیه یعنی شخص وکیل در وقت انعقاد عقد آن است که در حضور شخص عالمی که به جهت اجرای صیغه عقد دعوت شده است، اظهار دارد که حسین نام داماد فلان قدر جهاز از جانب زوجه خود نسا خانم دختر احمد سقط فروش دریافت داشت و یکی از مطالب مهمّه که در این مجلس شایسته تقریر و تذکار است، این است که پدر عروس از اموال دختر خود که عبارت از اشیاء مختلفه و اراضی و عمارات و پول نقدینه و حیوانات و البسه و فرش و ظروف باشد صحبت می‌نماید و بسیار دیده شده است که پدر عروس از یک نسخه قرآن و یک دستگاه (کارگاه) قلابدوزی که به همراهی دختر خود به خانه داماد می‌فرستد گفتگو می‌نماید اگرچه تمامت این اموال پس از انعقاد عقد و آمدن عروس به خانه داماد به شخص داماد سپرده می‌شود ولی داماد مشارالیه مأذون نیست که در آنها دخل و تصرف بنماید و موافق قانون مملکت رسم چنین است که پس از وفات داماد و یا مطلقه نمودن او زوجه خود را تمامت آن اسباب به خود آن زن و یا به ورثه مشارالیه منتقل می‌گردد؛ و بنابراین باید گفت که همین یک مسأله که عبارت از انتقال اموال به زوجات باشد اسباب این گردیده است که خاطر زنهای ایرانی قدری از تعدد زوجات شوهران خود و مطلقه نمودن آنها مطمئن شده است و اغلب اتفاق می‌افتد که صورت تمامت اموال و جهاز عروس در ظهر قباله و عقدنامه نوشته شده و داماد آن قباله را امضا و مختوم می‌دارد که جمیع این اسباب به من واصل گردید. خلاصه پس از گفتگوی در خصوص اموال و جهازی عروس شخص عالم که به جهت انعقاد عقد دعوت شده است، متوجه حسن که از جانب حسین نام داماد در آن مجلس سمت وکالت دارد، شده و گوید که آیا

راضی هستی که نسا خانم به هم خوابگی و زوجیت تو درآید یا خیر؟ حسن در جواب گوید: بلی آقا راضی هستم.

پس از آن عالم مشارالیه پدر عروس احمد را مخاطب نموده گوید که آیا شما راضی هستید که دختر خود نسا خانم را به عقد مزاجت حسین نام درآورید، احمد در جواب گوید: بلی آقا راضی هستم. بعد از آن شخص عالم نسا خانم عروس را مخاطب ساخته گوید: نسا خانم آیا این کلمات را شنیدی؟ جماعت نسوانی که با عروس در پس پرده نشسته‌اند، یک مرتبه جواب می‌دهند بلی آقا عروس تمامت سؤال و جواب‌ها را شنید مرتبه دوم مشارالیه نسا خانم را مخاطب ساخته گوید: نسا خانم راضی هستی که به حسین نام شوهر نمائی؟ مجدداً زنها با عروس در جواب گویند بلی آقا راضی است درین حال عالم مشارالیه اول نام خدا را به زبان جاری ساخته و بعد خطبه بلیغی تقریر می‌کند مفاد مختصر آن این است که من نسا خانم و حسین نام را به همدیگر تزویج نمودم. بعد از اتمام خطبه عالم مشارالیه با تمام مدعوین قباله را مهر می‌کنند. مجلس عقد به هم خورده، مدعوین با عالم مذکوره برخاسته و متفرق می‌شوند. در این حال پدر داماد یا یک شخصی که کفالت امور مشارالیه با اوست نزد عالم مشارالیه رفته و موافق قوه و قدرت و مکت خود حق القدم عالم مزبور را داده و عقدنامه را دریافت می‌دارد؛ اگرچه عروس و داماد قبل از انعقاد عقد همدیگر را به هیچ وجه رؤیت نکرده‌اند، ولی همین که مجلس عقد به اتمام رسید عروس و داماد مانند دو رفیقی محسوب می‌گردند که یک مرتبه با هم آشنا شده باشند و اگرچه ممکن است که قبل از انعقاد مجلس داماد با عروس به وسیله ملاقات کرده و به مشارالیها عرض محبت و دوستی کرده باشد ولی این مجلس عقد اسبابی از جهت ایشان فراهم آورد که آنها را یک مرتبه از روی قانون شرع عقد مزاجت بست.

خلاصه، بعد از اتمام مجلس عقد اقوام و اقارب داماد مشغول تهیه عروس می‌شوند و باید در نظر داشت که جشن عروسی و رسوم آن با رسوم جاریه در مجلس عقد نهایت مناسبت را دارد و ممکن است که مجلس عروسی در شب همان روزی که

عروس را از برای داماد عقد نموده‌اند، منعقد گردد و محتمل است که مجلس عروسی نظر به صغر سن داماد و عروس و امورات شخصی والدین طرفین تا یک هفته و یک ماه و یا چند سال به طول انجامد در هر حال غالباً در روز عقد دیده شده است که پس از آن که مدعوین و اقوام آنها صرف نهار و غلیان نمودند از نزد پدر عروس رفته اظهار می‌دارند که ان شاء الله در وقت عروسی حاضر خواهیم شد و هر خدمتی که از دست ما برآید کوتاهی نخواهیم نمود ندرتاً دیده شده است که در مجلس عقد یک دسته موزیکانچی و یا چند نفر مطرب دعوت شده باشد و همیشه خیال ایرانیان بر این است که تمام اسباب تجمل و حضور موزیکانچیان را در وقت عروسی قرار دهند و مطربان و موزیکانچیان را آن وقت دعوت نمایند.

چنان که در فوق مذکور گشت پس از انقضای چند روز یا یک ماه یا یک سال روز عروسی نزدیک می‌شود و چون موعد معین منقضی شد پدر عروس تمامی اهل خانه و منسوبین خود را مشغول تدارک و تهیه عروسی می‌نماید و خود او در آن روز دقیقه آرام نمی‌گیرد و حکم می‌کند که خانه را آب و جاروب و تنظیف نمایند و اطاقهای خانه خود را به قالی‌های گران قیمت مفروش و در و دیوارهای خانه خود را به چراغها مزین و به انواع گلها معطر می‌سازد در درب عمارت مشارالیه فقرای شهر اجتماع نموده و از پدر عروس صدقه می‌طلبند در عمارت اندرونی مشارالیه تمام زنهایی که با عروس سمت قرابت دارند دعوت می‌شوند و حیاط بیرونی مشارالیه نیز از جهت مردان به خوبی مزین و تنظیف کرده شده است درین حیاط بیرونی تقریباً سه چهار من تنباکوی اعلا از جهت صرف دخانیات مدعوین تهیه شده است و اگر درین روز هوا صاف و مطبوع باشد آن وقت ایرانیان محض اظهار احترام و یگانگی تقریباً هر کدام یک دسته گل با خود برمی‌دارند و در آب حوض حیاط بیرونی می‌اندازند در آشپزخانه مشارالیه کنیزها و کلفتها تماماً به طبخ اغذیه مهمانان که تقریباً متجاوز از یکصد نفر می‌باشد مشغول می‌شوند در خانه عروسی چندین سماورهای بزرگ روسی مانند دیگ بخار می‌جوشد و در خانه هر یک از ایرانیان یکی ازین سماورها دیده می‌شود و چای که ایرانیان استعمال می‌نمایند، از چایی‌های

مستعمله در ممالک ما امتیاز مخصوص دارد مرد شربت‌دار که در خانه پدر عروس دعوت شده است انواع و اقسام شربتها و بستنیها حاضر و مهیا ساخته و در وقت شام شربتهای مزبور را در قدهای بزرگ چینی ریخته و در وسط سفره به فاصله‌های متساویه می‌چینند و یک نوع شربت دیگری هم در مجلس عروسی تهیه می‌شود که فی‌الحقیقه آن شربت معطر و ممتاز بوده و او را از اثمار و فواکه مطبوع ترتیب می‌دهند و شربت به و سیب و سایر مشروبات تدارک شده و در وقت استعمال با شربت خوریهای ظریف به مهمانان تقدیم می‌نمایند. هرگونه تشریفات و تدارکاتی که در عمارت بیرونی پدر عروس از جهت مدعوین کرده می‌شود در عمارت اندرونی مشارالیه هم به همان قسم از جهت نسوان آماده می‌شود تقریباً دو ساعت بعد از شروع به جشن دو دسته مطرب ایرانی که یکی از آنها مسلمان و دیگری یهودی هستند بر حسب دعوت داخل خانه عروس می‌شوند اگرچه لباس این دسته دوم یعنی مطربان یهودی عبارت از لباسهای مندرس بی‌قیمت است ولی در مقابل آن خیلی بهتر از دسته اول می‌نواختند هر یک از مطربان مزبور همراه خود یکی از اسبابهای بسیار قدیمی موزیک ایران را خواهند داشت و پس از ورود آنها در خانه پدر عروس برای نشستن آنها محلی تعیین می‌شود که مطربان می‌نشینند یکی از اسبابهای موزیک مطربان ایرانی طبل است و آن بر حسب شکل قدری بزرگتر از طبلهای مملکت ماست و غالباً در وقت عروسی آن را استعمال می‌کنند و صدای آن طوری نامطبوع است که هرگاه شخص یک مرتبه صدای آن را استماع نماید بدیهی است که تا آخر عمر خود کراحت آن صدا را فراموش نخواهد کرد پدر عروس هم درین موقع به لباس فاخر ملبس شده و خود را به درب عمارت اندرونی رسانده سفارشات لازمه را در هنگام امور عروسی و جشن می‌نماید پس از آن خود او بشخصه در مدخل عمارت بیرونی ایستاده و دوستان و مدعوین را در کمال احترام می‌پذیرد و در این هنگام بر حسب اشاره خود او مطربان ایرانی و یهودی شروع به نواختن آلات موزیک می‌نمایند و صدای نقاره آنها در میان صداهای سایر آلات موزیک به قدری بلندتر استماع می‌شود که گویا غیر ازین یک آلت (یعنی نقاره) آلت دیگری

استعمال می‌شود و در ضمن یکی از آوازه خوانهای معروف ایرانی که او هم در جزو مطربان دعوت شده است شروع به خواندن تصنیفات و نغمات ایرانی می‌نماید و گاهی در وسط خواندن صدای خود را چنان اوج می‌دهد و به چنان آهنگی صدای خود را نازل و پست می‌نمود که عقل و زبان از تصور و بیان آن عاجز می‌گردید و چون درین حالت قوه بسیاری برای اوج در نغمات او را لازم می‌شد؛ بناءً علیه در وقت اوج صدا ما می‌دیدیم که صورت مشارالیه قرمز و عروق و عضلات چهره و گردن او زیاده از اندازه بیرون آمده و نزدیک بود چشمهای او از حدقه به در آید و اگرچه مشارالیه در صنعت تغنی ید طولاً داشت باز چیزی که اسباب تعجب ما می‌شد آن بود که او در وسط خواندن با کمال مهارت آواز خود را با تنبکی که در دست داشت موافق می‌نمود و از روی آن ضرب می‌گرفت سایر مطربان در وقت خواندن مشارالیه آوازه او را استماع نموده و پس از اتمام تصنیف او یک مرتبه بدین قسم تغنی می‌کردند (های لیلا- های لیلا- سوزاندی تو قلبم را) در وقتی که مطربان به خواندن و نواختن آلات موزیک شروع می‌نماید به تدریج وقت ورود مدعوین هم نزدیک می‌شود و غالباً دیده شده است که مدعوین دسته دسته داخل عمارت پدر عروس می‌شوند و همین که نظر آنها بر پدر عروس می‌افتد مشارالیه ازین جشن مبارکباد و تهنیت می‌گویند و در ضمن می‌گویند که عقد قرابت شما با فلان طایفه بسیار مبارک است پس از تعارفات مرسومه پدر عروس مدعوین را به سوی اطاق دلالت می‌کند و مهمانان دسته دسته یا یک یک در اطاقی که در آن جشن عروسی منعقد است داخل می‌شوند و در آنجا تا وقتی که عروس را به خانه داماد نبرده‌اند یعنی تا نصف شب از صداهای آلات موزیک و آوازه خوانهای ایرانی محظوظ می‌شوند.

زنهایی که در اندرونی پدر عروس دعوت شده‌اند آنها هم دسته دسته داخل اندرونی می‌شوند و در آنجا چادرهای خود را برداشته و صورتهای با زینت و آراسته خودشان را باز و مکشوف می‌دارند طول لباس زنهای ایرانی که به آنها ملبس می‌شوند از زانو پایین تر نیست و با وجود آن که لباس آنها به آن درجه کوتاه است

باز هم شلواریهای متعدد از روی هم می‌پوشند همانا شباهت بسیار به رقاصان معروف مجلس بال دارند ساقهای زنهای ایرانی همواره مکشوف و قامتشان اغلب به واسطه پیراهنهای نازک آراسته و بر روی آن پیراهن یک ارخالق تنگ که غالباً تمام آن را زردوزی نموده‌اند می‌پوشند سرهای نسوان ایرانی همیشه به واسطه یک پارچه زری (چهارقد) که شباهت بسیار به دستمالهای مملکت ما دارد مستور می‌شود و گیسوهای طولانی آنها از زیر آن پارچه زری یعنی چهارقد گاهی تا به کف پا ممتد می‌شود. خلاصه هر شخصی که در شب عروسی بر حسب دعوت وارد عمارت پدر عروس می‌شود تقریباً خود را مکلف می‌داند که به قدر نیم من از شیرینیهای پدر عروس را که در بشقابهای بزرگ چینی چیده شده است میل و تناول نماید.

در روز عروسی تمام مدعوین اوقات خود را به مطایبات و گفتگوهای مزخرف و هزل آمیز می‌گذرانند و اگر درین مدت جزئی انقطاع در صحبت‌های لطایل آنها بشود حکماً آن وقت را باید زمان اغذیه و صرف دخانیات فرض نمود در وقت نهار به قدری در وسط اطاق مأکولات چیده می‌شود که حتماً اغذیه مذکوره کفایت دو مقابل این اشخاص را خواهند کرد و بر حسب عادت چنین معمول شده است که مابقی آن اغذیه را به ایتم و فقرا قسمت نمایند در همین روز در اغلب ولایات ایران عادت لوطیان و مقلدان برین جاری شده است که با حیوانات وحشی از قبیل خرس و شیری که از گرسنگی قریب به هلاکت است بر در خانه عروس آمده و او را ازین جشن عالی مبارکباد و تهنیت گویند. وقتی که لوطیان و مقلدان بر در خانه مشارالیه آمدند آن حیوانات بیچاره را به ضرب چوب و سایر حرکات مجبور می‌نمایند که انواع حرکات مضحکه در حضور مدعوین به عمل آورند درین هنگام پدر عروس مبلغی به لوطیان و مقلدان مزبور داده و آنها نیز در مقابل اظهار تشکر و امتنان نموده و ازین جشن و عروسی اظهار مسرت نموده و تهنیت گویند پس از رفتن این دسته مجدداً رقاصان شروع به رقص و آوازه خوانان شروع به خواندن اشعاری می‌نمایند که مضامین اغلب آنها بسیار ناشایسته و دور از ادب است و درین محل باید از ذکر اشعار مزبور صرف نظر نمود در وقت عصر از جهت مهمانان در ظروف بسیار

مرغوب عصرانه داده می‌شود و آن اغلب عبارت است از شربت و بستنی و سایر میوه‌جات و فواکه خوش طعم و نیز درین وقت مهمانان علی‌الاصول صرف چای می‌نمایند و آنچه مقدور باشد قلیان می‌کشند. در مجالس عروسی دیده نشده است که مدعوین آنها صرف مسکرات بنمایند؛ گویا غیر از مطربان هیچ کس مرتکب صرف آنها نشود درین وقت عروس را به همراهی اقوام و سایر آشنایان او روانه حمام می‌نمایند پس از بیرون آمدن عروس از حمام مشارالیه‌ها را مجدداً داخل خانه پدر خود نموده و زنهایی که در آنجا دعوت شده‌اند مشغول فراهم آوردن لوازم حرکت او می‌شوند. در وقت غروب آفتاب تمام اطاقها و خانه پدر عروس به واسطه لاله‌ها و لامپها مانند روز روشن می‌شود مجدداً مطربان شروع به نواختن آلات موزیک و خواندن اشعار می‌نمایند و رقاصان در کمال خوبی مشغول رقصیدن می‌شوند و هر نوعی که آوازه خوان شعر بخواند مطربان از روی آن ضرب می‌گیرند و به همان نوع هم رقاصان مشغول رقص می‌شوند و تا چند ساعت از شب رفته مطربان به همین نوع مشغول کار خود هستند و مدعوین با کمال سکوت از آوازه تغنیان و رقص رقاصان محظوظ می‌شوند هنگامی که مدعوین را به شام خبر می‌دهند غذاهایی در سر شام شب عروس داده می‌شود که بعینه همان اغذیه‌ای است که در روز قبل صرف شده بود و بعبارة اخری می‌توان گفت که غذاهای مجلس عروسی به ترتیب آتی داده می‌شود، قریب صد قاب چلو و پلو بسیار خوب ممتاز و صد بشقاب خورشهای متعدد که در وسط هر کدام از آن بشقابها یک مرغ بریان گذاشته شده و علاوه بر این به قدری در سر شام در خورش‌ها گوشت دیده می‌شود که انسان مبهوت می‌گردد و غالباً به مدعوین به فواصل معینه کباب‌های بسیار خوش مزه که از گوشت بره و یا از گوشت شکار درست شده است داده می‌شود معلوم است که این چنین تهیه که در خانه عروس دیده می‌شود حتماً به واسطه فراوانی ارزاق و غلات مشرق زمین است.

خلاصه پس از صرف شام از طرف داماد چندین زن و مرد برای آوردن عروس متوجه خانه مشارالیه‌ها می‌شوند و باید این را نیز در نظر داشت که هر قسم جشن و

پذیرایی که در خانه عروس کرده می‌شود به همان نوع در خانه داماد نیز مرتب می‌شود هنگام ورود اشخاص مزبور در خانه عروس مطربان و رقاصان حتی المقذور در خواندن و رقصیدن و نواختن آلات موزیک کوتاهی نمی‌ورزند پس از اتمام خواندن مطربان و رقصیدن رقاصان خبر بیرون آمدن عروس را می‌دهند حضار تماماً برخاسته و در قرب درب عمارت پدر عروس منتظر عروس می‌شوند و واضح است که اطفال کوچک و بزرگ و زنان و دختران همسایه‌ها نیز که در پشت بام‌ها قرار گرفته‌اند منتظر خارج شدن عروس از خانه خود هستند هنگام بیرون آمدن عروس از خانه پدر خود تمام زنهایی که در آنجا اجتماع نموده‌اند، یک مرتبه به صدای بسیار بلند هورا می‌کشند درین بین چند نفر از اقوام عروس را که همه بدن او به یک پارچه زری منور است بر روی اسب سوار می‌نمایند تمام مدعوین و اقارب عروس و داماد هر یک فانوس یا یک لاله در دست گرفته و راه عبور عروس را به واسطه مشعلها و چراغها مانند روز روشن می‌نمایند غالباً دیده شده است که مطربان و نوازندگان موزیک عروس را تا درب عمارت داماد همراهی می‌نمایند و در تمام طول این راه اقوام داماد علی‌الاتصال آتش بازی می‌نمایند در اکثر بلاد ایران دیده شده است که چون عروس نزدیک به خانه داماد می‌شود خویشان داماد محض احترام و سلامتی عروس گوسفندها قربانی می‌کنند و عروس را با زنانی که در کالسکه و یا سوار اسب بوده و همراه عروس بودند پیاده کرده و داخل خانه داماد می‌نمایند و اشخاصی که عروس را تا درب عمارت پدر داماد همراهی نموده بودند درین هنگام آنها هم پدر داماد را ازین جشن تبریک گفته و هر یک به طرف خانه خود روانه می‌شوند.

فصل هشتم

در بیان طلاق و وضع زندگانی عروس و داماد و تعدد ازدواج و طریقه زندگانی و انواع مشاغل زنهای ایرانی در خانه خود و نیز درین فصل از وضع تدفین زنهای آنجا گفتگو می‌شود.

تمام نسوان ایران زمین در وقتی که از خانه خارج می‌شوند، به هیأتی منظور و مرئی می‌کردند که همانا به یک پارچه آبی رنگ پیچیده شده‌اند و از اوایل سال عادت بر این جاری شده که آن‌ها در خانه شوهر خود مانند کسی هستند که سمت کینیزی شوهر خود را قبول کرده باشند و عجب در آن است که آن بدبخت‌ها غافل از این هستند که عاقبت آن‌ها یا انداخته شدن به توبره و جوال و یا منجر به قتل می‌شود و نیز غافل از این که عاقبت آن‌ها غالباً منجر به پیری خواهد شد و این معنی مایه تنفر شوهران از آن‌ها خواهد گردید در حقیقت این قسم رفتار که از جانب شوهران نسبت به زوجات می‌شود مایه کمال تاسف و اسباب ضلالت و گمراهی آن‌ها خواهد گردید دختران ایران تنها به همین ملاحظه از اختیار شوهر احتراز می‌کنند و وقتی هم که به خانه شوهر داخل شدند حتی المقدور به شوهرهای خود در امورات کمک می‌نمایند و امورات متعلق به خانه‌داری را به انجام می‌رسانند و عمدۀ کارهایی را که آن‌ها مکلف هستند این است که در خانه مشارالیه به لقب مادری ملقب و منصوب کردند متمولین و سایر اعیان ایرانی از روی قانون و حساب دختران را تزویج می‌نمایند ولی طبقات متوسطه و عوام الناس آن‌جا حتی المقدور در تزویج زوجات خود به خویشان و اقارب استشاره می‌کنند در ایران ندرتاً اتفاق می‌افتد که داماد عاشق عروس بشود و بتواند او را از جهت خود تزویج نماید همواره ایرانیان مساعی خود را مصروف بر آن می‌دارند عروسی را که از برای داماد و خود می‌آورند هنگام انعقاد و مجلس عقد مایه گفتگو و تأخیر کار نشود، ندرتاً دیده شده است که یکی از ایرانیان به تعدد زوجات راغب بشود و جهت آن این است که هرگاه یک شخص دو زن به نکاح خود درآورد هر دو از آن‌ها مشارالیه را مجبور می‌نمایند که اسباب و اوضاع خانه هر یک از آن‌ها را جداگانه فراهم آورد؛ به این

معنی که آن شخص مجبور می‌شود که از برای هر یک از آن‌ها عمارت علی‌حدّه بنا نماید و سایر لوازمات آن‌ها را که عبارت از خدام و البسه و جواهرات و اثاث البیت باشد به طور اختصاص معین نماید و چون این اسباب به کلی فراهم آمد اگر نزاعی مابین زن‌های شخص مزبور واقع شود، حتماً برای مصاحبت و کثرت میل شوهر خواهد بود و اگر از این یک مطلب نیز صرف نظر بنماییم و در سر این امر نزاع را از میان آن‌ها برداریم می‌توانیم گفت که این دو زن در خانه شوهر خود به کمال دوستی و اتحاد توانند زندگانی نمود؛ چنان که در ممالک فرنگستان تطبیق زنان مشکل است در ایران نیز مطلقه نمودن آن‌ها صعوبت دارد و جهت عمده آن این است که هر زن فقیری وقتی که به خانه شوهر می‌آید والدین او اسبابی چند به اسم جهاز به همراهی او به خانه داماد می‌فرستند و در وقت طلاق موافق قانون و عادت مملکت داماد را لازم است که تمام آن اسباب را به عروس تسلیم نماید و به همین سبب است که در حین انعقاد عقد پدر عروس مساعی جمیله خود را حتی المقدور مصروف می‌دارد که زیاده از آن چه به دخترش جهازی داده شده است در قبالة نوشته شود و به همین یک جهت که عبارت از استرداد جهاز عروس به خود او باشد داماد نمی‌تواند بر تطبیق زوجه خود جرأت نماید گاهی اتفاق می‌افتد که یک نزاع و نفاق سختی فیما بین مرد و زن اتفاق می‌افتد و در این صورت اگر زوجه از شوهر خود رضایت نداشته باشد طلاق گرفتن او بسیار آسان است مشروط بر این که زوجه تمام جهاز و مهریه خود را به شوهر خود ببخشد و او را در مقابل مطلقه می‌نماید ندرتاً اتفاق می‌افتد که پس از آن که شخصی زوجه خود را مطلقه نمود و او را از خانه خود بیرون کرد دو مرتبه او را به عقد مزاجت خود نایل گرداند چنان که در اوراق قبل مذکور گشت غالباً دختر عمو و پسر عمو میل دارند که با همدیگر عقد مزاجت کنند و دختران ایران غیر از برادران خود تمام اقوام و اقارب خود را نسبت به خود نامحرم می‌دانند و حتی الامکان صورت و بدن خود را از ایشان مخفی می‌دارند. غالباً در ایران عروس و داماد را در طفولیت به همدیگر نامزد می‌کنند و شیرینی می‌خورند اهالی ایران حتی المقدور از اختلاط طبقاتی که غیر از طبقه

منسوبه اوست احترام می‌کنند و بسیار کم دیده شده است که مابین اهل نظام و کسبه عقد مزاجت منعقد گردد و به همین لحاظ است که هر یک از تجار ایران از جهت پسر خود دختر تاجری را عقد می‌کند و ارباب صنایع از ارباب صنایع دختر می‌گیرند و نوکران ایرانی از هم رتبه‌های خود که عبارت از نوکرها باشد مزاجت می‌کنند و هم‌چنین اهالی نظام از اهالی نظام دختر می‌گیرند.

در ایران هم مانند سایر ممالک و جاهت و خوش منظری به زودی مشتری پیدا می‌نماید در میان طبقات مختلفه اختلاط و قرابت دست بدهد باید به طور یقین دانست که وقوع این واقعه به ملاحظه حسن عروس بوده و همان وجاهت و قشنگی دختر است که این ارتباط و آمیزش را سبب می‌شود عروس در سال اول عروسی خود به هیچ وجه مأذون نیست که به امورات متعلقه به خانه رسیدگی نماید و اگر عروس در خانه داماد مادر شوهری داشته باشد مادرشوهر او آن‌چه لازمه حمایت باشد از او می‌نماید و هرگز او را به کارهای بسیار سخت وادار نمی‌نماید و گاهی اتفاق می‌افتد که مادر عروس اگر بیوه و بی‌شوهر باشد، به همراهی دختر خود به خانه داماد می‌رود و در آن جا به تمام امورات خانگی و سایر کارهای شخصی دختر خود رسیدگی می‌نماید در ایران برخلاف سایر ممالک روی زمین مادرزن را بسیار احترام می‌نمایند و همواره شخص داماد او را حافظ طبیعی زوجه بی‌تجربت و جوان خود محسوب می‌دارد مادرشوهر نیز چنان‌چه در فوق مذکور شد عروس را دلالت به امورات خانه داری می‌نماید و به صواب دید و امر مشارالیه عروس می‌تواند که از خرده‌فروشان اسباب و سایر لوازم خود را ابتیاع نماید و هرگز بدون مصلحت و صواب دید مادرشوهر عروس نمی‌تواند که از خانه بیرون آمده و از بازارهای حول و حوش در اطراف اشیاء لازمه را ابتیاع نماید و اگر از عروس در خانه داماد طفلی متولد شده باشد و او بدون اذن مادرشوهر خود برای خرید به بازار برود و یکی از اقارب او از این حرکت او مطلع شود او را از این حرکت خلاف ممانعت و نصیحت می‌کند؛ ولی دختران فقیر و بی‌بضاعت می‌توانند که در سال اول عروسی خود از خانه خود بیرون آمده و از دکاکین اشیای لازمه خود را ابتیاع نمایند.

پس از انقضای یک سال از مدّت عروسی عروس بنای وضع حمل را می‌گذارد و در این هنگام بر حسب دعوت خانواده داماد تمام اقوام و اقارب عروس در خانه داماد حاضر می‌شوند و اگر زوجه مزبوره فرزند ذکور تولید کند اقوام و اقارب و پدرشوهر و مادرشوهر او، او را بسیار تعریف و احترام می‌نمایند و محض ملاحظه حرمت او شوهر او را به اسم اصلی او خطاب ننموده بلکه به اسم فرزند او خطاب و دعوت می‌کند مانند مادر حسن و مادر جعفر و غیره.

و اگر از مشارالیه دختر متولد شده باشد، باز هم اقوام او از او تعریف و توصیف می‌نمایند و حمد الهی و ثنای باری را به جای می‌آورند که خداوند رحیم او را عقیم خلق ننموده است و به همین شکرانه امیدوار می‌شوند که خداوند تبارک و تعالی در دفعه دیگر به او فرزند ذکور عطا خواهد فرمود خلاصه پس از وضع حمل تمام اقوام و اقارب داماد و عروس را مظهر احترامات فوق‌العاده می‌نمایند و به جهت همین مولود جدید قدرت و تسلط مشارالیه در خانه شوهر از آن چه سابق بوده است زیاد می‌شود و اگر تمام اسباب و اشیاء خانه داماد عبارت از یک قهوه سینی و یک بقچه ملبوس باشد مشارالیه خود را وارث اشیاء مذکوره می‌داند و در این محل نباید از نظر محو کرد که پس از این حسن و وجاهت عروس در مقابل طفل جدید المولود چندان قیمت و عظمتی نخواهد داشت و از آن روز عروس مأذون است که مانند سایر نسوان محترمه ایران زمین خود را مستور داشته و به همراهی مادر و یا طفل و یا مادرشوهر خود به هر مکان که مناسب باشد برود و اغلب اوقات هنگام ولادت مهمانی‌های باشکوه داده می‌شود و محض تفریح و تبدیل هوا مجلس مهمانی را در بیشه‌های پر سایه آن جا که اغلب بلاد ایران زمین را احاطه نموده قرار می‌دهند و با وجود این که در این موقع تمام امورات متعلقه به خانه‌داری در تحت اداره مادرشوهر عروس به انجام می‌سد پس از تولد طفل عروس می‌تواند که در امورات خانه به مادرشوهر خود برتری و تسلط جوید و پس از فوت مادرشوهر تمام امورات خانه داری منتقل به عروس مزبوره می‌شود و او اتمام تمام کارها را مفروض زمه خود دانسته و به شوهر خود امداد می‌نماید و در امور اتفاقیه شوهر او خود را مجبور

می‌داند که با زوجه خود مشورت بنماید و به عبارت آخری می‌توان زن‌های ایرانی را معاون شوهران خود دانست و در هر کاری خود را دخیل نموده مانند زن‌های انگلیسی معتمد و مشیر و مشار شوهر خود می‌شوند.

هرگاه شخصی از ما استفسار نماید که آیا زنهای ایرانی در خانه خودشان تربیت کرده می‌شوند و یا آن که در ظرف مدت مدیدی که در خانه شوهر خود توقف دارند هنر مخصوصی تحصیل می‌نمایند جوابی که از من استماع خواهند کرد این است که اگر مقصود از تربیت و معنی آن تربیتی باشد که ایرانیان معنی آن را فهمیده‌اند البته بسیاری از نسوان متوسط الحال آنجا را تربیت شده باید محسوب داشت و تربیت آنها عبارت از خواندن و نوشتن اشعار و تغنی و ترتیب انواع اغذیه و حلویات و سرعت طبخ و تدارک مأكولات است که در اندک مدتی پخته و فراهم بیاورند و امتیاز زنهای فقرا عبارت از این است که آنها علاوه بر آن که انواع اغذیه و شیرینی‌جات را فراهم می‌آورند تمام البسه اهالی خانواده خود را خود بریده و در اندک مدتی می‌دوزند و گاهی خود این نسوان فقیره یک صنعتی را پیشنهاد خود نموده و به واسطه آن یک لقمه نانی برای خانواده خویش تحصیل می‌نمایند و بعباره آخری باید گفت که زنهای فقیر ایرانی همیشه ساعی هستند و هرگز اوقات خود را به بطالت و تبلی نمی‌گذرانند مطلب معلوم است که زنهای ایرانی قدری نقص دارند ولی این نقص و عیب طبیعی آنهاست به این معنی که آنها خیلی لجوج بوده و بسیار مایلند که اکثر اوقات با یکدیگر نزاع و دعوا بنمایند و با وجود این عیب ثابت می‌بینیم که از طرف دیگر بسیار پرهیزکار و صرفه‌جو و پاکیزه هستند و حتی المقدور می‌خواهند که اسباب خوشبختی خانواده خود را فراهم بیاورند و به همین جهت است که شوهران و اطفال ایشان آنها را بسیار دوست می‌دارند و هر قدری که زن در خانه شوهر بیشتر توقف نماید به همان قدر بر اعتبار و تسلط مشارالیه افزوده می‌شود و رفته رفته تمام امورات خانه و رسیدگی به آنها منتقل به مشارالیه می‌شود و حتی اگر شوهر او دارای یک اسب باشد حتماً جو و علوفه آن حیوان هم باید هر شب به صوابدید زوجه مزبور داده شود پس از آن که دختران و پسران او به سن بلوغ رسیدند از جهت پسران خود عروس می‌آورند و دختران خود را به شوهر می‌دهند و

اگر زوجه یکی از اهالی ایران عقیم (نازاد) بوده و در خانه شوهر به هیچ وجه اولادی از او متولد نشود شوهر او را مجبور می‌نماید که از برای او زوجه دیگری حاضر و تهیه نماید زنهای ایران بسیار زود پیر می‌شوند و اگر یکی از آنها در سن جوانی بسیار خوشگل و خوش اندام بشود حتما در وقتی که به سن چهل سالگی رسید مانند یکی از پیرزنان هفتاد ساله خواهد بود و به این جهت زوجه مزبوره مجبور می‌گردد که هر روز خود را آرایش نماید و برای خود یک وجاهت مصنوعی ترتیب دهد و بعباره آخری مشارالیها وقتی که به سن چهل سالگی رسید هر روز ابروهای خود را و سمه گذاشته و دندانهای مصنوعی در دهان تعبیه می‌نماید و به جای گیسوان ریخته به عاریت و صنعت گیسو ترتیب می‌دهد و در این حال مزبوره همواره مساعی و زحمات خود را مبذول می‌دارد که خاطر شوهر او به طرف مشارالیها متوجه و راغب باشد و اگر شوهر او درین حال پیری هم او را محبت کند بدیهی است که مشارالیها خود را خوشبخت خواهد دانست محض وصول این مقصود مزبوره حاضر است که شوهر خود را در مسافرت‌های دور و دراز مشاهد مقدسه که تقریباً معادل صد و چهل و سه فرسخ ایران است با شوهر خود همراهی نماید و باید دانست که هر یک از مسلمانان نیک نفس و متدین ایران خود را مجبور می‌دانند که در سن کهنولت به زیارت مکه معظمه و کربلای معلی و مشهد مقدس مشرف بشوند.

مطالب مذکوره قبلاً تماماً شرح احوال زنان ایرانی بود که مفصلاً از وقتی که به خانه شوهر داخل شده تا هنگامی که به واسطه اقوام خود به خاک سپرده می‌شود. مذکور داشتیم اگر زنان ایرانی متمول و درجه بضاعت او غیر محدود باشد چند ماه پس از فوت مشارالیها تمام اقوام و اقارب او اجتماع نموده و او را از مرقد خود که به طور امانت گذاشته‌اند بیرون آورده جسد او را در تابوتی گذارده و با نمود آن را محکم می‌پیچند و در مرافقت جنائز دیگر به اراضی مقدسه که عبارت از کربلای معلی و مشهد مقدس باشد نقل می‌دهند پس از رسیدن به کربلا و یا مشهد نعشهای آنان را در اطراف مقابر پیشوایان دین که در آنجا مدفون هستند به خاک می‌سپارند و معلوم است که این اجساد و ابدان به واسطه قرب و نزدیکی که به جوار راهنمایان دین خود دارند در کمال استراحت در آن امکنه مقدسه خواهند بود.

فصل نهم

در خصوص مقابر زن‌های فاحشه ایران و تأدیب و مجازات آنان و چاه مشهور شیراز و کیفیت کیفر دیدن زن‌های ایران زمین است

سندباد بحری که مظهر حادثات و ناگواری‌های شدید شده بود، تمام آن حادثات را خود بشخصه می‌دانست و سخت‌ترین صدماتی که به مشارالیه رسید، وقتی بود که او را به اتفاق زوجه مرحومه خود در چاه بسیار عمیقی نازل نمودند. شرح نجات یافتن سندباد از آن چاه و سایر اتفاقات فوق‌العاده‌ای که به مشارالیه متواتراً دست داده است، چندان عظم و اهمیتی در مقابل چاه مزبور که معروف به چاه مرگ گردیده است، ندارد.

البته همه اهالی ایران در کمال خوبی می‌دانند که در قرن نوزدهم در قرب بلده شیراز، یعنی به فاصله دو میل دورتر از مقابر حافظ و سعدی در قلعه یک تپه مرتفعی گودال عمیقی واقع است که آن گودال به چاه مرگ موسوم است. عادت بر این جاری شده است که غالباً زنهای فاحشه را به این چاه می‌اندازند؛ ولی وقوع این واقعه هرگز به طور پنهانی و در اوقات شب اتفاق نیفتاده است، بلکه هنگامی که می‌خواهند نفسی را به این مجازات کیفر دهند، زنهای بدبخت و بدعمل را در حضور یک جمعیت بسیار به چاه معروف به چاه مرگ سرنگون می‌نمایند؛ اگرچه این اوقات اهالی ایران مرتکبین را ندرتاً به این مجازات وحشت‌انگیز کیفر بنمایند، ولی تدبیری که در مقابل این عمل کرده‌اند آن است که اگر یک نفر از زنهای ایرانی در خانه شوهر خود به تقصیر بسیار بزرگی مرتکب شود، شوهر او نظر به بعضی ملاحظات طلاق را بر چاه مرگ ترجیح می‌دهد و یا این که غالباً اتفاق می‌افتد که شوهر او به عوض طلاق تمام اقوام و اقارب زوجه مزبوره را در خانه خود دعوت نموده و تقصیرات زوجه خود را یکان یکان در حضور آنها شمرده و در مجازات او از آنها استشاره می‌کنند و آخر الامر نتیجه شور از مشارالیهم برین منجر می‌گردد که یا یک پارچه تریاک و یا قدری سم الفار به زوجه مزبوره بخوراند و در این هنگام غالباً دیده شده است که مادرزن او، او را از ارتکاب به این عمل به هیچ

وجه ممانعت نمی‌نماید و بلکه حتی‌المقدور در انجام این عمل او را کمک و تقویت می‌کند؛ و هرگاه شما رضایت زوجهٔ مزبوره را از من سؤال نمایید، در جواب خواهم گفت که بلی مزبوره کمال رضامندی را به این مجازات دارد و آشکارا می‌گوید تنبیهی را که شوهر و اقربای من در حق من سزاوار دانند، بسیار گوارا خواهد بود؛ و هرگاه بر حسب اتفاق زوجهٔ مزبوره از تنبیهی که شوهر او می‌خواهد در حق او جاری بسازد مخالفت بنماید، معلوم است که شوهر او به وسایط دیگر او را تنبیه و مجازات می‌دهد و به عبارت اخری چون در خانه هر یک از مسلمانان یک چاه آب و یک پشت بام مرتفعی موجود است؛ لهذا شوهر او می‌تواند که او را یا در آن چاه و یا از پشت بام سرنگون بنماید؛ و اهالی ایران زمین همواره با اعتقادات و خیالات خود پیروی می‌نمایند و چون اجزای محاکم حکومتی ایران قادر نیستند که آنها را مؤاخذه کنند که از چه جهت زوجهٔ خود را به این بلیه مبتلا نمودی، لهذا همیشه ایرانیان به این نوع افعال ناشایسته مرتکب و تشبث می‌نمایند؛ و گاهی اتفاق می‌افتد که اهالی یکی از بلاد ایران متفقاً ازدحام کرده و یک زن بدبختی را به سخت‌ترین حالات به چاه مرگ می‌اندازند. این نوع تنبیه غالباً از شقوق آتیه ثلاثه بیرون نخواهد بود:

اولاً وقتی است که زنی که مرتکب فواحش و منهیات شده است دشمنان متمول و صاحب قدرتی داشته باشد. ثانیاً حاکم بلدیة ایران بخواهد برای عبرت سایرین او را به این تنبیه مجازات دهد. ثالثاً هنگامی است که نزاع و نقار مابین زوج و زوجه به منتها درجه آن برسد و شوهر بخواهد که محض رفع رسوایی و افتضاح خویش او را به اشدّ عذاب که چاه مرگ باشد مبتلا سازد و گاهی اتفاق می‌افتد که چند نفر از اقوام آن ضعیفه فاحشه به حمایت او برمی‌خیزند و مساعی و تدبیرات خود را مصروف آن می‌دارند که بر روی تقصیرات و گناهان او پرده کشند در صورت وقوع این اتفاق هر طرف میل می‌کنند که به محاکمه بلدیة عارض گشته و آنچه از طرف محاکم حکم می‌شود از روی آن رفتار نمایند و غالباً در این حالت دیده شده است که شوهر آن ضعیفه سر و روی خود را گل‌آلود نموده و از محکمه مزبوره

حکمی را که دارای مجازات زوجه اوست طلب می‌نماید پس از عرض و تظلم شخص حاکم اعطای حکم خود را به تعویق انداخته و حتی المقدور سعی می‌نماید که به یک نوعی آنان را صلح و صفا دهد؛ ولی اغلب شوهران به صلح راضی نمی‌شوند و چون مسامحه شخص حاکم را درین کار زیاده از حد می‌بینند؛ لهذا مشارالیه از محکمه حاکم رو بر تافته و به خدمت یکی از علمای اعلام و یا فقهای فہام رفته و در این باب به او شکایت می‌کند از طرف دیگر آن ضعیفه بدبخت نیز از محکمه حاکم بیرون آمده و یکی از علمای آن بلد را ملجاء و ملاذ خود قرار می‌دهد؛ ولی افسوس که آن ضعیفه بدبخت هر چند سعی می‌کند که بی‌گناهی خود را در حضور آن عالم ثابت نماید ممکن نمی‌شود چون زحمات آن ضعیفه بی‌ثمر می‌شود اقوام و اقارب مشارالیها او را تحریک می‌نمایند که قدری از طعام خود را زهر آلود نموده و پس از خوردن خود را از سرزنش مردمان متخلص سازد غالباً اتفاق می‌افتد که حاکم بلد چند نفر از علمای اعلام را به مجلس خود دعوت کرده و با آنها درین باب مشاورات لازمه و تحقیقات مؤثره و متواتره را به عمل می‌آورد ولی درین بین شخص عالمی که ضعیفه بدبخت به او پناه برده بود به حاکم مشارالیه گوید که من آنچه شایسته رسیدگی و استنطاق بود درباره زوجه این شخص معمول داشتم و آخر الامر چنین مفهوم شد که این ضعیفه تقصیر بسیار بزرگی را مرتکب شده است و به جهت عبرت دیگران لازم است که او را به بدترین عقوبات از زندگانی محروم نمود حاکم مشارالیه چون حکم عالم مزبور را در خصوص آن زن استماع نمود چند نفر از نوکرهای خود را خواسته و حکم می‌کند که آن زن را در چاه علی بندر یعنی در چاه مرگ سرنگون نمایند.

چاه علی بندر، به دو میل فاصله از شهر شیراز یک باغ بسیار بزرگی ساخته شده است که اهالی شیراز هر سال در فصول معینه به آن باغ رفته و در آن جا اوقات خود را به تفرج و خوشگذرانی به سر می‌برند و به ملاحظه طراوت و صفایی که طبیعت به آن باغ داده است اهالی شیراز این باغ را موسوم به دلگشا کرده‌اند و اغلب درختهای باغ مزبور عبارت از نارنجهای لذیذ و خوش طعم است در یک طرف این باغ جاده

امتداد دارد که انتهای آن به چاه علی بندر و به قول اهالی شیراز به چاه مرگ منتهی می‌شود و تاکنون معلوم نیست که کی این چاه را حفر کرده است و هیچ کس مطلع نیست که از چه جهت این چاه را حفر نموده‌اند ولی عقیده من بر این است که این چاه یا از جهت استخراج آب محفور شده و یا این که ازین نقطه استخراج معدنیات کرده‌اند و علاوه بر آن هیچ یک از اهالی شیراز به خوبی مطلع نیست که عمق این چاه به چه اندازه است و نیز معلوم نشده است که آیا در ته این چاه آب وجود دارد یا خیر و هر یک از اطفال صغیره شیراز از وجود این چاه به خوبی مستحضراند و می‌دانند که در فلان نقطه باغ دلگشا این چنین چاهی موجود است و هر یک از اطفال شیراز محض تعیین عمق آن چاه سنگی بر ته آن انداخته و پس از چند مدت یک صدای ضعیفی استماع می‌نمایند هیئت این چاه عبارت از یک شکل مربع با قاعده‌ای است که در وسط تخته سنگهای تپه مذکور در فوق واقع شده است و در اطراف آن قدری از علفهای خودرو روئیده و به هیچ وجه در جهات اربعه آن چاه طارمی و یا موانع دیگری ساخته نشده است فقط چیزی که در اطراف چاه مزبور دیده می‌شود همان اثر اقدام اهالی شیراز است که برای تماشای وضع حیرت آمیز آن چاه آمد و شد نموده‌اند.

چندی قبل یکی از زندهای شیراز به بلای انداخته شدن به آن چاه مبتلا گردید و از قراری که معلوم شد گویا پس از اقرار آن ضعیفه به اعمال ناپسند خود بر حسب حکم حاکم عملجات حکومتی آن ضعیفه را بر روی الاغ به طور معکوس نشانده و او را به بدترین حالتی نزدیک آن چاه برده‌اند و عجب درین بود که با این که آن بدبخت را می‌خواستند هلاک سازند باز به وجهی از بی حرمتی در حق او فروگذار نمودند به این معنی که اولاً گیسوهای آن بدبخت را بریده و چادری را که حافظ و ساتر زندهای ایران زمین است از سر او برداشته بودند و به این حالت که در نزد ایرانیان بدترین عقوبات است او را به سوی چاه مرگ می‌بردند از اجزاء حکومتی که درین راه مشارالیه را مرافقت و همراهی می‌نمود فقط میرغضب حاکم شیراز بود که دهنه مرکوب آن زن را گرفته و به طرف آن چاه به سرعت تمام حرکت می‌کرد و

در پشت سر آنها یک دسته از لوطیان و مقلدان و آتش افروزهای بلده شیراز که به انواع هیاکل مضحکه در حضور تماشاگران تمسخر می نمودند می رفتند و در عقب این دسته گروه انبوهی از زنهای بی صاحب و بی بضاعت آنجا بودند که با مردان و اطفال شهر شیراز مخلوط گشته و متفقاً آن زن را مشایعت می نمودند مردان و اطفال در عرض راه به قدری خنده و خوشحالی می نمودند که گویا آن روز روز عید آنها بود در وسط راه نیز چند نفر از سوارهای حکومتی به سرعت تمام خود را به آن ازدحام رسانیده و متفقاً آن زن را مشایعت می نمودند از اشخاص معتبره که در این راه در جرگه سایر تماشاگران دیده شد، فقط داروغه بلده شیراز بود که با چند نفر از تابعین خود محض رفع اغتشاش و اختلال از جانب حکومت مأمور شده بود در عرض تمام این راه مقلدین و مطربان مشغول تغنیات و نواختن آلات موزیک بودند و هر یک از مردمان به یک کاری اوقات خود را می گذرانیدند چون به دامنه تپه مزبور رسیدند آن ضعیفه بدبخت را از مرکب خود پیاده کرده و از جاده باریکی که به طرف تپه مذکور امتداد داشت او را می کشیدند و با وجود این که این ضعیفه فاحشه را به این بلیه سخت مبتلا داشتند علاوه بر آن قبل از وقت هم محض سرعت هلاک او قدری تریاک خورانیده بودند و چون او را به طرف تپه می کشیدند آن بدبخت به هیچ وجه از اثر تریاک احساس خستگی و این مصائب را نمی نمود. الغرض پس از رسیدن به تپه اولاً دستهای او را بر پشت بسته و پس از آن او را بر لب چاه مرگ نشانیدند. در این وقت یکی از اهالی شیراز از میان آن ازدحام کثیره بیرون آمده و به ضعیفه مشارالیها تلقین تشهد نمود و گفت بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله. ضعیفه مزبوره به واسطه تأثیر تریاک نتوانست شهادتین را بگوید. چون شیرازیان دیدند که او سکوت نموده و نمی تواند در وقت رحلت به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد اقرار نماید، لهذا یکی از اهالی در عوض آن زن اقرار به وحدانیت خدا و نبوت حضرت رسول نمود. میرغضب که شرح آن را در فوق مذکور داشتیم، با حالت مستانه قدری پیش آمده و به پای خود آن زن را زده و به چاه مزبور انداخت پس از وقوع این واقعه اهالی شیراز مراجعت به شهر کرده و

گویا به عقیده آنها هیچ اتفاقی نیفتاده بوده است که اهمیت داشته باشد. شرحی که در فوق مذکور داشتیم بیان چاه مرگ و چگونگی انداختن زندهای ایرانی در او بود و مردم احتمال می‌دهند که شاید فردا هم یکی از زندهای شیراز به این بلیه مبتلا بشود؛ ولی من امیدوار هستم که دیگر این واقع رقت‌انگیز واقع نشود؛ اگرچه از این قبیل اتفاقات هر ساله در ایران زمین واقع می‌شود، ولی هر قدر که تسلط اهالی مغرب زمین در ایران زیادتر می‌شود به همان درجه هم این نوع شکنجه‌ها در ایران نادرالوقوع خواهد بود.

تمام زندهای شیراز وقتی که صحبت از چاه مرگ می‌شود می‌خندند ولی شوهرهای آنها هر وقت که می‌خواهند به آنها تشدد نمایند می‌گویند که شما را به چاه مرگ خواهیم انداخت عموماً در مشرق زمین خاصه در ایران زندها را آنقدرها به مجازات سخت مبتلا نمی‌گردانند. در ایران زمین مجلس جداگانه برای توقیف و حبس زندهای مقصره ساخته نشده است و در این بیست سال اخیر غیر از شش زن فاجره احدی را این قسم مؤاخذه و کیفر نداده‌اند.

فصل دهم

در بیان بهشت بندگان (یعنی ایران) و علم به آن که از کجا آنها را نقل می‌دهند و انواع هیاکل ایشان و احوال خواجهگان و چگونگی تأهل آنها و وضع احترام نمودن اهالی ایران آنها را.

در ایران نسبت به غلامان و کنیزان در کمال خوبی رفتار می‌شود هر یک از اهالی ایران که صاحب یک غلام با یک کنیز بوده باشد همیشه طرف اعتماد و احترام ایرانیان واقع می‌شود مثلاً در گفتگو و محاورات می‌گویند که فلان شخص آدم محترمی است یعنی او صاحب یک غلام زر خرید است در هر صورت در مملکت ایران داشتن غلام و کنیز اسباب احترام مالک آن می‌شود و غالباً مردمان متوسط الحال بیش از یک یا دو کنیز را مالک نمی‌باشند داشتن غلامان فقط مخصوص به متمولین است که غالباً در عمارات و بیوت آنها این قسم مخلوق دیده می‌شود.

همیشه غلامان و کنیزان از سواحل بحر احمر به خلیج فارس به توسط کشتیهای کوچکی که به اصطلاح اهالی آنجا موسوم به «بو کالواست» به ایران نقل می‌کنند. صاحبان این کشتیها که تمامت آنها از طوایف اعراب هستند در کمال خوبی این سیاهان را از خلیج فارس عبور و مرور می‌دهند و با وجود این که از جانب دولت انگلیس چند سفینه متجسس مأمور است که اعراب را ممانعت کرده نگذارند که این قسم غلامان و کنیزان را به ایران نقل نمایند باز اعراب به انواع حیل و دسایس از نظر ممیزین و مأمورین خفیه انگلیسی که در کشتیها هستند می‌گذرانند.

علاوه بر اینها می‌توان گفت که همه غلامان و کنیزانی که در خانه‌های متمولین ایران زمین دیده می‌شوند کلیته به واسطه حاجیان که به مکه معظمه مشرف شده‌اند، به ایران حمل و نقل شده‌اند و چون ممیزین انگلیسی از آنها سؤال می‌نمایند که به چه جهت این اجناس را با خود نقل می‌دهند جوابی که حاجیان مذکور به آنها می‌دهند این است که این کنیزان را ما به عقد مزاجت خود در آورده‌ایم و این غلامان خودشان به صرافت طبع سمت نوکری ما را قبول کرده‌اند و چون ممیزین انگلیس از خود آن کنیزان و غلامان همین سؤالات را می‌نمایند می‌بینند که ایشان

هم در جواب همان جوابهای حاجیان را می دهند، یعنی کنیزان به آنها می گویند که ما را این حاجیان به عقد مزاجت خود در آورده اند و غلامان می گویند که ما خود خدمت آنان را قبول نموده ایم و چون ممیزین انگلیس این جواب را استماع می نمایند لهذا جرئت نمی کنند که آنها را از دست تصرف حاجیان مشارالیهم در آورند.

در ایران هیچ تاجر معتبری که به برده فروشی اشتغال داشته باشد، دیده نمی شود و نیز در هیچ یک از بلاد ایران بازاری به جهت فروش غلامان و کنیزان مزبور ساخته نیست و علاوه بر آن درین مملکت هیچ یک از اهالی به تجارت غلام و کنیز سفید نیز اشتغال ندارند و جهت عمده آن این است که آنچه از اسرای تراکمه در سرحد ایران به دست ایرانیان افتاده است، غالباً ایرانیان آنها را به تراکمه داده و اسرای خودشان را که در نزد تراکمه بوده اند در عوض گرفته اند.

از شکل و هیأت این غلامان آشکار است که اینها بر سه قسم و طبقه منقسم هستند یکی از این طبقات موسوم به بمباسی است فرقی که این طبقه از دو طبقه دیگر در خلعت دارد این است که رنگ صورت و بدن آنها بسیار سیاه و لبهای ایشان کلفت و موهای آنها سخت و موطن آنها در افریقای وسطی است و گویا خداوند عالم در این طایفه ابداً عقل و ادراک خلق نفرموده است و قیمت این جنس بسیار کم و بی قدر می باشد اطفال این طایفه همیشه به خانه شاگردی و دختران آنها به آشپزی و اغلب به دایگی و خدمتکاری مأمور می شوند علاوه بر همه این صفات طبقه مزبوره دارای اخلاق ناپسند هستند بطالت و تنبلی و پرخوری از خصایص آنهاست و عقیده ایرانیان درباره این سیاهان بر این است که انسان باید این طایفه را فقط به آشپزی و فراهم آوردن اطعمه مأمور دارد و قیمت این جنس بسیار کم و صحیح المزاج می باشند و در هر کاری اصرار زیاد داشته و بسیار سمج هستند قیمت اطفال طبقه بمباسی از دوازده لیره انگلیس تجاوز نمی کند ولی دختران آنها غالباً قدری گران تر ازین قیمت به فروش می رسند.

طبقه دوم سیاهان معروف به نام سهیلی است این طایفه قدری باشعورتر از طبقه اول

می‌باشند و نیز رنگ آنها قدری بازتر و لبهای آنها نازکتر و موهایشان نرم‌تر از طبقه سابقه الذکر است اغلب مردان این طبقه را به نوکری و زندهای آنها به سمت پیشخدمتی نسوان ایران مفتخر می‌شوند و هرگاه زندهای این طبقه قدری خوشگل و وجیه باشند معلوم است که صاحبان آنها آنها را به ازدواج خود قبول می‌نمایند در صورتی که کنیز سهیلیه به عقد مزاجت تاجر مزبور در آمد معلوم است که هرگاه از برای تاجر مشارالیه اتفاقی روی بدهد و یا از کسب خود خسارت دیده و مفلس بشود هیچ کس قادر نیست که عوض طلب خود آن زن را از خانه تاجر به خانه خود ببرد این طایفه اگرچه مانند طایفه اول سمج و در کارها اصرار ندارند ولی فوایدی که این طبقه از برای صاحبان خود دارند طبقه اول به هیچ وجه آن را دارا نمی‌باشند و این طبقه از زمان طفولیت تا حد بلوغ با آقازادگان خود مانند برادران بازی می‌کنند و همین که به سن بلوغ رسیدند سمت نوکری آقازادگان خود را قبول نموده و به آنها از دل و جان خدمت می‌نمایند و چون اوصاف این طبقه یک نوع امتیاز از طبقه اول داشته و خصایص و صفات حسنه آنان افزونی و برتری بر طبقه سابقه الذکر دارد لهذا اکثر مردم طالب خریدن این طبقه می‌شوند و بر حسب قیمت این طبقه دو مقابل قیمت طبقه بمباسی است.

بهترین انواع غلامان و کنیزان که در ایران زمین دیده می‌شود طبقه حبشی است و امتیاز این طبقه بر طبقات مذکوره این است که پوست بدن آنها دارچینی رنگ و لبان آنها نازک و غالباً در گونه و صورتشان آثار سرخی هویدا است و موهای آنها بلند و نرم و عموماً از ذکوره اناث این طبقه امتیاز مخصوصی بر سایر آن غلامان و کنیزان دارند و همیشه صورت و وضع حبشیان به قدری دلرباست که انسان از تماشای آنها هرگز سیر نمی‌شود دختران و بی‌عیب از این طبقه را غالباً از هشتاد الی صد لیره انگلیسی خرید و فروش می‌نمایند اغلب ایرانیان کنیزان حبشی را فقط از جهت زینت خانه خود ابتیاع می‌نمایند متمولین ایران زمین و سایر اعیان مملکت هر وقت که یک پسر و یا یک دختر از طبقه حبشیه ابتیاع نمودند آنها را هم‌بازی اطفال خود قرار می‌دهند و به تدریج چون آقازادگان آنها به حد بلوغ و سن شباب رسیدند

آن غلامان سمت نوکری آقا زادگان خود را قبول می‌نمایند و هرگاه حسن سلوک و رفتار غلامان این طبقه اسباب خشنودی آقایان ایشان بشود معلوم است که کارهای عمده صاحبان آنها به خود غلامان مزبور واگذار خواهد شد من خود یکی از بچه غلامان این طبقه را دیدم که با نواب جلال‌الدوله نواده اعلی حضرت اقدس پادشاه ایران با کمال آزادی بازی می‌کرد و جمیع حضار و خدایمی که در آن عمارت بودند به من گفتند که بهترین وسیله از جهت محزون نمودن و آزردهن شاهزاده جلال‌الدوله اذیت کردن به این غلام حبشی است که به مرافقت شاهزاده مفتخر است و نواب اشرف جلال‌الدوله غلام را بسیار دوست می‌دارند باید دانست که تمام خواجه سرایان اعیان ایران زمین طایفه حبشیان انتخاب می‌شوند و هر یک از خواجگان را که در سن طفولیت به ایران می‌برند به قیمت بسیار گران فروخته می‌شوند پوست بدن طبقه حبشیان بسیار لطیف و نازک است و در ممالک شمالی و مرکزی ایران در اوقات زمستان به این طایفه از سرما بسیار سخت می‌گذرد و به همین ملاحظه است که صاحبان و آقایان آنها در فصل زمستان آنان را لباسهای خوب می‌پوشانند و هرگز آنها را به کارهای سخت پر زحمت مأمور نمی‌نمایند در ایران اگر غلامان به لباسهای گران قیمت فاخر ملبس شوند مایه ازدیاد احترام صاحبان آنها خواهد بود اگرچه صاحبان غلامان و کنیزان در هر حال می‌توانند که به قتل غلامان خود مبادرت نمایند ولی مشارالیهم هرگز به این کار اقدام ننموده مجازاتی که از جانب آقایان این طبقات نسبت به ایشان داده می‌شود همیشه بسیار بی‌اهمیت است و سخت‌ترین تنبیهی که درباره مملوکان دائم‌الخمرببی ادب کرده می‌شود این است که او را از خانه خود بیرون نموده و مجبور می‌دارند که به کارهای سخت و پر زحمت لقمه نانی برای خود تحصیل بنماید غالباً اتفاق می‌افتد که درجه و لیاقت غلام از نوکران و خدمتگذاران قدیمی و مخصوصی آقای او تجاوز نموده و به حدی می‌رسد که طرف اعتماد و توجه اصحاب خود می‌شوند و آقای او تمامی جواهرات و البسه خود را به دست او سپرده و او را صندوقدار و حافظ و حارس اموال خود قرار می‌دهد و اگر لیاقت او زیاده از حد منظور نظر صاحب او بشود نظارت خانه خود را نیز بدو

واگذار می‌نماید و چون عمل نظارت از برای شخص ناظر فایده بسیاری دارد لهذا غلام مزبور هر قدر می‌تواند مداخله نموده و برای خود ثروتی جمع می‌کند و گاهی اتفاق می‌افتد که صاحب او اختیار امور خانه خود را به غلام خود واگذار نموده و او با حسن کفایت خود آن شغل را به خوبی از پیش می‌برد تمام غلامان ایرانی در جمع‌آوری پول مساعی بسیار به کار می‌برند و غالباً دیده شده است که اکثر آنها مانند یکی از متمولین دارای یک مبلغ معینی از پول می‌باشند اگرچه این تنخواه که غلامان به انواع زحمات و حیل تحصیل کرده‌اند مقتضی آن می‌شود که آنها آن تنخواه را تقدیم صاحبان خود نموده و خود را از ربنه عبودیت آزاد نمایند ولی آنها هرگز به این کار اقدام نمی‌نمایند ندرتاً دیده شده است که پس از آن که یک غلامی چند سال به آقای خود خدمت نمود آقایش او را آزاد می‌نماید ولی وقوع این واقعه در مواقع بسیار مهمه اتفاق می‌افتد و در ایران سیاهی رنگ اسباب بی‌احترامی انسان نمی‌شود و یک غلام سیاه می‌تواند که به کارهای بزرگ مهم متصدی کرد و هرگز ایرانیان غلامان خود را به کار بسیار سخت مأمور نمی‌نمایند.

ایرانیان غلام زر خرید خود را کاکا خطاب می‌کنند و هرگاه یکی از ایرانیان که صاحب یک غلام است نقصی در کار او پیدا شده و یا این که به واسطه اتفاقات طبیعی نتوانست قادر بر نگاهداری غلام خود بشود او را به معرض فروش نمی‌رساند چه می‌داند که فروختن غلام در ایران اسباب تخفیف اعتبار صاحب او خواهد بود یا او را آزاد می‌کند و یا این که اگر اسباب انکسار شأن خود نداند می‌تواند دختر خود را به عقد مزاجت او برآورد غالباً کنیزی که درجه فهم و ادراک او بیشتر از سایر هموطنان او باشد به هم‌خوابگی آقای خود مفتخر می‌گردد و چنان که سایر زنهای مشارالیه در کارهای خانه او مسلط می‌باشند کنیز مشارالیه‌ها هم در کارهای متعلقه به خانه رسیدگی و مداخله می‌نماید.

چنان که در فوق مذکور گشت خواجه سرایان در اکثر خانه‌های متمولین و رجال دولت علیه ایران مشغول خدمتگذاری هستند به استثنای حرمخانه محترمه اعلی حضرت پادشاه ایران و فرزندان ایشان هیچ یک از رجال این دولت بیش از یک

نفر خواجه نمی‌توانند در خانه خود نگاه دارند تمام خواجه سرایان سیاه پوست می‌باشند و در مدت توقف خود در ایران فقط دو نفر از خواجه سرایان را دیدم که پوست آنها سفید بود و این دو نفر گویا از مقصرین دولت بوده‌اند که به این بلیه مبتلا شده بودند در ایران غالباً مدعیان دولت را علاوه بر نسق مذکور به مجازات سخت‌تر از آن که عبارت از کور کردن باشد مبتلا می‌نمایند و سبب عمده آن این است که در مشرق زمین شخص اعمی نمی‌تواند بر تخت سلطنت جلوس نماید.

خلاصه همه اوقات خواجه سرایان در عمارات ولی نعمتهای خود متوقف‌اند و تمام اهالی ایران همیشه نسبت به آنها کمال احترام را می‌نمایند و نیز زنهایی که در تحت مواظبت و ریاست خواجهگان هستند همیشه آنها را آقا خطاب کنند و علاوه بر اینها درجه شئون و لیاقت آنها در ایران به حدی رسیده است که غالباً اعلیٰ حضرت پادشاه ایران آنها را هم مانند سایر وزرا مورد عنایات و الطاف ملوکانه نموده و به عطای یک تعلیمی مرصع سرافراز و مفتخر می‌نماید.

در سایر ولایات خواجه سرای سابق الذکر مأذون است که در مجلس شورای حاکم بلدیّه حاضر شده و پس از استماع رای حاکم و وزیر او موافق سلیقه و تدین خود رأی بدهد و این را هم نباید از نظر دور کرد که خواجه سرایان نیز مانند ایرانیان از گرفتن رشوه خودداری ندارند یکی از خواجه سرایان نواب اشرف و الاظل السلطان سوار نظام خوبی است و در فن تیراندازی به درجه کمال رسیده و اهالی اصفهان او را بسیار دوست می‌دارند و به حسب ظاهر گویا خواجه مشارالیه هم پیاله و جلیس نواب اشرف والاست خواجه سرایان بسیار زود به سن کهولت می‌رسند و در سن چهل سالگی مانند یکی از پیرمردهای معمر به نظر می‌آیند عیب بزرگ خواجه سرایان استعمال تریاک و مسکرات و نمّامی و کج خلقی است خواجه سرایان در جمع‌آوری پول بسیار حریص هستند و چون در وقت فوت وارثی برای تصاحب اموال و مکنت خود ندارد لهذا چند ساعت قبل از رحلت خود تمام اموال و مکنت خود را به آقای خود و یا اطفال مشارالیه وصیت و هبه می‌نمایند و گاهی اتفاق می‌افتد که بعضی از خواجهگان مایل تأهل می‌شوند که یکی از آنها سلیمان

خواجه باشی نواب اشرف والا ظلّ السلطان بود که در مدت حیات خود دو نفر زن به نکاح خود در آورد خواجه مشارالیه بسیار متمول و دارای اسبهای بسیار ممتاز بود هنگام وفات خود تمام اموال و ثروت خود را به زوجات خود هبه و تفویض نمود ساکنین ایران چندان تفاوتی مابین خود و غلامان نمی گذارند با این که کمال مابینت را با هم دارند باز آنها را مانند هم جنس خود می دانند هر گاه یکی از کنیزان در خانه صاحب خود طفلی متولد سازد آن وقت هرگز صاحب او آن طفل را از مادر او جدا نمی کند و به همین نوع هر گاه یکی از متمولین ایران غلام و کنیزی داشته باشد و آنها را به هم خوابگی یکدیگر بدهد مادام العمر آنها را از یکدیگر جدا و تفریق نمی سازد.

و چون مذکور گشت که اکثر معتبرین ایران یکی از کنیزان خود را به عقد مزاجت خود درمی آورند غلامان سیاه نیز اغلب مایل می شوند که از خود اهالی ایران دختر بگیرند پس می توان استدلال نمود که رفته رفته نسل و نژاد آنها با اهالی ایران ملحق و مخلوط خواهد شد.

فصل یازدهم

در بیان وضع خانه‌های ایرانیان و علم طب در آن مملکت و ادویه قدیمه و حالیه که اطباء آن سرزمین تجویز می‌نمایند و نیز از بزک و آرایش زن‌های ایران و دعوت شدن مؤلف به محلی برای طبابت گفتگو می‌شود.

تمام زن‌های هندوستان خود را به واسطه چادر از انظار نامحرمات و مردمان خارج مذهب مستور می‌دارند و تعصب زنهای آن سامان به حدی رسیده است که حتی از برای اطبا و حکمای آن مملکت ممکن نشده است که صورت گندم‌گون زنهای مزبور را دیده باشند در ایران برخلاف مملکت هندوستان دکتر و اطبا مأذون هستند که صورت نسوان ایرانی را ملاحظه کنند در اولین دفعه که طیب بر سر مریضه دعوت می‌شود محتمل است که مشارالیها روی خود را از او مستور دارد ولی در دفعه دوم اگر مریضه ولو یکی از نسوان علمای ایران باشد خود را آن قدرها از نظر طیب پنهان و مستور نمی‌نماید اغلب اوقات دیده شده است که مریضه بدون چادر و حفاظ در نزد طیب حاضر می‌شود چون زنهای ایران زمین قدری بوالهوس و متجسس هستند یکی ازین دو صفت ایشان را مجبور می‌نماید که اگر ناخوش هم نباشند طیب را دعوت نموده و به واسطه حضور او از بعضی کارها اطلاعی حاصل نمایند.

از مطالعه کنندگان این کتاب مستدعی هستم که به واسطه نوشتن واقعه ذیل که عبارت از دعوت من به خانه یکی از زنهای ایران باشد مرا بی‌شرم حضور ندانند. روزی از اتفاقات شخصی مرا به خانه یکی از زنهای متمول بلده از بلاد ایران دعوت نموده و گفت که خانم به واسطه مرضی که او را مستولی شده است شما را احضار نموده من نیز برخاسته مشغول فراهم آوردن اسباب حرکت گردیدم به این معنی که قبای بی‌دامن خود را درآورده و لباس خود را تبدیل کردم زیرا که حضور با آن قبا در خانه مسلمانان اسباب بی‌احترامی شمرده می‌شد و یک جفت گالش نیز بر روی نیم چکمه‌های خود پوشیدم و کلاه مخصوص خود را که در هنگام ویزیت بر سر می‌گذاشتم پوشیدم از خانه بیرون آمده و بر اسب نشستم و از میان کوچه‌های

خلوت و بازارهای پر قیل و قال آن سرزمین متوجّه خانه مریضه گردیدم وقتی که به در خانه او رسیده و از اسب پیاده شدم جلو دار من زین پوش را محض حفظ زین از آفتاب و گرد و خاک بر روی زین پوشانید و مرا ملتفت ساخت که خانه مریضه اینجاست درین حال حاجب خواب آلوده به نزد من آمده گفت صاحب بسم الله بفرمایید. پس از دخول از در عمارت من خود را در حیاط بیرونی بسیار کثیفی دیدم که در آنجا چند نفری که مشغول بعض کارها بودند مرا استقبال نمودند و لفظ کار که درین محل استعمال گردید عبارت ازین بود که این اشخاص مشغول کشیدن غلیان و نوشتن برخی از مکتوبات و محاورات مختلفه بودند و بعضی از آنها نیز کناره کرده و به خواب رفته بودند.

چون ایرانیان هر روزه قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار شده مشغول انجام مهمات خود می شوند ناچار وقت استراحت خود را بعد از ظهر قرار داده اند و به همین جهت بود که چند نفر برای استراحت خوابیده بودند پس از عبور از حیاط بیرون به درب عمارت اندرونی رسیدیم درین محل شخص حاجب که در این راه دلیل راه من بود یک نوعی مرا حالی نمود که شما این جا توقف نمایید تا من اطلاع به اندرون بدهم و خود حاجب پرده اندرون را بلند نموده و دلگشای کنیز را صدا زد دلگشا از استماع صدای او پرده را بلند کرده و چون نظرش بر من افتاد گفت صاحب خوش آمدی خانم مدتی است که منتظر شماست، ولی زحمت کشیده قدری آرام بگیرید تا من خانم را اطلاع بدهم این کنیز لباسهای قرمز پوشیده بود و نژاد او به سلسله حبش منتهی می شد. الغرض دلگشای مشارالیها داخل اندرون گشته به خانم خود از ورود من به عمارت بیرونی اطلاع داد درین ضمن قاپوچی مزبور از من سؤال نمود که صاحب آیا کنیزان حبش پدر سوخته نیستند من جواب دادم بلی صحیح است تماماً پدر سوخته هستند در بین این سؤال و جوابهای مزخرف لایعنی بعثته دیدم که صدای چند نفر از زنها در عقب پرده بلند شد و یک کسی مرا دعوت نمود که صاحب بسم الله بفرمایید خوش آمدید صفا آوردید پس از تحصیل اذن و دخول در آنجا عمارتی دیدم که طول آن تقریباً سی و عرض آن ده ذرع بود و در

وسط آن یک حوض بسیار نیکویی ساخته شده بود که تمامی دیوارهای آن از سنگهای مصیقل براق ساخته شده بود و در آن حوض ماهیهای الوان خوش رنگ در حرکت و شنا بودند و یک جفت مرغابی نر و ماده نیز آب بازی می نمودند وقتی که آب از دیوارهای سنگی آن سرازیر می شد یک صدای مطبوعی به گوش انسان می رسید در اطراف آن حوض باغچه های چند مانند باغچه های مصنوعی برجسته که در ممالک اروپا ترتیب می دهند ساخته شده و از نباتات که درین باغچه ها دیده می شود انواع و اقسام گل های معطر که با نرگس و سنبل و گل سرخ مخلوطاً کاشته شده بود سطح تمام عمارت به واسطه آجرهای مربع شکل مفروش بود و طراوت و تازگی این عمارت که به واسطه آب دائمی آن حوض و جاروب شدن هر روزه به عمل آمده بود انسان را متعجب می ساخت و فی الحقیقه در این عمارت من در اطراف خود به قدر ذره کثافت ندیدم در یک طرف آن عمارت چندین گلستان های متعدد که درخت های نارنج داشت گذارده بودند و برای نزهت و تماشای چند دانه از نارنج های سال گذشته در آن درختها معلق بود در اطراف این حیاط اطاق های چند ساخته شده بود و از میان بعضی از آن اطاقها صدای خنده و قهقهه زنها و نجوی نمودن آنان مسموع می شد و تمام درهای این عمارت به طرف خود این حیاط باز بود.

خلاصه، هنگام دخول در اطاق من گالش های خود را از پا آورده، ولی کلاه را از سر برداشتم و علتش آن بود برداشتن کلاه در نزد ایرانیان اسباب بی احترامی نسبت به آنها شمرده می شود. در این حال دلگشای کنیز یک صندلی از برای من حاضر نموده و مرا تکلیف نمود که بر روی آن بنشینم این صندلی در اطاق دیگر گذاشته بود و در وقت آمدن من آن را به این اطاق گذاردند چه ایرانیان مانند عثمانیان بر روی زمین می نشینند و نشستن روی صندلی را معتاد نیستند.

همین اطاقی که من در آن جا پذیرفته شدم کمال شباهت را به عمارت بلور لندن داشت که او را مانند الحمرا ساخته بودند و تا زمان وقوع یافتن موجود و سرپا بود و پس از آن از شکوه و لطافت مخصوصه اولیه خود افتاد کف این اطاق به واسطه

قالیهای گران قیمت مفروش و تمام طاقچه‌های آن به واسطه گلدانهای پر از گل مزین و معطر بود طول پنجره جلو این اطاق از بیست ذراع بیشتر نبود و چوبهای نازکی که در میان در و کناره‌های آن پنجره تعبیه کرده بودند هر کدام شباهت خاصی به اشکال هندسی داشت و در وسط هر کدام از آن چوبها چند قطعه از شیشه‌های مختلف‌اللون گذاشته شده بود که در وقت تابیدن آفتاب اثر مخصوصی از آنها ملاحظه می‌شد پنجره یک طرف این اطاق باز بود و در وقت وزیدن باد هوای مطبوعی در اطاق داخل می‌گردید درین بین که من تنها در اطاق نشسته بودم صدای حرکت و به هم سائیدن لباسهای حریر چند زن به گوش من رسید که خود آنها هم پس از چند دقیقه داخل اطاق شده و به من سلام کردند و در روبروی من نشستند ستر هر یک ازین زنها عبارت از یک پارچه ابریشمی بود که به اصطلاح ایرانیان آن را چادر نماز می‌نامند. پس از نشستن و تعارفات لازمه یکی از آنها به صدای بلند برای من چای خواست من بر حسب تکلیف و وظیفه خود از آنها پرسیدم که احوال شما چه طور است و چه نقاهتی به شما عارض شده است یکی از آنها که گویا بزرگتر از آن دو نفر بود روی خود را به طرف من کرده گفت هوا بسیار گرم است و چادر خود را از سر برداشته به کناری انداخت آن دو نفر دیگر چون این حرکت را از مشارالیها دیدند آنها هم چادر نمازی خود را به کنار انداخته در کمال سکوت و ادب در جای خود نشستند از مشاهده این حال من متحیر شده و قدری به لباسهای آنها تماشا کرده و نظر من بر یکی از آن سه زن افتاد که بسیار تنومند و متوسط‌السن بود آن دو نفر که در پهلوی او نشسته بودند گویا دختران مشارالیها بودند چشمهای این دو دختر به قدری دلربا و صورت آنها به قدری دل فریب بود که انسان را متحیر می‌ساخت لباس این سه زن از یک پارچه دوخته شده بود ولی اختلافی که داشتند در رنگ آنها بود طول تمام لباس آنان بیشتر از زانوی آنها ممتد نمی‌شود. یکی از لباسهای آنها زیر جامه است و در زیر تمام لباس‌های خود پیراهن تافته پوشیده بودند و بر روی آن به یک ارخالق مخمل بسیار تنگی ملبس بودند که فقط آن ارخالق نیم تنه به غیر از کتف و کمر آنها جای دیگر را نمی‌پوشانید سرهای این سه زن به

واسطه دستمالهای بزرگ زری مستور بود و علاوه بر لباسهای مذکور در دستهای خود چند جفت دستبند داشتند که چون دست ایشان حرکت می کرد یک صدای خوش آیندی مسموع می شد چون حیا مانع می شد که آن دو دختر با من صحبت بنمایند لهذا آنها در کمال آرامی با یکدیگر صحبت می نمودند و گاه گاهی مادر ایشان آنها را از حرف زدن ممانعت می نمود باز حسب الامر مشارالیها چای در فنجانهای چینی بسیار قشنگ آورده پس از صرف آن یک مرتبه چهار غلیان آوردند به هر کدام از ماها یکی از آنها را تکلیف نمودند. ما غلیان را گرفته و شروع به کشیدن نمودیم. در وقت صرف غلیان صدای قهقهه چند زن و بچه را شنیدم که در پس پرده ایستاده و تماشای مجلس ما را می نمودند من روی خود را به طرف آنها نموده و پس از آن سؤال نمودم که این زنها و اطفال کیستند و به چه کار آمده اند مشارالیها در جواب به من گفت که صاحب خواهید بخشید. اینها چون خیلی ملول و دلتنگ بودند آمده اند قدری تفریح حالت نمایند پس از اینها از من سؤال نمود که آیا شما زن دارید همین که در جواب گفتم که خیر هنوز تأهل اختیار ننموده ام آنها خیلی تأسف خورده گفتند چه طور می شود که شما تا به حال زن نگرفته اید درین ضمن یکی از آنها گفت دکتر شما حق دارید که زن نمی گیرید زیرا مشهور است آن جا که زن است داد و شیون است مجدداً خدمتکاران چند استکان چای و شیرینی و شربت از برای من آورده و ما آنها را صرف نمودیم پس از آن از خانم سؤال نمودم که این ویزیت من چه معنی داشت و از چه جهت مرا دعوت کرده اید مشارالیها تبسم نموده هیچ جواب نداد دفعه دوم از او سؤال نمودم که از چه جهت مرا خواسته اید مشارالیها از جای برخاسته گفت ما خیلی دلتنگ بودیم شما فی الحقیقه اسباب تفریح دماغ ما شدید و ما را بسیار محظوظ نمودید خانمها مجدداً شروع به خنده نموده بزرگ آنها گفت صاحب من نمی دانم به چه جهت آدم از عقب شما فرستادم و شما را به این محل احضار نموده ام حالا که آمده اید خوش آمدید و صفا آوردید و قلب ما را از حزن و کدورت پاک کردید و ما را از صحبت خودتان خیلی محظوظ فرمودید الغرض مجلس ویزیت ما تا به این حدی که

معروض گشت اتمام پذیرفت و در وقت وداع دستهای یکدیگر را فشرده و یک گلدان از گلهای نرگس مشارالیها را برداشته و روانه شدم وقتی که به خانه خود داخل شدم فهمیدم که در ایران هم زنها اطبا و حکما را در اغلب مواقع محض تفریح دماغ و تحصیل اطلاعات احضار و دعوت می نمایند و درین حال دیدم که یک قطعه قالی خوب از جانب خانم به اسم حق القدم از برای من آورده اند و من به طیب خاطر او را از مشارالیها پذیرفتم.

وضع طبّای ایران

در ایران علم طبّ به واسطه تجرّیّات است و فقط علمی که اطّبا از این علم شریف تحصیل نموده اند منحصر به تجرّیّات آیام و دهور است. اطّبا و حکمای این سرزمین جمیع امراض و ادویّه را بر دو قسم منقسم نموده، نام یکی از آنها حارّ و دیگری را بارد گذارده اند. امراض گرم را به واسطه ادویّه بارده معالجه می نمایند.

تقریباً کلیّه طبّای ایران از علم تشخیص امراض اطلاع ندارند و هرگاه مرض شخص مریض به واسطه یک دوا معالجه پذیر نشد، به دواى دیگر که مخالف دواى اوّل تأثیر دارد، ملتجی می شود. وقتی که مریض نسخه‌ای از محکمه طیب گرفته و داخل خانه خود شد، از درگاه الهی شفای مرض خود استنعاثه نموده و پس از آن از قرآن استخاره می کند؛ به این معنی که استعمال ادویّه طیب مزبور را نیت نموده و قرآن را باز می کند و بر آیه اوّل صفحه به یمین آن نگاه کرده، هرگاه آن آیه موافق دستورالعمل حکیم معنایی دهد فبها المراد، والا مریض مشارالیه ادویّه آن نسخه را از برای خود نافع نمی داند و نمی خورد؛ و نیز سعد و نحس ساعتی هم که مریض باید دوا را بنوشد، به واسطه منجمین انتخاب می شود. هرگاه منجم بگوید که در این روز ساعت برای نوشیدن دوا سزاوار نیست، معلوم است که مریض موافق حکم و مشورت او ترک دواى طیب را می نماید؛ و هرگاه یکی از ایرانیان به مرض جزئی یا کلی مبتلا گردید، قبل از آن که رجوع به مشورت و صواب دید یکی از اطّبا بکند، اسامی جمیع طبّای معتبر آن سرزمین را نوشته و برای هر یک از آنها استخاره‌ای

جداگانه می‌کند و به معالجه هر یک از آنها که آیه قرآن دلالت و تجویز نمود، به او رجوع می‌کند. مهمترین ادعیه‌ای که اهالی ایران به آنها رجوع و به امداد آنها معالجه می‌نمایند، یکی ادعیه‌ای است که در اویش و دعانویسان از برای مریض می‌نویسند و مریض مشارالیه بر حسب صواب دید و تجویز آنها ادعیه مکتوبه را که در کاغذهای کوچک نوشته شده است، بلع می‌نماید؛ و معالجه دیگر که ایرانیان معتقداند، قربانی و صدقه است که هنگام شدت مرض مریض گوسفند قربانی شده و فیمابین فقرا و محتاجان قسمت می‌نمایند؛ و هر وقت که مرض مریض به حالت بحران و سختی رسید، هر یک از اقارب و اقوام مشارالیه خود را مکلف می‌دانند که در تجویز ادویه او شرکت نماید، و بدیهی است که در این حال ادویه و معالجاتی که به مشورت اشخاص مزبور کرده می‌شود، بسیار مضحک و غیر نافع خواهد بود.

به اطبا و حکمای فرنگی غیر از متمولین و مرضایی که از خود نامیده شده‌اند، کس دیگر رجوع نمی‌نماید، اطبای ایرانی در ابتدای ظهور هر مرض جایز می‌دانند که به شخص مریض مسهل مخصوصاً «کلمل» تجویز نمایند و پس از آن طیب حکم می‌کند که از مریض مقدار دوازده الی هجده مثقال خون بگیرند. در اغلب مواقع تا چند مرتبه تکرار می‌شود. پس از فصد و ادویه لازمه که طیب تجویز کرد، محض این که مریض قوتی پیدا کند، چند روز اغذیه و دواهای بی‌ضرر از قبیل شربت و آش گشنیز و غیره تجویز می‌کند و چون استخوان‌بندی و طبایع ایرانیان محکم و سخت است، لهذا آنها می‌توانند که خود را از امراض وخیمه مهلک با وجود استعمال این ادویه غیر نافع مستخلص سازند.

اطبا وقتی در ایران شهرت حاصل می‌کنند که به مرضای خود ادویه جدیدی را که تازه اختراع شده است، تجویز نمایند؛ چنان که در فوق مذکور گشت، جمیع امراض را بر دو نوع مختلف گرم و سرد تقسیم نموده‌اند و کلیه امراض را یا حار و یا رطوبی می‌دانند و مبتلا به امراض حاره را به واسطه فصد و تجویز مسهل معالجه می‌کنند و در اغلب مواقع عاقبت مریض از خوردن مسهل‌های پی در پی به هلاکت منجر می‌شود؛ و مرض دوم را که عبارت از امراض رطوبی باشد، به واسطه کنه کنه

و تجویز شراب و نباتات معطره از قبیل بنفشه و گل سرخ و غیره و غیره معالجه می‌نمایند؛ و زمان پرهیز را اطبای ایرانی، به عکس اطبای فرنگی تعیین نموده‌اند و دلیل عمده آن این است که اگر مریض را مرض عود کند و یا به مرض دیگری مبتلا شود و طباً راه عذری از برای خود داشته باشند.

وضع اطبای ایران تا یک درجه معلوم گشت و مناسب است که رجوع به احوال جراحان و عملیات آن‌ها نموده و مطالعه‌کنندگان این کتاب را از علم و عملیات آن‌ها نیز مستحضر سازیم:

عمل جراحی ایرانیان تا به امروز به حالت اولیّه خود باقی است و دستورالعمل جراحان قدیم ایران سر رشته جراحان حالیه آن سرزمین است و دلیل عدم ترقی و پیشرفت این فن در ایران آن است که چون دلاکان و بیطاران هم به این شغل مداخله می‌نمایند، لهذا این عمل ترقی نموده است و باز می‌توان گفت که کسادی این صنعت و عملیات یدی جراحان در ایران محض آن است که ایرانیان از قطع اعضا از قبیل دست و پا تنفر کلی دارند و جهت تنفر اهالی از این امر گویا این باشد که در ایران به اقتضای قانون حکومت و شرع دست و پای دزدان را مقطوع می‌نمایند و چون شخص آبرومندی که مرتکب سرقت نشده و دست و پای او مقطوع شود، یک نوع شباهت به دزدان پیدا می‌کند، و این معنی مایه عدم اعتماد بر او می‌شود؛ و لهذا آبرومندان ایران اعم از فقیر و غنی به اجرای اعمال یدی در اعضا و جوارح آن‌ها راضی نمی‌شوند. هرگاه شخصی به صرافت طبع و میل خاطر به اجرای آن راضی باشد، بدیهی است که جراحان عملیات خود را مجری خواهند داشت.

علی‌الاکثر شخص جراح با تیغ دلاکی خود عضو بی‌حس مریض را بریده و محلّ عضو مقطوع را در روغن و قیر بسیار گرم فرو می‌برد، جراحان ایران اگر چه قادر هستند که سنگ مثانه را نیز اخراج کنند، ولی اغلب اوقات این عمل باعث هلاکت مریض می‌شود.

جراحان ایران فقط اسمی از «کلروفرم» شنیده‌اند و خاصیتی که از این دوا فهمیده‌اند، بی‌هوش ساختن مرضات، چنان که شرح آن در کتاب الف لیله و غیره

مسطور و مذکور است. اطبا و حکما باید این دوا را در کمال احتیاط استعمال کنند و هر وقتی که مجبور می‌شوند که مریض را به واسطه استنشاق آن بی‌هوش نمایند، باید از حالت قوت و ضعف مریض و کمیت زمانی را که باید این دوا را استنشاق نمود، معین و استنباط نمایند؛ چه، بسیار اتفاق افتاده است که اغلب مردم به واسطه طول استنشاق همین دوا به حالت بسیار سخت ناگوار دچار شده‌اند.

مثل این که یکی از دکترهای انگلیس که در ابوشهر مأموریت داشت یکی از اهالی آن بلد را کلروفوم داده، چون مدت استنشاق او را معین ننموده بود، لهذا مرد ابوشهری مدتی مانند اموات بی‌حس و حرکت افتاده و احدی گمان نمی‌کرد که او را روحی در بدن باشد. یکی از اقوام مشارالیه وقتی که این حالت منسوب خود را دید فی‌الفور تفنگ خود را برداشته و به قصد قتل معالج از خانه بیرون آمد و اگر دیگران او را از این حرکت ممانعت نمی‌کردند، یقیناً دکتر انگلیس را به قصاص کشته بود.

نمی‌دانم که شرحی هم از شکسته بندهای ایران تشریح کنم. احترام شکسته بندها در ایران زیادتر از جراحان آن مملکت است. چون یکی از استخوان‌های بدن انسان شکسته و از هم پاشیده می‌شود، فی‌الفور شکسته بند را احضار و دعوت می‌نمایند. مشارالیه به محض ملاحظه آن استخوان تعیین می‌نمایند که این عضو به کلی شکسته و یا به واسطه حرکت ناملایمی از جای خود در رفته است. هرگاه آن عضو در رفته باشد، فی‌الفور به جهت سرعت بهبودی آن قدری زرده تخم مرغ تجویز می‌کند که آن را بر روی پارچه‌ای مالیده و بر عضو صدمه دیده در کمال سختی ببندند و هرگاه معلوم شد که آن استخوان شکسته است محض معالجه و شفا یافتن عضو مزبور قدری مومیایی و در اغلب مواقع قدری سقز (زفت) تجویز می‌کند که آن را هم بر آن عضو مالیده و به تدریج علامت صحت حاصل می‌شود؛ و تجویز مومیایی و مالیدن آن نه به ملاحظه آن است که آن عضو را صحت و عافیتی بخشد، بلکه برای آن است که عضو مکسوره یا متحرک دیگر، از جای خود حرکت ننموده و با اطراف هم اصطکاک ننماید.

اگر چه شخص شکسته بند در نظر ایرانیان معالج بسیار خوبی خوانده می‌شود و ایرانیان می‌گویند که هر عضو شکسته و در رفته را که این شخص جا به جا کند، تا انقضا پنج روز خوب می‌شود، ولی عقیده من بر این است که نتیجه معالجه او اسباب این می‌شود که یا آن عضو قدری منحنی و کوتاه و یا قدری بر استقامت و طول آن می‌افزاید و محتمل است که این نوع معالجه منتج آن بشود که این عضو به کلی فاسد و از عمل خود باز ماند. به عقیده فرنگیان هر مرضی که در ایران به مرض معینی گرفتار شود، احتمال ضعیف می‌رود که او از این مرض مستخلص بشود؛ زیرا که اوقات مرض مشارالیه جمیع اقوام و اقارب و آشنایان او در گرد بستر او حلقه زده، به صرف غلیان و صحبت با همدیگر مشغول بشوند و چایی می‌خورند و تا زمانی که مریض را بر او صحت حاصل و یا به واسطه صعوبت و سختی مرض به دار آخرت منتقل شود، این اجتماع آن‌ها باقی خواهد بود، آشنایان و اقوام مریض او را به حالت خود باقی نمی‌گذارند و هیچ گاهی از او سؤال می‌نمایند که امروز طبیب چه دوایی از جهت تو تجویز نموده و پس از آشامیدن آن آثار بهبودی و نفعی از آن محبوس گشت یا خیر؟ و هر قدر مرض مریض سخت تر گشت، عده آشنایان و اقارب او در اطاق زیادتر می‌شود. بالاخره کار به جایی منتهی می‌گردد که وقت وفات مریض در آن اطاق قریب هشتاد نفر از آشنایان و همسایگان و اقوام مشارالیه مجتمع می‌شوند و در صحن خانه او غالباً از دویست الی سیصد نفر حاضر می‌گردند.

در ایران پیرزن‌ها و زن‌های یهودیه به شغل قابلیت اشتغال دارند و مرض «لوناتیزم» که در اغلب ممالک منتشر است، در این مملکت ندرتاً مشهود می‌شود. (لوناتیزم مرضی است که وقتی انسان به آن مبتلا گردید، در حالت خواب برخاسته و در روی دیوارهای بسیار باریک با کمال سرعت می‌دود و اگر در این حالت از خواب بیدار شود، حتماً از آن نقطه بر زمین خواهد افتاد و می‌گویند که اغلب مریض مشارالیه در حالت خواب از جای خود برخاسته و غذا از برای خود تهیه می‌کند و می‌خورد و بعد باز دراز کشیده، به خواب می‌رود).

اهالی ایران اشخاصی را که به این مرض مبتلا شده باشند، اذیت و آزار و از

حرکات او را ممانعت نمی‌نمایند. می‌گویند که انفاس قدسیه در آن‌ها تأثیر کرده و به این حالت دچار شده‌اند. به خلاف اشخاص مذکور هر کس که در ایران به مرض جنون مبتلا شده باشد، اقارب او را دستگیر نموده و در زیرزمین خانه و اغلب در حبس خانه آن‌ها را نگاه می‌دارند و اغلب به همین نوع بقیه عمر دیوانگان در زندان خواهد گذشت. مرگ و اجل آن بیچارگان را از صدمات زنجیر و غل و گرسنگی مستخلص سازد.

در ایران عمل آبله کوبی مانند ممالک فرنگستان که قبل از ایجاد آبله بوده، نبوده و چیزی که از این عمل بر من معلوم گشت، این است که ایرانیان هر مریضی را که آبله داشته و زمان بحران آبله نیز باشد، او را در رختخواب خوابانیده و به دواهای نافع‌ای که خودشان تجویز می‌نمایند، به معالجه می‌پردازند.

در ایران جز مدرسه دارالفنون مدرسه‌ای نیست که در آن این علم شریف تدریس و غالباً طب ایرانی مانند ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود و علم تشریح که یکی از ملزومات شخص طبیب است به هیچ وجه در ایران شایع و منتشر نیست. کتب طبیه که از روی آن‌ها ایرانیان به علم طب اشتغال می‌ورزند، فقط کتاب دستورالعمل بقراط و ابوعلی سینا و بعضی از کتب عربیه است که از قدیم الی یومنا هذا فیما بین ایرانیان شایع و از روی آن علم طب را تحصیل می‌نمایند.

عموماً در مملکت ایران اطباء را بسیار احترام می‌نمایند و چنان که در صفحات اول این فصل مذکور گشت وضع و حالت شخص جراح در انظار ایرانیان چندان تفاوتی با وضع و شأن دلاکان ندارند؛ چه، شخص دلاک می‌تواند که دندان‌های پوسیده را از دهان درآورده و مردم را فصد و حجامت کند.

اطبای ایران در اغلب مواقع ادویه‌ای از جهت مرضای خود تجویز می‌نمایند که آن ادویه غالباً در قرون متوسطه شایع و اطبای آن زمان در ظهور بسیاری از امراض به آن‌ها ملتجی می‌شدند و از این قبیل است که بر حسب صوابدید حکیم یک کبوتر زنده را تحصیل نموده و بر پای شخص مریض می‌بندند و یا آن که شکم مرغ را از آلات اندرونی آن پاک و خالی نموده و آن را بر پای مریض می‌چسبانند و معتقدند

بخش دوم: متون / ۲۹۳

که از این عمل آثار صحّت در حالت مریض دیده خواهد شد؛ و گاهی بر حسب حکم طبیب اقوام و اقارب مریض او را در نمد و یا در پوست گوسفند تازه کنده شده گذارده و مالش می‌دهند؛ و چون علم طبابت در ایران به منوال مذکور است، باید گفت که این علم شریف در ایران به حالت اولیه باقی است و شخص طبیب خارجی نمی‌تواند که اطلاعات لازمه و مفیده را حاصل نماید.

فصل دوازدهم

در بیان حالات و حرکات درویشان و لباس و صورت ظاهر آنها و عادات
دایمی و «یاحق» گفتن آنها و نیز در این فصل قصه کوچکی در احوال
شاهزاده و درویشی مذکور می‌شود.

اگر چه لفظ درویش در میان اهل لغت چنین مشهور است که شخص درویش کسی را گویند که بسیار متدین و فقیر باشد؛ ولی در اویش که در ایران دیده می‌شوند با وجود این که صفت فقر در آنها دیده می‌شود؛ ولی گویا مذهب ایشان مقتضی آن است که زیاد حرف بزنند و به خارج از مذهب خود لعنت و حرف‌های ناشایسته بگویند و عادت آنها همواره بر این جاری شده است که هرگز به هیچ کاری از مشاغل دنیوی مشغول نشوند و تا بتوانند خود را از شست و شو و نظافت بدن خود احتراز کنند و به همین سبب است که ریش و موهای آنها همیشه در یک حالت ژولیده و غریبی ملاحظه می‌شود و چون هرگز ریش و موهای خود را شانه نمی‌زنند و در وقت وزیدن باد تمام موهای آنها به یک طرف متمایل می‌شود و یکی از عادات آنها این است که همیشه به لباس‌های بسیار مندرس ملبس و چوب‌های بسیار بزرگ در دست می‌گیرند و اغلب دیده شده است که در این مملکت که سکنه آن تمامی اعضای خود را مستور می‌دارند طایفه درویشان به هیچ وجه ساتری برای خود قرار نمی‌دهند در هر یک از بلاد معظمه ایران یک دکان بزرگی ترتیب داده شده است که در آن دکان اسباب و مایحتاج درویشان ایرانی به فروش می‌رسد و اسامی آن اسباب یکان یکان بیان می‌شود یکی از اسباب کلاه بزرگ نمدی است که تقریباً از حیثیت شکل شبیه کله قند و به عبارت هندسی شباهت کلی با شکل مخروطی دارد و بر روی آن کلاه چندین سطر از آیات قرآن و اشعار نوشته شده است و دیگر کشکول است که غالباً آن را از چوب گردو و یا از درخت‌های ممالک هندوستان می‌سازند و بر حسب عادت درویشان همواره آن را بر شال کمر خود نصب کرده و شخص درویش می‌تواند که به واسطه آن احتیاجات مذکوره ذیل خود را دفع نماید یکی آن است که شخص درویش می‌تواند کشکول

خود را مظلوف و محفظه بعضی از مایحتاج و خورد ریزه‌های خود قرار دهد پول‌هایی را که مردم به او می‌دهند به عوض کیسه در آن بریزد و او را ظرف مشروبات خود بسازد و نیز در دکان‌های مزبور سبجه‌های بسیار دیده می‌شود که آن‌ها را درویشان محض اظهار تقدس در دست‌های خود گرفته و ذکری از اذکار را گویا می‌شوند و نیز در همین دکان پوست‌های پلنگ و ببر دیده می‌شود که آن را درویشان خریده روزها آن پوست‌ها را اسباب پوشش قرار می‌دهند و شب‌ها یا آن‌ها را لحاف و یا در زیر خود انداخته و بر روی آن استراحت می‌نمایند و هرگاه شما بخواهید شکل و هیكل درویش ایران زمین را ملاحظه نمایید بهتر آن است که یکی از اهالی ایران را که موهای کثیف و بلند داشته باشد مجبور نمائید که غیر از شلوار و پیراهن تمام لباس‌های خود را از خود دور کند و یک کلاه مخروطی شکل بر سر او نهاده و پوست پلنگی را بر او بپوشانید و یک کشکول بر کمر او آویخته و بر اطراف گردن او گردن‌بندی از دانه‌های تسیح ترتیب بدهید و پس از انجام همه این‌ها بر شکل و هیكل او تماشا کنید که در این حال درویش حقیقی ایران زمین را خواهید دید.

اگر چه تقریباً تمام دراویش ایرانی کریمه منظر و ملبس به لباس‌های مندرس و پاره پاره هستند ولی بعضی از آن‌ها هم دیده می‌شود که همیشه به لباس‌های بسیار سفید و پاکیزه ملبس هستند و همواره موهای آن‌ها شانه شده و گیسوانشان خوش رنگ است عمده افکار و خیالات درویشان ایران زمین بر این است که همیشه اسلحه بسیار خوبی در نزد خود داشته باشند و اکثر سلاحی که به واسطه آن آن‌ها خود را مسلح می‌نمایند عبارت از چوب‌های بسیار بزرگ گره‌دار و یا کاردهای بسیار تیز و تبرهای دو سر بسیار مرغوب است که گاهی آن‌ها را از طلا و نقره طلاکوب یا نقره کوب می‌کنند و باز اسلحه آن‌ها عبارت است از چماق‌های آهنی و پولادی که شکلاً شباهت تامی به سر گاو دارد و انسان از دیدن آن‌ها یاد از سر ستون‌های شهر اصطخر فارس می‌کند که گویا تقریباً آن چماق‌ها را از روی آن ستون‌ها نمونه برداشته‌اند. خلاصه تمام درویش‌هایی که در ایران هستند لابد به واسطه یکی از این اسباب‌ها

خود را مسلح نموده و در وقت حرکت به محلی آن آلات را همراه خود خواهند داشت.

احدی تا به امروز هیچ یک از درویش را ندیده است که مشغول به عملگی و یا شغل معینی باشند و مشغله دائمی که آنها از جهت خود قرار داده‌اند عبارت از آن است که در کوچه و خیابان‌ها با قدم‌های بسیار کوچک حرکت کرده و پس از طی چند قدم ایستاده و به صدای بسیار بلند فریاد می‌کنند یا حقّ یا حقّ و معنی یا حق گفتن درویشان مزبور این است که ای مسلمانان با وفا دست خود را به جیب خود برید و یا ای کافر نجس در کیسه را باز کن علاوه بر آن گاهی اتفاق می‌افتد که درویش‌های آن‌جا به هر یک از مردمان یک گل و یا یک دانه فندق و یا یک برگ سبز تعارف نموده و از آن‌ها استدعای انعام و صدقه می‌نمایند.

هیچ فصلی از فصول مانند عید نوروز به درویشان خوش نمی‌گذرد و هیچ ایامی مانند عید آن‌ها نمی‌توانند تحصیل پول نمایند و در ایام عید نوروز هر یک از ایرانیان هر دویشتی را که در معبر و یا در سایر محلات شهر به بینند خود را مجبور می‌دانند که مقدار معینی به او پول بدهند و علاوه بر آن هر یک از درویش‌ها معتادند که در ایام عید نوروز یکی از رجال و متمولین آن‌جا را انتخاب نموده و در درب عمارت او چادر محقری زده و در میان ساکن بشوند و بعد در اوقات معین مثلاً هر یک ساعتی از جای خود برخاسته و به صدای بسیار بلند فریاد یا حق یا حق می‌نمایند و اگر تا مدت یک ماه صاحب خانه به او پول ندهد باز درویش مشارالیه به کار خود مشغول است و در اوقات معینه عادت خود را از دست نمی‌دهند و به قدری یا حق یا حق می‌گویند که آخر الامر صاحب خانه نظر به لیاقت خود مقدار معینی به او پول می‌دهد.

اغلب ایرانیان توقف درویش را در درب عمارت خود اسباب افتخار می‌دانند و به همین ملاحظه گمان می‌کنند که هر کس از درب عمارت بگذرد و توقف درویش را ببیند چنین خیال خواهد نمود که شخص معزز و محترم و متمولی هستم و به همین سبب است که درویش بدبخت را تا مدت یک هفته یا بیشتر بر در عمارت خود نگاه

داشته و در آن مدت به هیچ وجه صدقه و تعارفی به او نمی‌دهند و هرگاه توقف درویش از مدت یک هفته تجاوز کند اول کار مرد درویش به قدر امکان صاحب‌خانه و سایر ساکنین عمارت او را دشنام می‌دهد علاوه بر تکرار یا حق یا حق محض تنبیه و کسر شأن صاحب‌خانه شروع به زدن بوق می‌کند مجملاً آن که زدن بوق و شنیدن صاحب‌خانه صدای آن را اسباب این می‌شود که صاحب‌خانه حتی المقدور چیزی به دست درویش داده و از او طلب عفو و رضامندی حاصل نماید.

بعضی درویش‌ها در ایران دیده می‌شوند که آن‌ها اغلب در کوچه‌ها و بازارها نقالی می‌نمایند و صنعت و استادی که آن‌ها در وقت نقالی به کار می‌برند فی‌الحقیقه انسان را متحیر می‌نماید و شخص از حافظه آن‌ها و مهارتی که در صنعت خود دارند متعجب می‌شود و طائفه دیگر از درویش‌ها به واسطه اشارات با دست و پا و حرف زدن در شکم تحصیل روزی می‌نمایند (حرف زدن در شکم گویا عبارت از حالتی است که درویش‌ها در وقت خواندن صدای خود را از گلو ادا می‌نمایند) در ایران هر یک از درویش‌ها می‌توانند به هر مجلسی که بخواهند داخل شوند و بسیار کم اتفاق می‌افتد که صاحب‌خانه آن‌ها را از دخول به محضر خود ممانعت بنماید بلکه آن‌ها را احترام و مهربانی نموده مانند سایر مدعوین از درویش‌ها نیز پذیرایی می‌کنند.

اگر چه غالب اهالی ایران چندان اعتنائی به شأن درویشان نمی‌نمایند ولی با وجود آن هرگز دیده نشده است که هیچ یک از آن‌ها پست‌ترین از درویش‌ها را اذیت نمایند همانا جهت آن این است که تمامی ایرانیان از نفوس و نفرین درویش‌ها محترز هستند و اگر درویشان را به واسطه عطایای خود ممنون نکنند آنان را اذیت و آزار نخواهند نمود در ایران مجالس متعدده منعقد است که در آن‌جا درویش اوقات ایام و لیالی اجتماع نموده و با هم مصاحبت می‌نمایند و نقصی که در آن مجالس دیده می‌شود این است که در محافل مزبوره نه صندوقی از جهت حفظ پول موجود است و نه اجزای آن مواجب و مستمری معینی از شخص مأخوذ می‌دارند.

یکی از آن مجالس محل موسوم به هفت تن است که در نزدیکی شهر شیراز واقع است و اجزاء آن مجلس هفت نفر درویش هستند که خود اجزای آن مجلس قرار

داده‌اند و همه روزها در آن محل اقامت و توقف دارند و نیز در قرب همان شهر مجلس دیگری منعقد است که آن را موسوم به چهل تن نموده‌اند و اجزاء آن مجلس عبارت از چهل نفر درویش هستند که آن‌ها هم مانند اجزاء اداره معینی در آن جا اجتماع نموده و اوقات خود را در آن جا به سر می‌برند و اغلب اتفاق می‌افتد که اجزاء مشارالیه از آن جا خارج شده و در کوچه و برزن راه می‌روند هر چیزی که در مدت مسیر خود در کوچه‌ها تحصیل نمایند یک جزء آن را به رئیس خود که ایرانیان آن را مرشد می‌نامند تقدیم می‌نمایند و غالباً درویش‌ها چند ورق از ادعیه مختلفه و طلسمات و غیره را چاپ نموده و آن‌ها را به زنان و اطفال ایرانی می‌فروشد و چنان چه در فوق مذکور داشتیم ساکنین ایران از نفوس و نفرین درویشان بسیار وحشت دارند و هرگاه درویشی یکی از اوراق ادعیه مذکوره را تقدیم یک نفر بنماید و او در عوض کمتر به او پول بدهد معلوم است که درویش مشارالیه او را نفرین و دشنام می‌دهد و این حرکت اسباب آن می‌شود که آن شخص موافق مأمول او را از خود خرسند سازد.

در ایران از نوع دراویشی که در اسلامبول هستند و همیشه شغل خود را به فریاد کردن و چرخیدن منحصر نموده‌اند به هیچ وجه دیده نمی‌شود و علاوه بر آن درویش‌های ایران هرگز در امورات راجعه به مذهب و دیانت خود را مجروح و معیوب نمی‌نمایند و از اتفاقات مذهبی باید روز قتل امام حسین (ع) و امام حسن (ع) را استثنا نمود چه درین دو موقع تأثیرات و آلام درویشان را روی داده و به واسطه آن سر و پیشانی خود را مجروح ساخته کمر و شانیه‌های خود را به واسطه زنجیر مانند قیر سیاه می‌کنند و آن قدرها سیلی و مشت بر سینه و صورت خود می‌زنند و حسن و حسین می‌گویند که در اغلب مواقع بی‌هوش می‌شوند.

درویش‌های ایرانی را نمی‌توان از معایبی که خود اهالی ایران به آنها مبتلا هستند مستثنی نمود چه آنها هم مانند ایرانیان در شکم پرستی و صرف مسکرات و استعمال دخانیات و کشیدن تریاک و خوردن آن اصرار دارند و علاوه بر آن یکی از عادات درویش که خود ایرانیان نیز آن را ندارند مسافرت‌های دور و دراز بی‌معنی است و

محتمل است که مسافرت‌های بی مقصود و حاصل آنها مدت متمادی امتداد پیدا کند و غالباً اتفاق می افتد که اگر در اول حرکت از شهری عزیمت به میل معینی را در نظر داشته باشد پس از یک دو سه روز عزیمت خیال خود را از آن محل منصرف داشته و به نقطه علیحده عازم می شوند و هرگاه یکی از ایرانیان را اقبال برگردد و کار به اضطرار انجامد و بخواهد که راه آمد و شد خود را از دوستان خود منقطع سازد و از زندگانی خود مأیوس گردد ناچار تکلیف خود را در آن داند که طریق فقر و درویشی پوید و به تغییر مسلک و لباس کوشد پس از آن که ترک مسلک خود را کرد و به وضع و لباس فقر و درویشی موضع گشته و خود را در جرگه دراویش منتظم ساخت او نیز یکی از دراویش شده و زندگانی خود را با آنها تطبیق کند و از قید قيودات صوری و معنوی خود را رها کرده و با درویشان جلیس و انیس شود و برای اطلاع و استحضار از وضع و حالت درویشان ایران مطالعه حکایت ذیل کافی تواند بود چنان که حکایت کوچکی که در ذیل ذکر می شود متعلق به حيله و تدبیرات تمام درویشان ایران زمین است.

چند سال قبل خاقان مغفور فتحعلی شاه شیخ الملوک میرزا به حکومت همدان مفتخر و انتظام و رسیدگی مهمام آن خطه را به مشارالیه مفوض کردند شاهزاده مشارالیه بسیار خوش اندام از سنش تقریباً هفتاد سال بیشتر نگذشته بود و خیلی متناسب الاعضاء و صحیح المنظر بود و با این که سن او به هفتاد سال رسیده بود باز در همان وقت چهار زن عقدی و چندین صیغه در حرمخانه او زندگی می نمودند و یکی از خصایص آن شاهزاده محترم این بود که مانند (دُن ژوآن) ایتالیایی اشیاء جدید الاختراع را بسیار دوست می داشت و همیشه به تحصیل اشیای مزبوره می کوشید (عموماً متمولین و متشخصین ایران که سنشان از هفتاد سال هم متجاوز کرده باشند در نظر مردمان کثرت سنشان محسوس نمی شود و به نظر چنین می رسند که منتها سی الی چهل سال از سن ایشان گذشته باشد و دلیل این مطلب این است که همواره متمولین و نجبای ایران لباس های بسیار ظریف و گرانبها می پوشند علاوه بر آن ابرو و ریشهای انبوه بسیار بلند خود را به واسطه حنا و رنگ سیاه می نمایند در

این صورت بدیهی است که آن لباس و زینت ریش آنها را در نظر مردمان مثل جوان می نمایند؛ بنابر این شاهزاده شیخ الملوک هم چون لباسهای گرانبها می پوشید و ابرو و ریش بلند خود را به واسطه رنگ و حنا سیاه نموده بود لهذا مانند جوانان نمودار می شد و قطع نظر ازین فقره فی الواقع شاهزاده موصوف بسیار مقبول و خوش منظر بوده و غالب اسباب مشغولیات آن شاهزاده لایعنی مصروف به صیقل نمودن ناخنها و شانه کردن ریش که آن را همواره مانند قیر سیاه کرده بود قرار داده و به ترتیب آن می پرداخت و عمده افکار و خیالات مشارالیه در خصوص فتوحی بود که در ایام جوانی بر زنان کرده بود در فکر این که اسبابی فراهم آورد تا به همان وسایل برزنها مسلط و غالب شود و این که مذکور گشت که ریش شاهزاده شیخ الملوک مانند قیر سیاه بود جهتش این است که عادت اهالی ایران برین جاری شده که ذکوراً و اناثاً ریش و موهای سر خود را به واسطه حنا و رنگ زینت می نمایند فقط اشخاصی که از استعمال این دو رنگ اجتناب دارند همان ماتمزدگان و تعزیه دارانند که آنها هم تا مدت معینی از استعمال آن اجتناب می نمایند و بعد از مدتی مانند سایرین ریش و موهای خود را رنگین می کنند شاهزاده شیخ الملوک به هیچ وجه در امر حکومت و تنظیم طرق و شوارع اطراف همدان مداخله می نمود و چون همتش عالی بود و خیلی هم سخی الطبع بود و کلیه ادارات تفویض شده به خود را واگذار به وزیر خود نموده و به کلی خود را ازین فقره فارغ البال ساخته بود و با این که خود او به امور حکومت رسیدگی نمی نمود باز از توجه وزیر مشارالیه تمام طرق و شوارع در کمال امنیت و مالیات جمیع نقاط خطه همدان به سهولت وصول می شد و ارامنه متقلب همدان در سر موعده آن شرابه های معروف را تقدیم حضور شاهزاده موصوف می نمودند و عادت شاهزاده شیخ الملوک بر این بود که هر شب در غروب آفتاب با نورالدین نام درویشی داخل یکی از اطاقهای عمارت حکومتی شده و در آنجا به شرب مدام مشغول و اوقات شبانه خود را به سر می بردند و این درویش اگرچه اسمش نورالدین بود ولی در معنی به هیچ مذهبی معتقد نبود و از وقتی که به شرف هم پیالگی شاهزاده شیخ الملوک مشرف گردیده بود مجبور شده بود که لباس

درویشی خود را به لباس فاخر مبدل و کلاه مخروطی شکلش را به کلاه معمولی تغییر دهد و چیزی را که آن درویش از قدیم تا آن وقت نتوانسته بود تغییر دهد همان سرخی دماغش بود که همیشه مانند آتش قرمز بود و جهت آن قرمزی گویا به واسطه کثرت نوشیدن شراب و عرق همدان بود که اثره آن به دماغ درویش تأثیر کرده بود و با وجود فقرات مزبوره باز نورالدین درویش در نظر همدانیها بسیار محترم و با عزت بود ولی این درویش به قدری حکایت و نقلهای قدیم را می دانست که انسان فی الحقیقه متوحش می گردید و هر شب حکایت برای شاهزاده نقل می نمود و اهالی همدان هر وقت کاغذ یا رقععه به درویش موصوف می نوشتند عنوان آن را انیس و جلیس شاهزاده نورالدین مرقوم می داشتند و درواقع این لقب برای مشارالیه بی مناسبت نبود زیرا چنان که در فوق مذکور شد درویش موصوف هر شب تا وقت معینی در حضور شاهزاده شیخ الملوک نشسته و با یکدیگر شراب صرف می نمودند و شاهزاده هم او را بسیار دوست می داشت و از عادات او یکی این بود که هر وقت قدری از بابت پول دست تنگ می شد فی الفور خود را به یکی از بازارهای همدان رسانیده و در آنجا شروع به نقالی می نمود همین که مشغول به نقل گفتن می شد مردمان بیکار و لگردد و زنان و دختران همدان به گرد او جمع شده گوش به نقل مشارالیه می دادند و پس از اتمام نقل هر یک به قدر مقدور چیز به او می دادند و بعضی خرما و میوه و شیرینی به مشارالیه می دادند و از عجایب آن بود که حکایت و نقلهای او به قدری بامزه و شیرین و به قدری فصیح بود که در وقت تقریر اثر مخصوصی بر انسان می نمود و اشعار آبداری که او تقریر می کرد هوش از سر سامعین می ربود و باید در نظر داشت که هر یک از ایرانیان که قدری از ادبیات ایران زمین مستحضر باشند همیشه در وقت صحبت و تکلم خود را مکلف می دانند در وسط تقریرات خود چند بیت از اشعار شعرای ایران را مخلوط کند علاوه بر آن بی سوادهای ایران هم لابد چند شعر از ابیات شعرای قدیم ایران را می دانند در وقت تکلم آن اشعار را با صحبتهای خود مخلوط می نمایند اگرچه درویش نورالدین از مجالست و مؤانست با شاهزاده شیخ الملوک خیلی منتفع می شد لیکن باز نقالی در

بازارها را بهتر از بودن نزد شاهزاده می‌دانست و جهتش آن بود که شاهزاده شیخ الملوک اگرچه در وقت نقل و حکایت و خواندن اشعار درویش با کمال دقت گوش می‌کرد ولی تفاوتی که داشت این بود که از شدت عدم علم و نادانی معانی آن حکایات و اشعار را به هیچ وجه نمی‌دانست و تقریباً آن حکایات و اشعار در نزد او مانند رشته مرواریدی بودند که کسی آن را در جلو خر یا خوکی حرکت دهد و علاوه بر آن در وقت مستی و اوقات صرف مسکرات به قدری درویش نورالدین را فحش می‌داد جفنگ می‌گفت که مافوق آن متصور نبود به این ملاحظه روزی درویش موصوف در نزد خود قدری فکر کرده و نتیجه افکار او به این جا منتهی گردید که بهتر آن است که صرف نظر از مجالست و مؤانست شاهزاده نموده و مانند سابق به همان درویشی و ولگردی در اطراف اکتفا نمایم و از جهت نایل شدن به این قصد قدری خرجی لازم است لهذا بهتر این است که در وقت وداع به یک حيله و تدبیری از شاهزاده شیخ الملوک قدری پول بگیرم، غالباً در ایران عادت برین جاری شده که هر کس از دیگری می‌خواهد قدری پول تحصیل کند باید آن را به واسطه انواع تدابیر و حیل مأخوذ دارد لهذا درویش هم در اول وهله طرح بسیار نیکویی ریخته و به انجام آن اقدام کرد ما در فوق مذکور داشتیم که شاهزاده شیخ الملوک همیشه صحبت و نزدیکی با زنان وجیه را بسیار دوست می‌داشت و همواره افکار خود را مصروف به مجالست آنها می‌نمود لهذا آن درویش پایه طرح خود را به یکی از اناثیه تکیه داد تا که به واسطه آن به مقصد اصلیه خود نایل گردد و در حین اظهار آن به شاهزاده بتواند او را فریب دهد پس از طرح این نقشه شبی از شبها شاهزاده شیخ الملوک او را جهت نقل گفتن به نزد خود احضار نمود همین که به مجلس داخل گردید ابتدا تعظیم کرده و فوراً عرض کرد قربانت شوم دیشب یک خوابی دیده‌ام باید آنچه در عالم رؤیا به من دست داده به حضور مبارک معروض دارم شیخ الملوک از استماع این کلمات یک مرتبه دهن درّه نمود. به او فرمودند: چه خوابی دیده‌لی آیا در خواب پیغمبر خدا یا ائمه هدی یا شیطان ملعون را دیده‌ای نورالدین عرض کرد: قربانت شوم نه پیغمبر و نه ائمه هدی و نه شیطان ملعون هیچ

یک از آنها را ندیده‌ام ولی آنچه دیده‌ام از خوابهای حقیقی و واقعی است و آن چه معلوم شده باید آن خواب به همین زودی واقعیت پیدا کند و تأثیر صحیحی ببخشد علاوه بر آن درین خواب سری است نهانی که آشکار کردن آن احتمال صدمه شدیدی برای من می‌رود بنا بر آن لابدم که مادام العمر این خواب را به غیر از یک نفر از برای دیگری نقل ننمایم شاهزاده شیخ الملوک در حالتی که مشغول کشیدن غلیان بود ابتدا یک دود زیادی از دهان خود خارج نموده بعد به نورالدین گفت درویش بیا به جان من آن شخصی را که می‌خواهی برای نقل کردن این خواب انتخاب نمایی مرا انتخاب کن و خواهش دارم حقیقت آن خواب را کما هو حقّه معروض داری درویش نورالدین بعد از فرمایش شاهزاده معروض داشت که شما گمان می‌برید که این خواب شوخی است خیر به سر شما من هرگز شوخی را دوست نمی‌دارم و اگر شما قسم یاد می‌کنید که این سر را به کسی مکشوف و اظهار ندارید من هم بر خود حتم می‌نمایم که این سر را به غیر از شما برای هیچ کس نقل نکنم. شیخ الملوک قسم‌های غلاظ و شداد یاد نموده گفت درویش به ریش خود و به خانواده همایونی خود به سر حضرت مرتضی علی (ع) قسم که هرگز این سر را افشا ننمایم آن وقت مانند اشخاصی که طالب شنیدن مطالب مهمه باشند به دو زانو نشسته و گفت درویش جان عزیز مقصود تو از قسم خوردن بود من که قسم یاد کردم حالا آن خواب را توضیح نما و بگو بینم چه خواب دیده‌ای نورالدین از اصرار شاهزاده اول نگاه‌ی به اطراف و در و پنجره تالار نموده بعد واقعه رؤیایی که در خواب دیده بود به طریق ذیل معروض داشت: ای شاهزاده معظم بدان که دیروز وقت شام وقتی که شما با من و سایر ملازمین نواب والا از تپه‌های اسدآباد عبور می‌نمودیم اتفاقاً بنده برای امری قدری از ملازمین نواب اشرف والا عقب ماندم. بعد از فراغ از آن امر خیلی سعی کردم که خود را به ملتزمین رکاب نواب والا برسانم ممکن نشد. لابد مدتی بر روی تپه‌های آنجا راه پیمودم آخر الامر خستگی بر من غلبه نمود و بر روی یکی از تپه‌ها نشستم تا رفع خستگی خودم را نموده باشم درین حال بر روی همان تپه خوابم ربود و هوش و حواس به کلی از من زایل گردید پس از

مدتی که در خواب بودم بغتاً یک صدای لطیف نازک مطبوعی به گوشم رسید که از خوبی و خوشی آن از خواب پریدم ناگاه نظرم به یک نازنین صنمی افتاد که از شدت ملاحظت و صباحت و نرمی مو و لطافت بدن و تناسب اعضا و قشنگی چشمان او مبهوت و متحیر ماندم ولی وقتی که نظر من بر او افتاد نمی دانم چه شد که آن نازنین از خواندن خود صرف نظر نموده ساکت و صامت بر روی یکی از تپه‌های مقابل نشسته و به من نگاه می کرد شاهزاده شیخ الملوک از استماع این مطلب قدری راست تر نشسته نگاهی به درویش انداخته دید که درویش در بین گفتگو نزدیک است از شدت حظ و خوشحالی جان از قالبش بیرون برد و فرمودند ای رفیق و ای انیس جان وقت خوشحالی نیست بگو بینم آن نازنین دیگر چه وصفی داشت درویش مجدداً آغاز سخن نموده و معروض داشت که شاهزاده خداوند ان‌شالله سایه بلند پایه شما را از سر من کم نکند آن وقتی که من به آن نازنین نگاه می کردم خلقتی را دیدم که فی‌الحقیقه هیچ یک از حوریان بهشت و ملائکه آسمان در حسن و جاهت با او برابری نمی کردند در آن حینی که خیره خیره به او نگاه می کردم دیدم یک آواز مطبوعی از او شنیده شد که می گفت ای درویش به من نگاه کن آیا تو چنان خیال می کنی که من هم مانند تو جسم فانی هستم و پس از اندک زندگانی از دار دنیا رحلت خواهم کرد نه چنین است من فانی نیستم من از استماع این مقال با کمال دقت بر اعضای آن صنم نگاه کرده دیدم بر روی کتفهای او یک جفت بال قشنگ کبود رنگی دارد مثل بال شب پره که بر روی درخت گل نشسته باشد متحرک بودند از ملاحظه پر و بالهای او بر من یقین شد که این نازنین باید یا پری و یا ساحره ملیح و صبیحی بوده باشد بعد به آواز بلند گفتم ای نازنین صنم و ای حوری خانم بگوئید بینم اسم شما را به چه نام می خوانند حوری در جواب به من گفت که در ولایت ما اسم مرا شهربانو می خوانند دوباره به او گفتم ای شهربانو من فانی چه بایدم کرد که مطبوع طبع شما واقع شوم و نیز بر من اعلام نما که آیا شوهر داری یا خیر.

حوری گفت ای درویش نادان در ولایتی که ما زندگانی می نماییم هنوز عادت

بخش دوم: متون / ۳۰۵

برین جاری نشده که ما را شوهر دهند و اگر هر آینه به کسی محبت ورزیم ابدالدهر محبت ما با او باقی خواهد بود و من تا به حال با هیچ کس محبت نورزیده‌ام و وقتی با یکی از مردان به شروطی چند محبت خواهم ورزید؛ اولاً باید محبت او بر من ثابت شود و ثانی جهیز بسیار گران قیمتی مانند آن جهازهایی که به دختران انسان خانی داده می‌شود از برای من بیاورد.

درویش گفت از صحبت‌های شما چنین مستفاد می‌شود که شما یکی از حوریان طماع بوده باشید حوری گفت: خیر چنین نیست که شما فرض می‌کنید من در ولایت مسحور خودمان چنین عهد و شرط کرده‌ام که به هر کس شوهر نمایم به قدر معمولی از او جهیز دریافت دارم و از جهت ثبوت این عهد قسمها یاد کرده‌ام که به هیچ وجه از عهد خود تخلف نورزم.

درویش گفت: من از استماع این کلمات قدری به هیجان آمده به آواز بلند گفتم ای شهربانو خانم تو خودت می‌دانی که درویشان از حسن و وجاهت نازنینان گل اندام به خوبی مستحضراند و اگر کسی مایل به حسن و وجاهت همچو تو نازنینی بشود باید به چه مبلغ آن را ابتیاع دارد و اگر شما خودتان راضی به فروختن حسن و وجاهت خود هستید پس بر من توضیح نمایید که جهیزی که باید به شما داده شود تا چه اندازه و چه مقدار خواهد بود.

شهربانو خانم حوری (اول قدری تبسم نموده و بعد با انگشت‌های خود شروع به شمردن جهیز نموده گفت هر کس طالب من بوده باشد باید اشیاء معتبره که در ذیل ذکر می‌شود ارسال دارد زیر جامه ترمه کشمیری مرغوب که یکی از آنها هم در کمال خوبی مروارید دوز شده باشد و دو ارخالق مخمل براق دوز و یک توپ چادر که براق دوزی آن به مُد و سلیقه اخیر طهران تزیین شده باشد و یک شانه کوچک و یک آینه نقره و دو جفت ارسی که پاشنه‌های آنها بسیار بلند باشد.

من از استماع این مقال به صدای بلند گفتم: شهربانو خانم چرا قرآن را فراموش کردی حوری خانم گفت دیگر ذکر این لفظ را ننمایید زیرا که در مملکت مسحوری که ما زندگانی می‌نماییم هرگز محتاج به قرآن نشده و نخواهیم شد و

طریقه زندگانی ما در آن مملکت بسیار ساده است و مانند مملکت شما آن قدر سخت و خشن دیده نمی‌شود.

پس از اتمام این گفتگوها به او گفتم حوری خانم همین اشیاء و البسه که شما نام بردید از جهت شما کفایت می‌کند یا خیر حوری خانم گفت بلی قدری هم جواهرات لازم است ولی جواهرات را به سخاوت و سلیقه خود داماد واگذار می‌نمایم. درویش گفت از تقریر و بیانات مشارالیه صبر و تحمل به کلی از من سلب شده بی‌اختیار خود را به طرف لباس نیکو منظر آن نازنین دراز کردم که شاید آن را به تصرف خود درآورم ناگاه دستی از غیب پیدا شده چنان بر پشت دست من آشنا نمود که هنوز اثر آن بر پشت دست من باقی است. از وقوع این واقعه به مشارالیه اظهار داشتم که شما بد یادگاری بر دست من گذاردید.

حوری خانم ازین گفتگو تبسم نموده بعد یک دانه شاه دانه از درخت شاه دانه چیده و به دست من داد و ضمناً اظهار داشت که این صحبت‌هایی که مابین من و تو رد و بدل گردید باید به غیر از یک نفر که او را طرف اعتماد خود بدانی به هیچ کس ابراز نمایی و پس از یک هفته بعد از غروب آفتاب در همین محل بیاید تا من و شما با هم ملاقات بنماییم و باید وقتی که درین جا آمدی بدون اسلحه باشی و آن جهیزی را که من از جهت خود تعیین نموده‌ام با خود بیاری و معلوم است وقتی که شروط مذکوره صورت گرفت خواه تو باشی و یا هر شخصی که شروط مزبوره را به انجام برساند من در مزاجت با او انکار نخواهم نمود و راضی به مواصلت خواهم شد الغرض پس از اتمام این کلمه بغتاً دیدم آن خانم از نظر من پنهان گردیده و دیگر هر چه ایستادم اثری از آن نازنین ندیدم.

شاهزاده شیخ الملوک از استماع این مطلب درویش نورالدین را خطاب کرده فرمودند آقا درویش این حرف‌های تو حکایت است نه حقیقی و من اعتقاد به صدق این مطلب ندارم اگر بخواهی که من اعتماد بر اقوال تو بنمایم آن دانه شاه دانه را به من نشان بده تا به آثار و علامات بینم با کلمات و حکایت تو موافق است یا خیر. درویش نورالدین به شاهزاده شیخ الملوک گفت قربانت شوم اقوال من تماماً

بخش دوم: متون / ۳۰۷

صحیح است و اینک آن را به شما تقدیم خواهم کرد درین حال دست به جیب خود برده یکدانه زمرّد گرد صیقلی نشده بیرون آورده به حضور آن شاهزاده گذارد شاهزاده آن دانه را برداشته و در دستهای خود می چرخانید و در کمال خشونت و تغییر به درویش نورالدین نگاه کرده فرمودند ای متقلب دروغگو می خواهی مرا فریب بدهی بگو بینم این زمرّد را از کجا سرقت کرده ای نورالدین از اقوال شاهزاده مضطرب شده و غیر از نوک دماغش که به رنگ قرمز باقی بود تمام رنگ صورتش پریده گفت ای شاهزاده قسم به نام شما یاد می کنم که آن چه من به حضور نواب والا معروض داشتم از امور واقعه و کمال صحت را داشت و من هرگز راضی نخواهم شد که در حضور شما دروغ بگویم.

شاهزاده شیخ الملوک گفت حالا معلوم خواهد شد که شما راست می گوئید یا خیر! بعد کف بر کف زده ناگاه درین بین چند نفر فراش داخل تالار شده و در حضور شاهزاده تعظیم نمودند بعد به اشاره خود شاهزاده درویش بدبخت را بر زمین انداخته و پاهایش را در فلک گذاردند و هر یک چند چوب برداشته به کف پاهای آن درویش آشنا نمودند و شاهزاده شیخ الملوک ضمناً با کمال تغییر و بی انصافی مشغول کشیدن قلیان بود و گوش به فریاد بدبختانه نورالدین می داد که او در زیر چوب می گفت ... امان .. از برای خدا. امان ای شاهزاده ترحم نما پس از قدری فریاد از صدا افتاده بیهوش گردید شاهزاده شیخ الملوک به فراشها فرمود تا او را رها کردند و بعد از آن که درویش به حال آمد به او فرمود ای کذاب و ای دروغگوتر از تمام دروغگویان حالا راست می گویی یا نه؟ نورالدین با ناله گفت: ای حضرت والا شما که هفت جدّ مرا از قبر بیرون آوردید دیگر از من چه می خواهید؟ شیخ الملوک گفت ای متقلب کهنه کار راست بگو. نورالدین گفت قسم به سر شما یاد می کنم که آنچه که خدمت حضرت والا معروض شد راست است. شیخ الملوک گفت: خیلی خوب حالا اگر می توانی حرکت کنی برخیز برو. نورالدین با کمال مشقت خود را حرکت داده و با آه و ناله زیاد مانند چهارپایان از تالار بیرون رفت.

پس از رفتن درویش شیخ الملوک حکم با حضار صرافباشی نموده و آن دانه را به او نشان داده گفت این چه جواهری است صراف قدری آن را ملاحظه نموده معروض داشت که این سنگ زمرد حقیقی است.

حالا باید چند کلمه از حالت درویش اظهار داشت درویش نورالدین را وقتی که به منزل رسانیدند شروع به معالجه ورم و برآمدگی پاهایش نمود و محض رفع صدمه ورم آن مرهمی از زرده تخم مرغ ترتیب داده و پاهای خود را از صبح تا شام در میان آن می گذارد و ضمناً در خیال خود طرح جدیدی می ریخت و می گفت شهربانو خانم جهیز خود را دریافت خواهد کرد و شیخ الملوک هم به قصاص خواهد رسید. از آن طرف شاهزاده شیخ الملوک تا مدت پنج روز از تالار بیرون نرفت و به اندرون هم داخل نگردید به غیر از صرف شراب همدان و تصور حالت آن حوری خیالی به کار دیگری مشغول نگشت آخر الامر خواجه سرایان به خیال افتاده گفتند شاید شاهزاده شیخ الملوک ناخوش شده است برویم برای او طیب حاذقی بیاوریم از آن طرف روز به روز بر عشق نواب والا می افزود در صورتی که هنوز شهربانوی خیالی را رؤیت نکرده بود قوت عشق او را از جاده طبیعی خارج نموده لاعلاج یکی از ملازمین را طلبید به احضار نورالدین فرمان داد وقتی که درویش با کمر خمیده و عصا به دست به حضور شاهزاده رسید شیخ الملوک به آواز بلند او را خطاب نموده فرمودند: سلام علیکم ای هم پیاله محبوب من کار گذشته فراموش می شود و آنچه من با تو نمودم عفو کن و بر کار گذشته نباید افسوس خورد.

نورالدین گفت خیر قربان من تا وقت مردن خود آن را فراموش نمی کنم شما مرا چلاق نمودید چگونه من آن را فراموش نمایم آخ پاهایم به شدت درد می کند. شیخ الملوک گفت: حالا دوی خوبی از برای رفع درد پاهایت تجویز می کنم. آن وقت دست خود را دراز کرده یک کیسه پر از اشرفی در نزد درویش انداخته گفت این کیسه را بردار که به زودی علاج درد پاهایت را خواهد نمود درویش که چشمش به پولها افتاد و آن کلمات را از شاهزاده شنید چشمهای او به دوران آمده و کیسه را برداشت آن وقت به قدری که می توانست اظهار تشکر و امتنان از شاهزاده نمود

نورالدین پس از گرفتن پول مثل این که هیچ واقعه اتفاق نیفتاده مانند سابق نزد شیخ الملوک نشسته تا چند ساعت از شب گذشته به صرف شراب و غلیان و خواندن آواز مشغول شدند؛ لیکن در این چند مدت نه از جانب شیخ الملوک و نه از طرف نورالدین به هیچ وجه ذکری از شهربانو به میان نیامد اما درویش با خود می گفت مبادا با آن همه تعریف و توصیفی که من از وضع شهربانو خانم نمودم فراموش نموده باشد؛ و حال آنکه شیخ الملوک او را فراموش نکرده بود؛ چنان که بعد از ختم مجلس حکم فرمود تا چند سینی نقره به نزد درویش آورده و بر روی هر یک از آن ها روپوش قشنگی انداخته بودند پس از آن که سرپوش از روی سینی ها برداشته شد چشم درویش بر آن اشیائی افتاد که شهربانو خانم حوری به رسم جهیز مطالبه نموده بود و در آن سینی ها چند قطعه گردن بند و دست بند و چند حلقه انگشتری و چند دانه از جواهر گرانبها گذارده بودند.

شیخ الملوک گفت: آقا درویش این ها برای جهاز شهربانو کفایت خواهد کرد نورالدین گفت: حضرت والا در این محل سخاوت خود را حاتم طی گذرانید ممنون مرحمت شما هستم امیدوارم که به واسطه مرحمت شما با شهربانو عیش کرده باشم.

شیخ الملوک گفت: آقا درویش تو چرا این طور فاسد العقیده هستی و چرا عهدی که با خود بسته نقص می نمایی مگر نه تو با خود عهد نموده که مادام العمر تأمل اختیار نکنی حالا می خواهی که در عهد خود خیانت نمائی ای رفیق فکری از برای من فانی بکن که از آن وقتی که شرح حال شهربانو خانم را برای من نقل نموده عاشق او گشته و به کلی هوش و حواس از من زایل شده است نورالدین محتال مثل شخصی که به این مطلب راضی نباشد خواهی نخواهی به عقیده شیخ الملوک راضی گردید وقتی که خواست از خدمت شاهزاده موصوف مرخص شود معروض داشت که من در وقت و ساعت معین شما را به همان جائی که شهربانو خانم حوری تعیین نموده خواهم برد و امیدوارم ان شاء الله شهربانو خانم به شرف هم خوابگی شما مشرف شود.

خلاصه پس از انقضای چند مدّت، آن روز معین در رسید و شیخ الملوک به اتفاق نورالدین درویش با چند نفر از ملازمین و یک تخت روان خالی از عمارت حکومتی بیرون آمده و به طرف مقصود روانه شدند و شاهزاده شیخ الملوک تمام آن جهیز را در میان دو کیسه ریخته و به قاچ زین آویخته بود پس از طی قدری مسافت به کاروان سرا خرابه‌ای که در کنار جاده اسدآباد واقع شده است وارد گردیدند در این محل شاهزاده شیخ الملوک از اسب پیاده شده اول صرف چای فرمودند بعد مانند مسلمانان مقدّس وضو گرفته به نماز عصر مشغول گشت پس از ادای فریضه ریش بلند خود را شانه کرده بعد به ملتزمین رکاب اشاره نمود که شما در این محل اقامت داشته باشید تا من و درویش برویم در فلان جا و مراجعت بنماییم. بعد خود او با نورالدین درویش قدری مسافت را طی نموده تا آن که ملازمین از نظر غایب شدند آن وقت درویش به شاهزاده گفت اگر شما به همراه خود اسلحه دارید از خود دور نماید شیخ الملوک فرمودند به غیر از این خنجر دیگر هیچ اسلحه و حربه‌ای با خود برنداشته‌ام. نورالدین گفت: شما این خنجر را از خود دور کنید و محض حفظ احترام آن حوریّه از خواهش‌های او احتراز ننمایید شاهزاده شیخ الملوک با کمال اضطراب و اشتیاق آن خنجر گران‌بها را به آن درویش داده و گفت بگو بینم حوری را در کجا خواهم دید.

نورالدین متقلّب گفت از اسب پیاده شوید الحال رسیدیم وقتی که شیخ الملوک از اسب پیاده شد دید آن مکان یک محلی است بسیار مخوف و وحشتناک و از آبادی بسیار دور علاوه بر آن چون اسلحه همراه خود نداشت خیال می‌کرد که الحال از این که در این مکان سحرآمیز هستم باکی نیست اما اگر این درویش حیل‌ور پر مکر بر من حمله نماید چه کنم؟ در این خیال بود که یک مرتبه درویش لنگیدن خود را ترک نمود و آن چوبی را که در وقت راه رفتن تکیه به آن می‌نمود به کناری انداخته و از شدت غیظ نوک دماغش بیشتر از پیش قرمز شد بعد با چوب دستی خود به طرف شاهزاده حمله نمود و فریاد بلندی زد. شیخ الملوک با صدای ضعیف فرمودند درویش مگر دیوانه شده این چه حرکتی است که می‌خواهد از تو ناشی

شود؟ نورالدین گفت ای سگ می‌خواهم که آن صدماتی را که به من وارد آوردی تلافی بنمایم در این حال چوب دستی را بالا برده و با کمال قوت بر شاهزاده شیخ الملوک آشنا نمود. شاهزاده دید که صدمه چوب بسیار تأثیر می‌کند شروع نمود به فریاد کردن و می‌گفت: امان، آخ! نورالدین گفت هان وقتی که تو مرا چوب می‌زدی من هم متصل امان و فریاد می‌گفتم تو به من ترحم کردی که حالا من به تو ترحم کنم؟ خلاصه درویش بی‌انصاف به قدری که می‌توانست آن شاهزاده را کتک زد و پس از آن که تغیر و غیظ او فرو نشست آن وقت شیخ الملوک گفت لباس و مهر ثبت و کیسه پولت را به من بده شیخ الملوک ناچار آن‌ها را تسلیم درویش ظالم نمود در آن حال درویش مشارالیه اسب شاهزاده را سوار شده، گفت: رفیق خداحافظ شما، من الحال می‌روم خدمت شهربانو خانم که خیال و تمنای تو را به او عرض نمایم بعد هی‌یی بر اسب نموده و از نظر شیخ الملوک غایب گردید و از قراری که معلوم شد درویش مشارالیه پس از چهل و هشت ساعت خود را به خاک عثمانی رسانیده و دیگر به ایران مراجعت ننمود شیخ الملوک مدتی در آن جا به حالت خود می‌گریست پس از آن با هزار گونه مشقت قریب نصف شب خود را به ملازمین خویش رسانید گماشتگان مشارالیه او را به عمارت حکومتی رسانیده و تا یک ماه مشغول معالجه صدمات وارده بر او بودند پس از آن که صحت یافت و از رختخواب برخاست تا زنده بود حکایت درویش را به کسی ابراز ننمود.

این اوقات در اسلامبول پیرمرد صرافی است که نوک دماغ او مثل همان درویش قرمز و چشم‌هایش دائم الحركه و دگان جواهر فروشی دارد لیکن به داد و ستد زمرد بیشتر مایل است به خصوص زمردهای مدور کوچک و اسم آن را بخت گذارده؛ حالا مطالعه کنندگان می‌توانند حدس بزنند که آیا این همان درویش است یا خیر.

فصل سیزدهم

باید دانست که ایرانیان عموماً به آموختن علم نقاشی راغب نیستند و آن‌هایی که کسب و حرفه خود را نقاشی قرار داده در صدد ترقی آن بر نمی‌آیند و حال آن که باید میل مفرط و محبت تامی نسبت به این صنعت داشته باشند تا بتوانند به وضع بسیار معینی تحصیل معاش کنند- ایرانیان ملت قانع نیکویی هستند و همیشه به صنایع پر فایده مایل می‌باشند و غالباً آن اشیائی را می‌خرند که از آن‌ها به سهولت فایده ببرند مطلب بر این است که نقاشان عموماً و اربابان صنایع خصوصاً در آن مملکت قرب و منزلتی ندارند و معتبرترین آن‌ها به نظر مانند نقاش پرده سازی می‌مانند که به هیچ وجه از عمل نقاشی ربط نداشته باشند و به نظر می‌آید که تمام نقاشان ایران از پیش خود این صنعت را یاد گرفته‌اند و به همین جهت است که نقاشان آن جا تا به حال غیر از نقاشی بر روی پرده‌ها و حل نمودن رنگ و سایر کارهای جزئی چیز دیگر را تحصیل نکرده‌اند مثلاً در ایران مدرسه که در آن علم نقاشی تعلیم داده شود هنوز دائر نشده بلکه معلم مخصوص این علم نقاش کامل هم دیده نمی‌شود و هنوز نقاشان آن جا نمی‌توانند حالت طبیعی را در نقاشی بنمایند و تاکنون بهره کاملی از این علم شریف نبرده بلکه نصیب ایشان نشده است و فقط چیزی را که خوب آموخته و سرمشق خود قرار داده‌اند همان نقاشی‌هایی است که نقاشان قدیم ترسیم نموده و بعد به تدریج به دست ایشان افتاده و از روی آن‌ها نقاشی می‌کنند، تقریباً تمام نقاشی‌های ایران تناسب را در نقاشی منظور نمی‌دارند و هیچ تصویری دیده نشده که در آن تناسب نقاشی منظور شده باشد و هرگاه صرف نظر از گل‌سازی و نقش و نگار قالب‌ها و قلاب‌دوزی‌هایی که در ایران روی پارچه‌ها می‌یافتند بکنیم آن وقت خواهیم گفت که هیچ یک از نقاشان ایران در وقت ترسیم نقش و تصویر نمی‌توانند رنگ‌های الوان را در مواضع معین پارچه به کار برند ولی صنعت بافتن

قالی و قلاب‌دوزی در پارچه‌ها قابلیت است مخصوص اهالی ایران که خداوند به ایشان کرامت کرده و به ملت دیگر نصیب ننموده است و با وجود این روزی بیش از دو ریال اجرت عاید ایشان نمی‌شود و فی الحقیقه باید گفت که نقاشان ایرانی مثل عمله می‌مانند که به عملگی مشغول باشد و پس از اتمام کار اجرت خود را اخذ نماید نقاشان ایران هم پس از انقضاء چند روز که پرده نقاشی و یا تصویری را ترسیم نمودند آن وقت به صاحب تصویر داده و اجرت یومیّه خود را دریافت می‌دارند همین فقره اسباب این شده است که این صنعت شریف به نظر ملت ایران بسیار حقیر و پست گردیده و گویا خداوند همان صفت سواد برداری را نصیب این ملت گردانیده است و در این محل اظهار این فقره بی‌مناسبت نیست که بگوییم فی الحقیقه ایرانیان در برداشتن سواد هر تصویر بر سایر نقاشان عالم امتیاز دارند و از این مطلب معلوم می‌شود که نقاشان ایران همین قدر می‌توانند از روی پرده و تصویرهای قدیم رونویسی کنند. دیگر در ساختن صور خیالی و اختراع اشکال معینه به هیچ وجه مهارت ندارند مثلاً تصویرهایی که در قطعه‌های آینه یا بر روی مجلات کتب دیده می‌شود علانیه معلوم است که اصل آن‌ها را یکی از نقاشان قدیم ایران ترسیم کرده و حالا رونویسی شده است و عجب در اینجاست که هر کس هرگونه کار نقاشی از آن‌ها خواهش کند روگردان نیستند؛ مثلاً هرگاه بگویید چند شکل هندسی می‌خواهم برای ما ترسیم کنید و چند قسم از پرنده و چند شمایل و فلان شکل را به صورت کوچک و فلان گل را به فلان شکل و فلان صورت را برای یافتن ترسیم نمایید آن شخص نقاش به شما می‌گوید چشم در فلان روز تمام آن‌ها را رسم نموده به خدمت شما خواهم آورد در صورتی که هیچ یک از آن‌ها را به قاعده نکشیده و مقصود شما هم حاصل نشده است و هم‌چنین دورنما و قاب‌سازی را به وضعی ترسیم می‌نمایند که هر کس ببیند خواهد گفت که این دورنمای فلان مکان نیست.

نقاش ایرانی پرده که طولش یک ذرع مربع و تصویر آن هم شکل معین مخصوصی باشد در مدت یک هفته آن را تمام می‌کند و وقتی که شما یک صورتی

را به نقاش ایرانی تکلیف می‌کنید در بینی که شما مشغول توضیح آن هستید که می‌باید این شکل را به این وضع ترسیم کرد، فوراً می‌بینید که طرح آن شکل را ریخته به نزد نقاشی که استاد ایشان است، برده، او هم چند قلم در آن طرح برده و اتمامش را به عهده خود آن نقاش می‌گذارد باید در ایران لقب نقاش را از لقب عکاس امتیاز داد و بدین واسطه صنعت نقاشی از صنعت عکاسی خیلی بیشتر و تباین کلی دارد اما نقاشان از عکاسان آن جا تنفر و اجتناب می‌نمایند و می‌گویند صنعت عکاسی صنعت ساده‌ای است و در نزد ما چندان عظمی ندارد.

الغرض چنان که در فوق مذکور داشتیم تمام نقاشان ایران همواره میل مفرطی دارند که از روی نسخه اصل سواد بردارند و هرگز اتفاق نیفتاده که از روی طبیعت و نظر یک شکل را ترسیم نمایند اگر چه در ایران بعضی پرده‌ها دیده می‌شود که خیلی خوب نقاشی شده ولی عیبی که دارد این است که به هیچ وجه تناسب نقاشی در آن‌ها منظور نشده است مثلاً در پرده‌ها می‌بینید اشخاصی که نزدیک تر واقع شده‌اند بسیار قوی‌هیکل و آنهایی که عقب‌تر از آن‌ها واقع شده‌اند بسیار کوچک و بی‌تناسب و صورت زنهایی که در پرده‌ها به واسطه نقاشان کشیده می‌شود تقریباً با لباس‌های گرانبها نمودار می‌شوند؛ اگر چه شخص نقاش جمیع این عیوب را خودش می‌داند؛ ولی چون مقصود او این است که پرده‌های او منظور نظر طالبان بشود؛ لهذا هر نوعی که طالبان بگویند او هم به همان نوع رفتار می‌نماید- اوقاتی که در ایران متوقف بودم به یکی از نقاشیهای ایرانی سفارش و دستورالعمل دادم که یک پرده روغنی که مجلس چوب زدن ایرانیان در آن باشد برای من رسم نماید همین که نقاش مشارالیه دستورالعمل مرا استماع نمود فوراً یک قطعه مقوا برداشته و در مدت نیم ساعت تمام آن مجلس را به رنگ سفید ریخت و پس از یک هفته به نزد او رفته دیدم تمام آن مجلس را در کمال خوبی تمام کرده و با رنگهای مختلف منقش نموده و روی آن‌ها را هم روغن زده اجرت آن را بیش از دوازده قران به او ندادم فی الواقع تمام نقاشی آن پرده چه از حیثیت لباس و چه سایر اشکال و اوضاع اشخاص منقوشه ایران با کمال خوبی مرسوم شده بود هر گاه طول آن پرده به اندازه

یک متر می‌شد آن وقت لازم بود که بگوییم هر پرده نقاشی در ایران خیلی ارزان به فروش می‌رسد و نیز چند پرده روغن دیگر به همان نقاش سفارش نمودم که ترسیم نماید آنها را هم از هر حیثیت خوب ترسیم نمود و اجرت مناسبی از من گرفت. اگرچه نقاشان ایران هر نوع پرده نقاشی روغنی را به قیمت مناسب به فروش می‌رسانند ولی برعکس پرده و تصویرات آب و رنگی را به قیمت اعلی می‌فروشدند و جهتش معلوم نیست.

در ایام توقف در ایران روزی به خیال افتادم که از تصویرهای آب و رنگی نقاشان ایران که در آن وضع زندگانی ایرانیان ترسیم شده باشد یک دسته پرده از برای خودم ترتیب دهم بنابراین به یکی از نقاشهای باهنر آن مملکت سفارش نمودم که چند پرده به این طرح و شکل از برای من ترسیم نماید مشارالیه در جواب اظهار داشت که پرده اول یک تومان دوّم دو تومان سوم را به چهار تومان تمام می‌کنم از گفتگوی مشارالیه تعجب و وحشت زیادی به من دست داد و در نزد خود گفتم که این شخص قیمت هر پرده را بر دیگری مضاعف می‌گوید هرگاه من چندین پرده از او بخواهم بدیهی است که قیمت آخری را به هزار تومان خواهد رسانید پس از قدری تفکر ملتفت شدم که سبب تضعیف او نه از برای امنیت که پرده‌ها را خوب می‌سازد بلکه جهتش این است که او فهمیده است که من پرده‌های آب و رنگ را طالبم لهذا قیمت آنها را به این درجه زیاد می‌نماید. روزی وقت ظهر یک پرده بسیار نیکویی که نسخه اصل آن از کارهای یکی از نقاشان قدیم ایران بود به دست آورده، آن را ابتیاع کردم؛ فی‌الواقع نقاشی که این پرده را از روی نسخه اصل ترسیم کرده بود مهارت کاملی به کار برده بود تمام رنگهای آن روغنی و بسیار خوش نما و قیمت آن هم تقریباً به مبلغ بسیار کمی از برای من تمام شد در این پرده تصویر مجلس ضیافت یکی از سلاطین ایران بود که در یکصد و پنجاه سال قبل در اصفهان سلطنت می‌نمود اشخاصی که در آن پرده مرسوم بودند تماماً به لباس همان زمان نمودار می‌شدند و تصویر پادشاه در حالتی که یک فنجان بسیار قشنگی در دست داشت رسم کرده بودند و جمیع امنا و ارکان آن پادشاه عظیم‌الشأن ردیف یکدیگر

در اطراف آن تالار ضیافت نشسته و در منظر جلویی پرده مطربان و مغنیان بودند و در وسط جمعی از دختران بسیار وجیه ترسیم شده بود به هر حال چندین پرده من در ایران دیدم که بر روی جمیع آنها تصویر عمارات سلطنتی اصفهان ترسیم شده بود. به عقیده من یکی از دیگری بهتر ترسیم شده بود منجمله یکی از آن پرده‌ها تصویر اعلی حضرت خاقان مغفور و پسران آن شهریار بود که فی الحقیقه نقاش آن پرده کمال صنعت را در شبیه سازی به کار برده بود اعلی حضرت فتحعلی شاه متجاوز از هفتاد و دو نفر اولاد داشت چنان که در اغلب پرده‌ها تصویر بعضی از پسران آن شهریار را دیدم که بدون قاب در دیوارها نصب نموده بودند و در تمام بلاد ایران تصویر حضرت مریم بسیار دیده می شود و نیز در یکی از ولایات تصویر یکی از وزراء مختار ملکه الیزابت را دیدم و این شخص چندین سال در ایران به سمت وزیر مختاری اقامت داشت نام او استراچی بود مو و زلف او در آن پرده به رنگ بور و لباسش شبیه به لباس آن زمان بود تصویر مشارالیه غالباً بر روی قلمدانها نیز رسم می شود نقاشان ایرانی بسیار مایلند که بر روی قلمدانها اشکال را به صورت کوچکتر ترسیم نمایند و چون یک ربع از ذکور اهالی ایران می توانند خط خودشان را بنویسند لهذا قلمدان در آنجا قرب دارد و زودتر به فروش می رسد عموماً قلمدان را از مقوا ترتیب می دهند و عرض آن را و دو طولش را بیش از نه متر قرار نمی دهند. بعضی از قلمدانها در ایران دیده می شود که آنها را نقاشان قدیم معروف ایران نقاشی نموده آن قلمدانها از چهل الی چهل و پنج لیره قیمت دارد و طالبان با کمال اشتیاق آنها را ابتیاع می نمایند در یک قسمت از موزه سوت کنزسن واقع در لندن که از اجناس و امتعه ایران گذارده شده منجمله چند عدد قلمدان قیمتی نیز هست و اغلب قلمدان سازها تقریباً یک سال بر سر یک قلمدان کار می کنند و در تصغیر اشکال ید طولانی دارند مصنف این کتاب در ایام توقف خود در ایران یک قلمدانی ابتیاع نمود که صورت اعلی حضرت خاقان مغفور بر روی آن ترسیم شده بود و از قلمدانهای بسیار ممتاز ایران بود و فی الحقیقه نقاش آن تصویر خیلی اوقات صرف آن کرده بود و دیگر از صنایع نقاشهای ایران که اهتمام کلی درباره آن دارند

نقاشی جلد کتاب است چنان که غالباً بعضی جلدها دیده می‌شود که روی آنها را تیماج چسبانیده و بر روی آن انواع مرغها و گل‌های خیالی ترسیم کرده‌اند نقاش ایرانی چنین گمان می‌کند که در تصویر این اشکال مهارت کاملی به کار برده ولی نمی‌داند که این اشکال به هیچ وجه ربطی به صنعت و علم نقاشی ندارد و هم چنین بعضی پرده‌ها دیده می‌شود که روی آنها را تصویر بلبل نقش کرده‌اند و با این که به قاعده نقاشی ترسیم نشده عجب در اینجاست که پر و بال بلبلها را نیز به رنگهای مختلف نقش نموده‌اند نقاشان آنجا گل نرگس و یاس را به رنگ طبیعی ترسیم می‌کنند و غیر از آن دو گل، سایر گلها را به هر نوعی که مایل باشند از رنگ و روغن مزین می‌نمایند.

در ایران صنعت میناکاری چندان قرب و منزلتی ندارد و غالباً مینا را بر روی طلا و نقره به شکل دایره کوچک ترسیم می‌نمایند و درواقع این صنعت مخصوص اهالی ایران است و مراد از مینا آن قطعه طلا یا نقره است که نقاش صفحه آن را گرد کرده و در جوف آن انواع رنگها را به کار می‌برد که بعد آن را صیقل نموده و به طالبان می‌فروشند و دیگر از اشیاء میناکاری غلیانهای امنای ایران است که به جواهرات ترصیع شده و روی آن را مینا کرده‌اند ایرانیان در قلم زدن بر روی طلا و نقره و مفرغ و مس و برنج و آهن ید طولایی دارند و فی الحقیقه در این صنعت به درجه کمال رسیده‌اند.

چون در فوق از وضع تمامت نقاشی مذکور داشتیم لهذا مناسب دیدم که قدری هم از حالت نقاشان ایران و طرز دکانهای ایشان گفتگو نموده باشم. غالباً بعضی نقاشان ایران زمین تربیت شده و بعضی بی تربیت هستند عموماً قوه متخیله ایشان به کشیدن تصویر پهلوانهای قدیم متصور می‌شود و از آن قبیل است تصویر رستم سیاه ریش و ضد او دیو سفید که همیشه مایلند تصویر این دو نفر را در همه جا ترسیم نمایند و نیز میل مفرطی دارند که تصویر لیلی و مجنون را با بعضی حیوانات وحشی و سباع و درندگان که او را احاطه کرده‌اند رسم کنند اغلب این اشکال را روی پرده و یا کاغذها رسم نموده به مشتریان می‌فروشند.

قطعاً دکتر تن سز در ایام روزه طولانی خود به این درجه ضعیف و لاغر نشده بود که نقاشان ایران تصویر مجنون را لاغر ترسیم می‌نمایند و نیز نقاشان مزبور بسیار مایلند که تصویر حضرت سلیمان را با بسیاری از طیور و وحوش و جمعی از وزرای بارگاه ترسیم نموده و به طالبان و غیره به فروش برسانند.

اگرچه اغلب تصویرات مذکوره در فوق تاریخی نیست و مجعول است ولی مشارالیهم آنها را صحیح دانسته و به اعتقاد کامل تصویر آنها را به رنگهای مختلف رنگین نموده و به دیوار دکان خود می‌آویزند و نیز غالباً تصویر سحره و جادوگران قدیم ایران را به رنگهای مختلف و خیلی مضحک ترسیم نموده و انتظار فروش آن را می‌برند.

این را هم باید گفت که کار نقاشان کتب یعنی آنهایی که در کتابها تصویر می‌کشند از کار تمام نقاشها بدتر و مضحک‌تر است و از بدبختی نقاشهای مزبور این است که این اوقات از بمبئی کتب مصوره زیاد به انضمام سایر تصویرات به ایران می‌آورند چون نقاشی اهالی بمبئی در نظر طالبان و اهالی ایران بهتر از نقاشی خود ایرانیان جلوه می‌کند لهذا صنایع نقاشان ایران مغلوب و اشکال بمبئی غالب آمده است بعضی از نقاشان معروف ایران الحال مشغول به ترسیم تصویرات کتاب الف لیله اعلی حضرت شهریار ایران هستند که با کمال وقت اشکال لازمه آن کتاب را ترسیم می‌نمایند چون از حالت و شغل نقاشهای ایران فارغ گشتیم شایسته است که به ذکر طرز دکان نقاشها و وضع و ترکیب آن پردازیم و مطالعه کنندگان را آگاه سازیم. دکان شخص نقاش عبارت از یک اطاق روشنی است که خالی از زینت‌های معتبره می‌باشد و در یک گوشه اطاق یک دشبک مربع شکلی افتاده و نقاش آن به طریق مربع بر روی آن نشسته است اسباب و ملزوماتی که مشارالیهها به واسطه آنها کارهای نقاشی را به انجام می‌رساند و بر روی یک میز کوچکی گذارده شده است یکی گوده (ظرف رنگ‌حل‌کنی) است که آن را بر حسب عادات از قطعه سفال تعبیه نموده‌اند و در میان آن انواع رنگها را محلول می‌نمایند دیگر قلم‌مویی مشارالیه بود که او تفاوت بسیاری با قلم‌مویی ممالک ما دارد و آن را بر حسب معمول

استادان ایران درست می‌نمایند وقتی که نقاش ایرانی شروع به نقاشی می‌نماید اول نی غلیان را بر دهان خود گذارده و بعد پرده نقاشی را بر روی زانوهای خود چسبانده و با قلم‌موئی بر روی آن کار می‌کند و دو چیز که از ملزومات نقاشان است و باید حتماً نقاش به واسطه آنها کارهای خود را انجام بدهد در ایران استعمال نمی‌شود و آن دو چیز یکی صندلی است که می‌باید بر روی آن شخص نقاش بنشیند و دیگری سه پایه نقاشی است که باید پرده را بر روی آن نصب نموده و نقاشی نماید چنان که مذکور داشتیم نقاش ایرانی غیر از تصویر دو چیز به هیچ چیز همت نمی‌گمارد یکی از آنها پهلوانان قدیم ایران دیگری نقاشی بر روی قلمدان و بعضی اختراعات است که در نقاشی احداث نموده‌اند.

در ایران تصویر ایرانیان بسیار ارزان به فروش می‌رسد ولی در عوض گویا تصویر نسوان و اطفال به تضعیف گران تر از تصویر مردان فروخته می‌شود اغلب زنهای ایران که تصویرشان بر روی پرده‌ها و کتب متفرقه ملاحظه می‌شود و چشمه‌اشان درشت و متفکر و لبهای آنها آبدار و مانند عقیق قرمز و مژگان مطبوع آنها انبوه و بلند و گونه‌های آنها مانند سیب و گیسوان آنها به رنگ بلوط یا خرمایی رنگ ترسیم می‌شود شخص نقاش وقت و مراقبت کاملی در ترسیم آن اشکال به کار می‌برد و نیز در ساختن لباس نسوان به قدری دقت می‌کنند که وقتی آن صورت با لباس آن تمام می‌شود فی‌الحقیقه جلوه مخصوصی از او نمودار می‌شود و غالباً لباس اطفال و نسوان را از شال ترتیب می‌دهد و پس از آن که آنها را تمام نمود طالبان و مشتریان آنها را به مبلغ کثیری ابتیاع می‌نماید.

نقاشان ایران زمین مانند نقاشهای دولت دیزانت (دولت رُم قدیم) همیشه میل مخصوصی دارند که در تصاویر و اشکال قدری طلا و یا قدری نقره استعمال نمایند و محض این که بخواهند آن تصاویرات شکوه مخصوصی داشته باشد، اول روی پارچه آن پرده را مطلقاً و یا مفضض نموده و بعد همان مکان سایه را می‌اندازند و چون استعمال طلا و نقره شکوه و منظر پرده را تقریباً چند مرتبه تضعیف می‌نماید لهذا مشتریان هم در خریدن آنها بدون امساک پول می‌دهند و دیگر از کارهای

نقاشان مزبور این است که صندلی و تخت و فنجان را مطلاً و مزین می‌نمایند. نقاشان ایران ترسیم شمایل حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را با تصویرات حضرت مرتضی علی و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از جمله صنایع می‌خوانند و چون در مذهب اسلام قدغن اکید رفته است که نباید تصویر انسان ترسیم گردد لهذا نقاشان مزبور وقتی که تصویرات مقدسین و بزرگان دین خود را ترسیم می‌کنند صورت آنها را به واسطه نقاب مستور و مخفی می‌نمایند ولی الحال چندی است که به اقتضای زمان این حالت متروک است چه در بعضی اماکن شمایل حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) دیده شده است که صورت آن حضرت را بدون نقاب ترسیم کرده‌اند عموماً تصویر و هیكل حضرت امیرالمؤمنین عبارت از یک انسان متناسب الاعضایی است که صورت او قدری گندم‌گون و ریش او سیاه و اطراف صورتش را احاطه نموده است و لباس آن حضرت عبارت از یک پارچه سبز رنگی است که آن را سادات علامت امتیاز خود قرار داده‌اند و در دست آن امام شمشیر و اطراف صورت و سر آن مقتدا قطعه نور متشعشی احاطه نموده است و خود آن حضرت بر روی پوست بز کوهی نشسته‌اند (ایرانیان می‌گویند که سابق برین پوست جانوران را به عوض قالی استعمال و مفروشات می‌نموده‌اند).

در اوایل این فصل من فراموش نمودم که از صورت‌هایی که در بازارها به قیمت پنج شاهی و شش شاهی به فروش می‌رسد ذکری کرده باشم ولی چون الحال به خاطر آوردم می‌گویم که اگر چه قیمت آن تصویرها بسیار مناسب و ارزان است ولی در عوض با کمال صنعت و دقت به اتمام می‌رسانند و تمامی مصداق آن

صورت‌ها عبارت از وضع زندگانی و طریقه رفتار ایرانیان است.

فصل چهاردهم

در بیان دگان دلاکی و مشهدی حسن سلمانی و اصلاح ریش و عرقچین‌های ایران که از چیت ساخته شده است و نیز از وضع تراشیدن سر و غیره گفت‌وگو می‌شود.

در ایام توقف خود در ایران یک روزی به خیال افتادم که به دگان دلاکی مشهدی حسن نام سلمانی داخل شده و از وضع و حالت آن مکان مستحضر شوم (در ایران هر کس به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام در مشهد مقدس مشرف شده باشد به اسم اصلی او لفظ مشهدی افزوده می‌شود) مشهدی حسن سلمانی غالباً به منزل من آمده و ریش مرا می‌تراشید و اجرت این کار را در هر ماهی مبلغ پنج هزار می‌دادم و هر وقت که میل به حمام داشتم او با من به حمام می‌آمد و در آن جا سر مرا به واسطه گل شیراز که از تمام گل‌های مشرق زمین بهتر است شست و شو می‌داد و اجرت این کار را هم به او در هر ماه بیش از یک تومان نمی‌دادم. مشهدی حسن مشارالیه وقتی که به تراشیدن و یا شستن سر من مشغول بود دائماً مانند روزنامه‌فیکارو از برای من اطلاعات بلدییه شیراز را نقل می‌نمود و وقتی که من از او سؤال می‌نمودم که تو این گفت‌وگو سخن‌ها را از کدام سرچشمه معتبر و از کدام شخص موثقی شنیده در جواب به من می‌گفت صاحب نمی‌دانم شما چرا به دگان دلاکی من تشریف نمی‌آورید و مرحمت خود را از من دریغ می‌نمائید آخر مرا مفتخر کرده آن جا بیائید و صرف غلیان بنمائید و استماع بعضی مطالب را هم بکنید من از استماع این مطلب به مشارالیه اظهار داشتم وقتی که مسلمانان مرا در دگان تو ببینند چه خواهند گفت. مشهدی حسن گفت مسلمانان هیچ چیز نخواهند گفت بلکه به واسطه آمدن شما مرا بیشتر از سابق احترام خواهند کرد و ضمناً می‌گفت که اگر شیطان حق الزحمه مرا به خوبی ادا بنماید من خود را مجبور می‌دانم که سر او را در کمال خوبی بتراشم و نیز می‌گفت آیا شما دیده‌اید که چگونه من دندان مردم را می‌کشم شما دگر هستید و دندان مردمان متمول و شاهزادگان عظام را کشیده‌اید و این چنین

دندان‌هایی را که من کشیده‌ام شما هنوز رؤیت ننموده‌اید وقتی که این گفت‌وگوها را می‌نمود دست خود را تر نموده و با انگشتان خود زیر گلوی مرا می‌مالید روزی به من گفت که من دندان‌های متعدد از دهان یک شخصی بیرون کشیده‌ام که هر کدام از آنها دارای پنج پایه بوده‌اند من به او گفتم مشهدی حسن هرگز دیده نشده است که یک دندان پنج پایه داشته باشد.

مشهدی حسن گفت هر یک از دندان‌های دهاقین و اهالی دهات پنج پایه دارد و گاهی خود من با دو چشم خود دیده‌ام که یک دندان شش پایه هم داشته است و در این ضمن من مجدداً می‌خواستم از مشهدی حسن سؤال بنمایم که چگونه می‌شود که دندان شش پایه داشته باشد مشارالیه دماغ مرا گرفته شروع به تراشیدن صورت من گذاشت در آن حالتی که مشارالیه با تیغ دلاکی خود که دسته از چوب داشت مشغول تراشیدن صورت من بود با خود خیال می‌کردم که ایرانیان چه قدر مردمان دروغ‌گویی هستند مجدداً مشهدی حسن مشارالیه آغاز سخن کرده و گفت: آیا شما دیده‌اید که من چگونه شاخ حجامت بر پشت مردمان می‌گذارم آنها را فصد می‌کنم آیا دیده‌اید که چگونه استخوان‌های شکسته و از جا در رفته را معالجه می‌نمایم هرگاه شما به دکان من تشریف بیاورید در آن جا تمام صنایع حکمای قدیم ایران را خواهید دید و من در این محل شما را که حکیم انگلیسی هستید و می‌باید افلاطون و ابوعلی سینا و بقراط چندین سال در نزد شما به سمت شاگردی تحصیل علم طب بنمائید شاهد گرفته و می‌گویم آیا من گردن شما را معالجه ننمودم من گفتم: بلی آقا مشهدی حسن شما گردن مرا معالجه نمودید مشهدی حسن مجدداً به سخن آمده، گفت: ای صاحب اگر باز کردن شما درد بگیرد غیر از من کسی را سراغ دارید که عقب او فرستاده و شما را معالجه بنماید؟ گفتم: خیر مشهدی حسن شما معالجه خوبی هستید. مشهدی حسن گفت: این معالجه که من می‌کنم از نفوس و برکتی است که حضرت رب‌العزّه به من مرحمت فرموده است و تمام خانواده ما از این نفوس قدری بهره و نصیبی دارند. گفتم: مشهدی حسن شما انتظار مرا در فلان روز بکشید که من آن روز به دکان شما خواهم آمد. مشهدی حسن گفت: شوخی

می‌کنید یا خیر، خواهید آمد؟ من گفتم: خیر، حتماً خواهم آمد. مشهدی حسن گفت: حالا میل به تماشای دکان من دارید، پس فردا دو ساعت بعد از طلوع آفتاب من منتظر شما هستم؛ زیرا که آن وقت بازار ما از مشتریان گرم است. من گفتم: چشم فردا در سر موعد خواهم آمد. مشهدی حسن گفت: ان شاء الله سایه صاحب از سر من کم نشود. حتماً فراموش نکنید چه تشریف‌فرمایی شما در دکان من اسباب ازدیاد اعتنای مردمان نسبت به من می‌شود.

پس از اتمام این گفت‌وگوها مشارالیه آلات دلاکی خود را با عباى خود برداشته، در زیر بغلش گذارده و با کمال محبت با من وداع نموده، به طرف دکان خود روان گشت. پس از رفتن او ملک محمد نوکر من در حالتی که دستمالی را برای خشک کردن صورتم به دست من داد اظهار داشت که آیا شما به دکان مشهدی حسن خواهید رفت؟ من به نوکر خود گفتم: البته خواهم رفت؛ زیرا می‌خواهم که دکان دلاکی ایرانیان را تماشا بنمایم. ملک محمد مجدداً گفت: آیا می‌دانید که چرا او شما را از برای فردا دعوت کرد؟ گفتم: خیر، ولی محتمل است برای این باشد که من در کارهای او، او را کمک بکنم. ملک محمد گفت: خیر، هرگاه شما به دکان او بروید من بعد او به مشتریان خود خواهد گفت که دکتر انگلیسی در نزد من آمده بود که چیزی از من یاد بگیرد. اگرچه این گفتگوی ملک محمد قدری در نظر من ناگوار آمد و چیزی نمانده بود که طبعم منزجر و خیالم از رفتن به آنجا منصرف شود، ولی با وجود آن اعتنا به حرفهای نوکر خود ننموده و با خود گفتم که فردا حتماً در سر موعد در دکان مشارالیه خواهم رفت، و عمده جهات که بیشتر از همه میل مرا راغب به رفتن دکان مشهدی حسن نمود، آن بود که اولاً دکان او در همان محله که منزل من بود اتفاق افتاده بود؛ دیگر آن که تمام ساکنین شهر شیراز به خوبی مرا می‌شناخته و هرگاه به دکان مشارالیه نمی‌رفتم شاید از برای مشهدی حسن اسباب خیال می‌شد. خلاصه، من روز دیگر که یوم پنجشنبه و شب جمعه بود، به عزم دیدن دکان مشهدی حسن از خانه بیرون آمده و به طرف کوچه که آن دکان در جنب آن واقع بود روان گشتم و پس از طی قدری راه همین که به دکان دلاکی مشهدی حسن

مشارالیه رسیدم، دیدم که تمام در و دیوار آن دکان در کمال پاکیزگی و نظافت است. خود آن دکان عبارت از یک اطاق چهار گوش مربع‌الشکل بود که دیوارهای آن را با گچ سفید و سطح آن را با آجر مفروش نموده بودند. در وسط این اطاق (یعنی دکان) باغچه بسیار کوچکی که بعضی از گل‌ها کاشته شده بود واقع شده و در یک طرف آن باغچه یک ستون کوچکی به شکل مثنی مرتفع بود که بر بالای آن ظرفی مملو از آب گذاشته بودند و آبی که در آن ظرف بود در وقت تراشیدن سر و صورت ایرانیان استعمال می‌شد، اکثر بلکه عموم ایرانیان تمام موهای سر خود را می‌تراشند و جوانهای آنجا غالباً قدری از کله خودشان را در وقت تراشیدن باقی گذارده و موهایی را که از آن محل رویده می‌شود به اصطلاح خودشان موسوم به کاکل نموده‌اند و هر شخصی که کاکل داشته باشد هرگز آن را نمی‌تراشد، بنابراین در اندک مدتی طول آن کاکلها از اندازه معین تجاوز کرده و خیلی بلند می‌شود. وقتی ایرانیان از دکان دلاکی می‌خواهند بیرون روند آن وقت کاکل خود را گلوله نموده و در زیر عرقچین خود پنهان می‌نمایند. ایرانیان چنین اعتقاد دارند که وقتی که از دنیا ارتحال نمودند حضرت پیغمبر کاکل آنها را گرفته و به آن حالت ایشان را داخل بهشت می‌نماید. بعضی از جوانها در ایران دیده می‌شود که آنها به هیچ وجه موهایی را که بر روی شقیقه بناگوش آنان رویده شده است، نمی‌تراشند، بلکه وقتی که آن موها بلند شد آنها را ترتیب داده و مانند زلف آنها را در پشت گوش خود می‌خوابانند. خلاصه ساکنین ایران در هر هفته یک مرتبه به غیر از کاکل تمام موهای سر خود را می‌تراشند و فی‌الحقیقه باید گفت که ایرانیان این کار را از روی عقل و شعور می‌نمایند؛ زیرا که چون در تابستان هوای اکثر بلاد ایران به شدت گرم می‌شود و تمام ساکنین ایران عادت به باز گذاشتن سر نموده‌اند، لهذا تراشیدن سر هفته‌ای یک مرتبه اسباب آسایش و خنک شدن سر آنها می‌شود و نیز در ایران مردمان مسنّ تمامی سر خود را می‌تراشند و ریش خود را ابداً تیغ نمی‌زنند، بلکه هر قدر بتوانند بر طول آن می‌افزایند و این را نیز باید ملتفت شد که چون مرحوم مغفور فتحعلی شاه -طاب ثراه- که ریش انبوه داشت و او را شکوه مخصوصی داده بود و

بخش دوم: متون / ۳۲۵

تا حد کمر ممتد می گذاشت، این طرح را گذارد؛ لهذا این معنی مایه ازدیاد احترام ریش شده و در ایران معمول شد که مردم ریشه‌های خود را به قدر امکان تربیت و بلند می کردند.

در ایران ریش بسیار محترم است و اگر هر آینه در نزاع و سایر اتفاقات شخصی ریش طرف مقابل خود را بگیرد مثل آن می ماند که ضرر بسیار و خیانت کاملی در حق صاحب ریش معمول داشته باشد. عموماً ایرانیان ریش خود را در حمام به واسطه رنگ و حنا ملون و خوشرنگ می نمایند.

خلاصه، وقتی که من می خواستم داخل دکان مشهدی حسن سلمانی بشوم، دیدم که یکی از دهاقین آنجا در مقابل آفتاب نشسته و خود را به واسطه حرارت آفتاب گرم می نمود. آن شخص شکل مضحکی داشت؛ زیرا که ریش خود را حنا گذاشته و برگهای چند از کلم بر روی آن چسبانده بود و از دور همچنین استنباط می شد که خود این مرد بنفسه مضحک و شوخ است؛ اگرچه هموطنان او بر شکل و هیكل او تمسخر می نمودند، ولی همین که نظر خواب آلوده او بر من افتاد، من نتوانستم که از خنده خودداری نمایم. بعد دهاتی مشارالیه مجدداً به خواب رفت و امید آن را داشت که پس از چند ساعت ریش و موهای او در کمال خوبی رنگ خواهد گرفت. وقتی که به دکان مشهدی حسن وارد گشتم، به قدری مشارالیه از ورود من خوشحال و به قدری از من تشکر و امتنان نمود که من متحیر شدم و در ضمن می گفتم: خوش آمدید، قدم بر دیده ما نهادید، چه قدر شما از ورود خود مرا خوشحال کردید و چه منت بزرگی بر دکان و خود من وارد آوردید. پس از آن یک صندلی از برای من در گوشه آن دکان گذارده و من بر روی آن قرار گرفتم و بعد غلیانی از تنباکوی معطر شیراز ترتیب داده به دست من داد و من در حالتی که مشغول کشیدن غلیان بودم خود را حاضر ساختم که اطلاعی از وضع آن دکان حاصل نمایم. وقتی که به اطراف خود نظر کردم، دیدم که فی الحقیقه نظافت و پاکیزگی آن دکان بر بسیاری از اطاقهای معتبر ایران ترجیح و برتری مخصوصی دارد و در دیوار مقابل آن دکان دو طاقچه ساخته شده بود که در روی آنها تمام اسباب و متعلقات دلاکی حاضر بود

و آن اسباب عبارت از چندین عدد مقراض و نشتر و آینه‌های مربع‌الشکل و یک جفت کلبتین و چندین عدد تیغ دلاکی و یک چاقوی منحنی بود که به واسطه آن مشهدی حسن مشارالیه بعضی عملیات جراحی را به انجام می‌رسانید و نیز در آن جا چندین عدد شانه سیاه بود که آنها را به نظر دقت ملاحظه کردم. با وجود آن که در آن دکان تمام اسباب دلاکی مهیا و حاضر بود نقصی که در آنجا دیده شد این بود که در آن دکان ماهوت پاک کن موجود نبود و سبب نبودن آن این بود که در ایران هنوز آن اسباب را بسیار استعمال نمی‌نمایند و دیگر از اشیایی که در آنجا دیده شد چهار دسته گل بود که دو تای از آنها عبارت از گل نرگس معطر بود که در میان برگهای هر یک از آن چهار دسته گل قطعه کاغذ الوانی محض نزاکت شد و وصل نموده بودند. ایرانیان خاصه ارباب صنایع میل مفرطی نسبت به گلها دارند و به همین سبب است که در فصل گل در خانه‌ها و دکانهای ایرانی هر نوع گل و ریاحین معطره دیده می‌شود. خلاصه سطح آن دکان به واسطه یک قالیچه مرغوبی که مشهدی حسن آن را از جهت مشتریان محترم و متمول خود حاضر ساخته بود، مفروش بود. من خیلی میل داشتم که بر روی آن قالی قدری نشسته استراحت نمایم، ولی چون می‌بایستی قریب چند ساعت در این دکان متوقف باشم و به جز صندلی نشستن بر روی چیز دیگر عادت ننموده بودم، لهذا خواهش خود را از نشستن بر روی آن قالی منصرف نمودم.

مشتری‌هایی که در دکان مشهدی حسن وارد می‌شدند، او را به لقب استاد و یا مشهدی خطاب می‌نمودند. صورت ظاهر این شخص بسیار ملیح و ریش او انبوه و خرمایی رنگ بود. لباس او عبارت از یک ارخالق قلمکار و شلوار بسیار گشاده و یک جفت گیوه نازکی بود. مشارالیه قبل از تراشیدن سر و اصلاح صورت مشتریان آستین پیراهن خود را محض ممانعت در عمل تراشیدن بالا زده بود و در کمرش یک ظرف مس مدوری که آن را ایرانیان قمقمه می‌نامند آویخته بود. این اسباب از برای دلاکهای کوچک گرد بسیار لازم است؛ زیرا که اغلب اماکن مملکت ایران آب به ندرت یافت می‌شود و در یک طرف کمربند او یک قطعه سنگی آویخته بود که

تیغ خود را در وقت کُند شدن به واسطه آن تیز می نمود و در وسط کمر بند او یک جانپه و کیفی آویخته بود که مابقی اسباب و متعلقات دلاکی در آن محفوظ بودند و در بغل او یک آینه کوچکی بود که آن را پس از تراشیدن سر و اصلاح صورت مشتریان به دست ایشان می داد که صورت خود را ملاحظه نمایند و بر سر مشارالیه یک شب کلاهی از چیت بود که آن را ایرانیان در وقت شب بر سر می گذارند. ساکنین اصفهان بیش از سایر سکنه ایران عرقچین و شب کلاه استعمال می نمایند، ولی در طهران به جز یهودیان هیچ یک از مسلمانان عرقچین و شب کلاه را در روز بر سر نمی گذارند. می گویند در وقتی که موکب همایونی اعلی حضرت شاه عزیمت دارالسلطنه اصفهان نمود، همین که نزدیک به آن شهر رسید جمیع ساکنین آنجا در حالتی که بر سر شب کلاه داشتند، به استقبال آن شهریار شتافتند و در این حال اعلی حضرت همایونی چنان گمان نمود که فقط به استقبال او یهودان متوقفه در اصفهان بیرون آمده اند؛ ولی چون به تدریج رعایای اصفهان به عزم استقبال آن شهریار خارج می شدند و همگی بر سر همان شب کلاه مزبوره را داشتند؛ لهذا آن سلطان معظم تعجب نموده و به یکی از وزرای خود را که به شرف ملازمت رکاب آن اعلی حضرت مشرف بود، خطاب نموده فرمودند: آیا ما در اصفهان از مسلمانان رعیت نداریم که یهودیها ما را استقبال کرده اند؟ وزیر مشارالیه به حضور مبارک معروض داشت که عادت اهالی اصفهان بر این است که تماماً شب کلاه بر سر می گذارند. چون آن شهریار ملتفت شدند که مسلمانان اصفهان هم از این قبیل شب کلاهها بر سر دارند، لهذا غدغن اکید و منع بلیغ فرمودند که من بعد هیچ یک از مسلمانان اصفهان مأذون نیستند که روزها شب کلاه بر سر بگذارند و بر حسب امر آن شهریار دیگر رعایای اصفهان روزها شب کلاه بر سر نمی گذاشتند، ولی پس از خروج موکب همایونی از اصفهان، ثانیاً به تدریج آن شب کلاهها معمول شد.

خلاصه، در این دکان به غیر از مشهدی حسن و پسر او که به تراشیدن سرهای دهاقین اشتغال داشت، دو نفر شاگرد دیگر هم بود که آنها از جهت مشتریان متمول و محترم غلیان تهیه و ترتیب می دادند. در وقتی که من در آن دکان نشسته بودم ناگاه

دیدم که یک شخص تاجری که یک دست فلج داشت، وارد شده و به تکلیف مشهدی حسن بر روی قالی قرار گرفت. ناگاه پسر او با یک مهارت و سرعت فوق‌العاده دست او را روغن مالیده و چند شعر از ابیات یوسف و زلیخا به آواز حزین تغنی نمود.

در این حال مجدداً یک تاجر دیگر که ملبس به قبا صوف بود، داخل در دکان شده و بر روی همان قالیچه قرار گرفت. به محض نشستن او فوراً مشهدی حسن با دست خود آب برمی‌داشت و تا مدّت چند دقیقه سر او را که مانند گلوله بلیارد بود، از جهت تراشیدن نرم و حاضر می‌نمود و در آن بین که مشغول تراشیدن سر مشارالیه گردید، شروع به تکلمات نمود و تمام مشتریان و حضاری که در آن دکان حضور داشتند، شروع به صرف غلیان و گفتن جفنگیات و مهملات نمودند. در این ضمن که ایشان به گفتن مشغول بودند من با خود می‌گفتم که ساکنین ایران در چنین روزی که روز پنجشنبه باشد، به چه کاری غیر از گفتن جفنگیات و هزلیات مشغول بشوند، چه در این مملکت چون زمان و وقت در انظار ساکنین عظمی ندارد، لهذا سبب این شده است که آنها به هر کاری که مایل باشند و به هر گفتگویی که خواسته باشند اقدام می‌نمایند. پس از قدری گفتگو من دیدم که صحبت آنها به مسائل پلتیک و اخبار بلدی و سایر اطلاعات رسید؛ مثلاً یکی از آنها می‌گفت که فلان کس دیروز متأهل شده و دیگری می‌گفت در چند روز قبل فلان شخص می‌خواست زوجه خود را مطلقه نماید و سیمی از آنها می‌گفت فلان شخص نزدیک است که مفلس شود و آن مرد این اوقات به زیارت عتبات مشرف خواهد شد؛ و نیز عاقبت الامر مصاحبت آنها منتهی به نرخ اجناس و حبوبات و تریاک گردید و در هر یک از آن اشخاص یکی از اخبار مذکور در فوق را اظهار می‌داشت و به مناسبت مقال چند شعر از اشعار شعرای ایرانی را می‌خواند و بعد از من که فرنگی بودم تصدیق خواسته می‌گفت: صاحب این اخبار که من معروض داشتم آیا صحیح است یا خیر؟ در جلوی دکان مشهدی حسن فقط دهاقین و عوام‌الناس هم سر خود را می‌تراشند و هم فصد می‌نمایند. در این حال یکی از دهاقین حول و حوش شیراز به

دکان مشارالیه آمده و از درد دندان شکایت نمود. مشهدی حسن فوراً کلبتین را از طاقچه دکان برداشته و به سه حرکت کلبتین آن را از دهان دهاتی بیرون آورد و بعد ریشه آن دندان را به من نشان داد و گفت: صاحب! ببینید که درد در کجا پنهان شده است. غرض آن که دهاتی مزبور پس از آن که از دست کلبتین متخلص شد فوراً دست خود را به جیب برده یک چیزی به رسم حق الزحمه به مشهدی حسن داده و در صورتی که دستش را بر روی گونه اش گذارده بود از دکان خارج شد. پس از رفتن او دیدم که یک شخصی که مبتلا به مرض وجع مفاصل بود وارد دکان گردیده و به مشهدی حسن مشارالیه شکایت از درد نمود. مشارالیه فی الفور به شاگردان خود حکم نمود تا اسباب آهنی او را بر روی آتش گذارده تا به حدی که نزدیک بود سفید شود و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر جمال پاک محمد و ائمه اطهار، آن قطعه آهن را بر روی چهاربند آن شخص رنجور چسبانید. ولی آن مریض مانند پهلوانان مشهور طاقت آتش را نموده و در وقت رفتن مبلغ معینی به رسم حق الزحمه به مشهدی حسن داد. در این حال من از روی صندلی برخاسته و از دکان خارج شده، به عزم منزل روان گشتم، ولی مشهدی حسن چون مرا عازم رفتن دید فوراً دست از کار کشیده و تا به درب منزل در حالی که تشکرات بی پایان از من می نمود، مرا مشایعت کرد.

وقتی که به منزل داخل شدم نوکر من ملک محمد به نزد من آمده گفت: ای صاحب! من شما را قبل از وقت مستحضر نمودم که اگر شما به دکان آن قبر هفت پدر ریده بروید، او به مشتریان خود خواهد گفت که صاحب آمده بود که در نزد من تحصیل یک چیزی نماید. من گفتم: چه اتفاقی افتاده است؟ ملک محمد در جواب اظهار داشت: صاحب! این مشهدی حسن متقلب به آن دو تاجری که شما آنها را معالجه می نمایید، گفته است که دکتر مشارالیه به دکان محض آن آمده بود که ببیند چگونه باید دندان را بیرون کشید. من از استماع این کلمه تبسم نموده و با خود گفتم که در هر صورت مشهدی حسن دلاک در صنعت خود جوان بسیار ماهر و قابل است.

فصل پانزدهم

در بیان بست و میدان توپخانه و قیمت خون انسان است

در دارالخلافة طهران که پایتخت اعلی حضرت شاهنشاه ایران است، یک میدان وسیعی است که آن را ایرانیان میدان ارگ می گویند، ساخته شده، توپ بزرگی که در این میدان گذارده شده است کمال شباهت را به یکی از توپهایی دارد که در پشت قراولخانه گارد سواره نظام لندن گذارده‌اند. در اطراف این توپ چند نفر از اشخاص افسرده حال ایستاده‌اند و این اشخاص قاتلین و مقصرین و مرتکبین اعمال شنیعه‌اند که به این توپ پناه آورده‌اند و در این محل هیچ کس قادر نیست که آنها را به واسطه اعمال و جنایات صادره از آنها مجازات دهد؛ زیرا که این توپ بست است و هر شخص مقصر و یا راهزنی که خود را به این توپ برساند، حتی اگر خائن هم بوده باشد، نمی‌توان آن را جبر و تنبیه نمود. ولی اگر آن شخص چند ذرع از آن توپ دور شود حتماً مدعی او مشارالیه را دستگیر نموده و خود بشخصه احکام قانون ایرانی را در حق او مجری و سیاست می‌نماید. در ایران شخص مقصر به قدری که از انتقام و کینه خواهی اقوام مقتول وحشت می‌کند از قانون ایرانی که عبارت از قتل او باشد وحشت ندارد. در این مملکت خون انسان قیمت دارد و قیمت آن برای این که قاتل را قصاص نکنند باید نقداً به ورثه مقتول داده شود و اگر قاتل قیمت خون مقتول خود را نقداً نداشته باشد، بدیهی است که او را به هر نحوی که باشد قصاص خواهند نمود. قیمت خون اعم از جوان یا پیر مرد و یا زن مساوی و برابر است و حتی موافق احکام مذهبی در ممالک اسلام موهایی که از ریش کنده شده باشد، قیمت معینی دارد و در ضمن قیمت و دیت آن را به مأخذ قیمت شتر حساب می‌نمایند؛ و در ایام توقف من در ایران به رأی العین مشاهده نمودم که به عوض پانزده مویی که از ریش رجب نامی کنده شده بود، هر مویی را یک شتر دیه نوشته بودند و در این حکم قیمت شتر را هفتاد قران که معادل هفت تومان ایران است، محسوب کرده بودند و از این قرار طرف مقابل که قالع و قانع موهای ریش رجب نام بود،

می‌بایستی هزار و پنجاه قران به عوض آن پانزده مو ادا نماید، امام جمعه شیراز حکم را به مهر خود مختوم نموده بودند؛ و نیز هر یک از دندانها و چشمها در این مملکت دیه مخصوصی دارد و به همین طریق هر کس ضرری به دیگری وارد آورد، دیه معینی دارد؛ چنان که در فوق مذکور داشتیم، اگر شخص مقصر قادر بشود که دیه مقتول را بدهد فبها المراد و آلا در حضور اقوام و وراث مقتول خود به اجرای قصاص در حق خود راضی می‌شود، ولی در این قتل و قصاص مردن شخص قاتل را بر اخذ دیه ترجیح می‌دهند و حتی در ممالک جنوبی ایران عادت بر این جاری شده است که هنگام قتل قاتل هر یک از اقوام و وراث مقتول یک سلاحی با خود برداشته و قاتل را به واسطه ضربات غیر معدود قصاص نمایند. غالباً دیده شده است که نوکرهای ایرانی در وقت عبور از دهات و قُرا به آقای خود می‌گویند که من به فلان دهکده داخل نمی‌شوم؛ زیرا که در آنجا شخصی را مقتول نموده‌ام و همین که با شما در آن قریه وارد شوم، وراث و اقوام مقتول مرا دستگیر نموده و مقتول می‌سازند. گاهی اتفاق می‌افتد که شخص قاتل از دست وراث مقتول فرار نموده و به یکی از قُرا و دهات ایران فرار می‌نماید و مدت یک سال در آن جا توقف می‌نماید و محتمل است که در این ضمن نظر به بعضی ملاحظات وراث مشارالیه از خون مقتول صرف نظر نموده و متعرض قاتل نشوند. وراث مقتول پس از فرار نمودن قاتل او را مانند جانور وحشی تعاقب می‌نمایند و آخر الامر راه مفر را بر او مسدود می‌دارند و چون مدتی کار او بدین نهج گذشت و از زندگانی نومید گشت، به هر نوعی که ممکن باشد با وراث و اقوام مقتول از در مصالحت درآمده و مدعیات آنان را به مبلغ معینی قطع و اصلاح می‌نماید و غالباً اشیایی که به رسم دیه داده می‌شود، عبارت از اسب و پول و یا دختر خود قاتل است که دختر را برای رفع نزاع به یکی از اقوام مقتول می‌دهند. هر گاه شخصی بخواهد که یکی از احفاد مقتول را تحریک به قتل قاتل جد او نماید، بسیار زود صورت‌پذیر می‌شود؛ مثلاً فرض کنیم که جوان بیست ساله قاتل جد خود را که الحال شخص پیرمردی است و تاکنون او را رؤیت و مشاهده ننموده است، می‌تواند مقتول سازد و پس از اجرای این عمل قصاص به نزد

مادر خود آمده می‌گوید که من قاتل جدم را مقتول ساختم و پس از وقوع این امر باید قاتل جدید از هر جهت احتیاط خود را نگاه دارد؛ چه، محتمل است که وراثت این مقتول جدید انتهاز فرصت نموده و به طرق سهلی مشارالیه را مقتول سازند و در این مواقع هیچ یک از هم‌وطنان قاتل مشارالیه او را از جهت این عمل شنیع مذمت و توبیخ نمی‌نمایند و بلکه تمامی او را تحسین و تمجید نموده، گویند تو تکلیف خود را به عمل آوردی. در طرف شمال شیراز از این قبیل اعمال شنیعه به ندرت واقع می‌شود و ساکنین اصفهان دیه و قیمت خون را بر این تدبیر (یعنی کشتن قاتل) ترجیح می‌دهند. این اوقات هر شخص قاتلی را به موجب احکام معینه قانون ایران دستگیر نموده و در همان ساعت مقتول می‌سازند.

این که در فوق ذکر شد که توپ میدان ارگ دادرس در ماندگان و ملجأ بیچارگان است، جهت عمده آن است که اعلی‌حضرت شهریار ایران آن توپ را به وجود مسعود اقدس همایونی نیابت داده‌اند و نیز یکی از بستها و مأمنهای ایران اصطبل خاصه مبارکه و اسبهای سواری آن اعلی‌حضرت شهریار است که هر شخص قاتل و جارحی که به آن مکان ملتجی گردد و حتماً و حکماً از دست مبغضین خود وارسته است و نیز عمارات شاهزادگان و عموهای آن سلطان معظم و حکام بلاد معظمه ایران در جرگه بست منظور قرار داده شده است و هر فراری و قاتلی که به آن مکان ملتجی شود، حتی خود اعلی‌حضرت پادشاه هم به ملاحظه انقلاب و به هم خوردن قانون از مجازات جانی عفو و اغماض می‌فرمایند. در اغلب مواقع محتمل است که این اماکن محترمه در نزد ایرانیان رفع مخاطرات واقع شخص مقصر را نمایند و به مرور ایام اسبابی فراهم آورند که قاتل و مقصر به دست وراثت و اقارب مقتول گرفتار و او را به انواع عقوبات مجازات نمایند؛ مثلاً ممکن است از جانب حکومت به اقوام قاتل غدغن اکید شود که غذا و خورش از برای او نبرند و بالعکس به اهالی اصطبل غدغن شود که هرگاه اقارب قاتل از برای او غذایی بیاورند ممانعت نمایند که به واسطه آن قاتل و مقصر بدبخت معذب گردد. محتمل است آن مقصر از شدت گرسنگی یا از اصطبل خارج شده دستگیر وراثت مقتول شود و یا

همان جا از شدت جوع هلاک گردد و نیز اگر قاتل مزبور به یکی از اسبهای خاصه همایونی پناه ببرد و آن اسب از حضور او متغیر شود و او را به واسطه لگد از خود دور کرده و براند، پس از آن که چند قدم از اسب دور شد، حتماً ورثه مقتول مشارالیه را دستگیر کرده و به نهج مذکور سیاست می نمایند.

از بستهای عمده ایران که اگر مقصر خود را به آن جا برساند از بلیات عظیمه و کشته شدن خود را می رهاند، قبور امامزادگان و مساجد و جوامع عظیمه و خانه های علمای ایران است. سفارتخانه انگلیس و دفترخانه و اداره تلگرافخانه دولت انگلیس نیز حکم بست را خواهد داشت. تلگرافخانه دولت انگلیس از این رو به مخمصه و زحمت بزرگی گرفتار است. غالباً نسوان و اطفال ایرانی به آنجا پناه برده، خود را از قید بلیات می رهاند. ولی غافل از این که شوهران و پدران آنها در دست مأمورین حکومت به کیفر خود خواهند رسید.

در شش سال قبل دو نفر سید که از طایفه بایه بودند، حسب الامر محاکم مملکت مقتول شدند. خانواده آن دو سید چون خود را مورد مخاطرات دیدند، پناه به اداره تلگراف انگلیس واقع در اصفهان برده و بدان واسطه از قید بلیات متخلص گشتند و برادر کوچک آن دو سید چون واقعه را هائل و خطرناک دید، محض استخلاص خود باب را که معتقد آن طایفه است، نفرین نموده و از کشته شدن خود را آزاد و مستخلص گردانید. در اطراف مساجد معظمه ایران که در آنجا همواره فراریان و مقصرین خود را رسانده و بست می نشینند، چند بازار ساخته شده است که در دکانهای آن بازار از هر قبیل اغذیه و اطعمه موجود است، اشخاص فراری و مقصرین هر چیزی را که بخواهند از آنجا خریده و رفع احتیاجات می نمایند و مادام العمر از حریم آن مساجد بیرون نمی روند. علمای اعلام و فقهای فهام محض حفظ مراتب خود حتی المقدور مساعی جمیله خود را مصروف می دارند که حکام عرف اشخاص فراری و مقصرین را از بست بیرون نبرند و هر گاه یکی از حکام بلاد معظمه ایران جسارت نموده بخواهد مقصر مشارالیه را در حدود بست دستگیر نماید، بدون شبهه این امر مهم بی زحمت و خسارت کامله به انجام نخواهد رسید و علت

عدم اقتدار حکام در این امر آن است که تاکنون نفس نفیس اعلیٰ حضرت شهریار ایران به این عمل اقدام نفرموده و احترام این مواقع را حراست نموده‌اند، اغلب محض دستگیر نمودن مقصرین تدبیراتی را متوسل می‌شوند. حسب الامر حکام ممالک یک دسته سرباز اطراف مسجد را احاطه می‌نمایند و حتی المقدور از رساندن آب و نان به مقصرین ممانعت می‌کنند و در این حالت مقصر مزبور از شدت گرسنگی از بست خارج شده و در دست مأمورین حکومت اسیر و دستگیر می‌شود. در این صورت عروق جمعیت و تعصب حمایت‌آمیز دیندارانه علما به حرکت آمده، اسباب مخاطرات عظیمه و مفسد بسیار می‌شوند. علی‌الاکثر دیده شده است وقتی که حکام عرف بخواهند مقصری را از بست خارج نموده و او را مجازات دهند، یک نفر از خدام خود را به نزد مقصر فرستاده و به واسطه وعده و نوید او را از بست بیرون می‌آورند و یا آن که در همان مکان قدری زهر به او خورانیده و به دیار آخرت می‌فرستند؛ ولی این حیلت به ندرت دیده شده و بسیار قلیل الوقوع است.^۱

۱. انجامة مترجم: «جان نثار سید عبدالله مترجم زبان روسی فی ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۰۷».